



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



نقش امام سجاده

در رهبری شیعه پس از واقعه کربلا

محسن رنجبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقش امام سجاد (علیه السلام) در رهبری شیعه

نویسنده:

محسن رنجبر

ناشر چاپی:

موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	نقش امام سجاد علیه السلام در رهبری شیعه
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	تحمید و تشکر
۱۶	مقدمه مؤلف
۱۸	افقهای تازه در تاریخ امامت (مقدمه استاد پیشوایی)
۲۰	کلیاتی پیرامون تحقیق حاضر
۲۰	موضوع تحقیق، جایگاه و اهمیت آن در تحقیقات تاریخی
۲۲	هدف تحقیق
۲۲	سؤال اساسی تحقیق
۲۴	روش تحقیق
۲۴	پیشینه ی تحقیق (معرفی گزیده ی منابع)
۲۴	اشاره
۲۴	کتاب های تاریخ عمومی
۲۸	کتاب های تاریخ ائمه
۳۳	کتاب های تراجم و رجال
۳۵	تألیفات معاصران
۳۸	سیره و ویژگی های فردی، اخلاقی و علمی امام سجاد علیه السلام
۳۸	سیره و منش کلی امامان شیعه
۳۸	اشاره
۳۸	تبلیغ و تفسیر دین
۳۸	احیای دین و زدودن خرافات
۳۹	کوشش برای تشکیل حکومت اسلامی
۴۰	ویژگی های فردی امام سجاد

۴۲	مادر امام سجاد
۴۶	شخصیت اخلاقی و علمی امام سجاد
۴۶	اشاره
۴۸	عبادت و بندگی
۴۹	عشق ورزیدن به محرومان و دلجویی از آنان
۵۰	بزرگواری، بردباری، گذشت
۵۱	شجاعت
۵۲	مقام علمی امام سجاد
۵۴	دورنمای کلی عصر امامت امام سجاد علیه السلام
۵۴	اشاره
۵۵	دوره ی اسارت
۵۵	اشاره
۵۵	علت اتخاذ این روش
۵۶	دوره ی قیام ها و شورش ها
۵۶	اشاره
۵۷	اهمیت رسالت امام در این دوره
۵۸	دوره ی ثبات و سازندگی
۵۸	اشاره
۵۸	زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا و رساندن پیام آن
۵۸	نشر مبانی اعتقادی و فرهنگی شیعه
۵۹	مراقبت بر جریان ها و امور داخلی جامعه اسلامی
۵۹	نیرو سازی
۶۰	افشای چهره ی امویان
۶۰	خلفای معاصر امام سجاد
۶۱	اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امام سجاد علیه السلام
۶۱	اشاره

۶۲	زمانداری یزید
۶۴	پادشاهی عبدالملک
۶۶	عاملان ستمکار
۶۸	جنايات حجاج در عراق
۷۰	انحطاط فکری و اخلاقی جامعه
۷۳	وضعیت شیعیان در این عصر
۷۷	نقش اعتقادی و علمی امام سجاد علیه السلام
۷۷	اشاره
۷۹	تبیین فرهنگ و اندیشه ی اصیل اسلامی
۸۰	گروه شکاکان
۸۳	شیوه های تبلیغی امام سجاد
۸۳	اشاره
۸۳	پند و ارشاد امت
۸۵	تبیین معارف الهی، در قالب دعا
۸۹	ابعاد مختلف صحیفه ی سجادیه
۸۹	اشاره
۸۹	اصول اعتقادات
۸۹	اشاره
۹۰	توحید و خداشناسی
۹۲	عدل
۹۳	نبوت و امامت
۹۴	معاد
۹۵	احکام و فروع دین
۹۵	اشاره
۹۵	نماز
۹۶	روزه

- زکات ۹۷
- حج (عمره و زیارت قبر پیامبر) ۹۷
- جهاد ۹۸
- امر به معروف و نهی از منکر ۱۰۲
- تولا و تبری ۱۰۲
- اشاره ۱۰۲
- دعای استسقاء و طلب باران ۱۰۳
- دعا برای همسایگان و دوستان ۱۰۳
- رساله ی حقوق ۱۰۳
- امام سجاد علیه السلام و تبیین و تثبیت مسأله ی امامت ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
- در تفسیر قرآن ۱۰۷
- در خطبه ها ۱۰۹
- در روایات ۱۱۰
- به زبان دعا ۱۱۰
- در بیان مسائل فقهی ۱۱۳
- با ارائه ی کرامات و خبر دادن از امور غیبی ۱۱۴
- امام سجاد علیه السلام و دفاع فرهنگی ۱۱۵
- اشاره ۱۱۵
- هشدار درباره ی عقاید غالیان ۱۱۶
- مبارزه با جبر گرایی ۱۱۷
- مبارزه با مشبهه ۱۱۷
- احتجاج با متصوفه و زاهد نمایان ۱۱۸
- مبارزه با عالمان درباری ۱۱۹
- اشاره ۱۱۹
- برخورد حضرت با زهری ۱۲۰

- ۱۲۳ امام سجاد و حسن بصری
- ۱۲۴ امام سجاد علیه السلام و احیای فقه شیعه
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۸ نمونه هایی از روایات فقهی امام
- ۱۲۸ بیان اقسام روزه
- ۱۲۸ حل مشکل فقهی زهری
- ۱۲۸ زنده نگه داشتن و حفظ سنت پیامبر درباره ی اذان
- ۱۲۹ کفر مانع ارث است
- ۱۲۹ تحریم نکاح محارم جز در مورد فرزندان آدم
- ۱۲۹ حکم نبیذ
- ۱۲۹ نقش نیت در عمل
- ۱۲۹ عدم جواز تکفیر در نماز
- ۱۳۰ امر کردن کودکان به نماز خواندن
- ۱۳۰ جواز چهار به «بسمله»
- ۱۳۱ شرط جواز خرید کنیز آوازه خوان
- ۱۳۱ حد زنا با خواهر
- ۱۳۱ استحباب زیاد نماز خواندن در مسجد کوفه
- ۱۳۱ دیده ی سقط جنین
- ۱۳۱ کیفیت نماز مریض
- ۱۳۲ استحباب کسب در وطن
- ۱۳۳ نقش امام سجاد علیه السلام در تداوم نهضت حسینی
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ ایراد خطبه های روشنگرانه و افشاگرانه
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ اهل بیت در کوفه
- ۱۳۴ خطبه ی امام سجاد

- در کاخ پسر زیاد ۱۳۷
- کسب تکلیف از یزید ۱۳۸
- اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شام ۱۳۸
- در دمشق ۱۴۱
- مجلس یزید ۱۴۳
- خطبه ی امام سجاد ۱۴۴
- بازگشت به مدینه ۱۴۸
- تجدید پیمان با شهیدان ۱۴۹
- ورود به مدینه ۱۴۹
- سخنان امام سجاد در مدینه ۱۵۰
- زننده نگه داشتن یاد و خاطره ی عاشورا ۱۵۳
- اشاره ۱۵۳
- آثار و پیامدهای این حرکت ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
- آثار و نتایجی که پدیدار گشت ۱۵۶
- آثار و نتایجی که در کوتاه مدت آشکار گردید ۱۵۶
- آثار و نتایجی که در دراز مدت نمایان گردید ۱۵۷
- مواضع سیاسی امام سجاد علیه السلام ۱۵۷
- اشاره ۱۵۷
- مواضع سیاسی امام سجاد در برابر قیام ها و شورش های عصر خویش ۱۵۷
- واقعه ی حره ی واقم (۶۳ ه.ق.) ۱۵۷
- اشاره ۱۵۷
- چرا امام سجاد با قیام مدینه همراه نشد؟ ۱۶۱
- آیا امام سجاد با یزید بیعت کرد؟ ۱۶۳
- قیام توابعین (۶۱ - ۶۵ ه.ق.) ۱۶۸
- اشاره ۱۶۸

- ۱۷۱ فرجام قیام
- ۱۷۲ رابطه امام سجاد با توابین
- ۱۷۴ قیام مختار (۶۶ - ۶۷ ه. ق.)
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۵ موضع مختار در برابر توابین
- ۱۷۶ آغاز قیام و پیروزی مختار
- ۱۷۸ شورش اشراف و کشتار قاتلان امام حسین
- ۱۷۹ قتل مختار
- ۱۸۰ ارزیابی قیام مختار
- ۱۸۲ شخصیت مختار
- ۱۸۶ موضع امام سجاد در برابر قیام مختار
- ۱۸۸ شورش عبدالله بن زبیر (۶۱ - ۷۳ ه. ق.)
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۹۱ موضع امام سجاد در قبال شورش ابن زبیر
- ۱۹۳ شورش خوارج
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۵ ارزیابی شورش های خوارج
- ۱۹۷ سکوت امام سجاد در برابر خوارج
- ۱۹۸ شورش ابن اشعث (۸۰ - ۸۳ ه. ق.)
- ۱۹۸ اشاره
- ۲۰۲ ارزیابی شورش ابن اشعث
- ۲۰۳ موضع امام سجاد در برابر شورش ابن اشعث
- ۲۰۳ مواضع سیاسی امام سجاد در برابر امویان
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۴ سیاست کناره گیری و سکوت
- ۲۰۷ امام سجاد و حجاج بن یوسف ثقفی

- ۲۰۸ شیوه ی رفتار امام سجاد با هشام بن اسماعیل
- ۲۰۹ امام سجاد و عبدالملک
- ۲۱۰ بی اعتنایی حضرت به عبدالملک
- ۲۱۲ طرح استقلال اقتصادی امام
- ۲۱۳ نظر امام درباره عمر بن عبدالعزیز
- ۲۱۶ تربیت نیروهای صالح و عالم (نیرو سازی)
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۸ تربیت یافتگان امام
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ ثابت بن دینار، معروف به ابوحمزه ی ثمالی
- ۲۲۰ ابو خالد کابلی
- ۲۲۰ یحیی بن ام الطویل
- ۲۲۰ سعید بن جبیر
- ۲۲۲ سعید بن مسیب
- ۲۲۲ جابر بن عبدالله انصاری
- ۲۲۲ عمرو بن عبدالله سبعی
- ۲۲۴ تربیت و آزاد سازی بندگان
- ۲۳۰ نمونه هایی از رفتارهای تربیتی امام سجاد با بردگان
- ۲۳۲ تربیت اخلاقی و پرورش روحی جامعه ی اسلامی
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۳ گذشت از خطاکاران
- ۲۳۴ دستگیری از بیچارگان و تهیدستان
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۴ صدقات پنهانی
- ۲۳۵ صدقات عمومی
- ۲۳۶ پرداخت دیون بدهکاران

۲۳۶	کفالت خانواده های بی پناه و تهیدست
۲۳۶	صدقه دادن لباس
۲۳۹	بحثی در منابع مالی امام
۲۴۲	عبادت و راز و نیاز امام سجاد
۲۴۵	تواضع و فروتنی
۲۴۷	شهادت امام علیه السلام
۲۴۸	خلاصه و نتیجه گیری
۲۵۰	چهل حدیث از سخنان امام سجاد علیه السلام
۲۵۸	پاورقی
۳۱۲	درباره مرکز

مشخصات کتاب

- عنوان و نام پدیدآور: نقش امام سجاد(ع) در رهبری شیعه / محسن رنجبر ، ۱۳۴۹.
- مشخصات نشر: قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره ، مرکز انتشارات ، ۱۱۳۸۳.
- مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.
- فروست: مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله ؛ ۱۲۱. تاریخ ؛ ۲۱.
- شابک: ۱۸۵۰۰ ریال ۱-۰۹-۵۸۸۳-۹۶۴؛ ۲۰۰۰۰ ریال: چاپ چهارم ۴-۰۹-۵۸۸۳-۹۶۴-۹۷۸:
- یادداشت: چاپ قبلی: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲. (بدون فروست)
- یادداشت: چاپ چهارم: بهار ۱۳۸۶.
- یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۳۹] - ۲۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
- موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. -- سرگذشت نامه
- موضوع: شیعه -- تاریخ
- شناسه افزوده: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). انتشارات
- رده بندی کنگره: BP۴۳ / ۱۳۸۳۷ ۹ن
- رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴
- شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۱۰۵۳۸

تحمید و تشکر

الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله

حمد و ستایش، خدای قادر متعال را سزاست که بر این بنده ی حقیر منت نهاد و توفیق داد چند صباحی در بوستان سیره و روش امام سجاد علیه السلام تنفس کرده و از عطر دل انگیز آن استشمام کنم.

درود بی پایان بر ارواح پاک پیامبران الهی، به ویژه حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و خاندان

عصمت و طهارت او.

سلام بر روح پر فتوح بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی قدس سره، بزرگ احیاگر تفکر دینی قرن که با دم مسیحایی خویش، روح تازه ای در کالبد جامعه ی اسلامی دمید و نهضتی عظیم در گیتی برپا نمود، و با تحیت فراوان بر مقام عظمای ولایت، نایب ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - حضرت آیه الله خامنه ای - مد ظله العالی -.

در طلوعه ی این اثر، نگارنده بر خویش فرض می داند که از

مسئولان محترم مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره به ویژه فیلسوف فرزانه، استاد حوزه و دانشگاه آیه الله مصباح یزدی - حفظه الله - که زمینه و امکانات این کار را فراهم آوردند، تقدیر و تشکر نماید. همچنین از اساتید عظیم الشأن و بزرگوار، حجه الاسلام و المسلمین یوسفی غروی و آقای دکتر خضری که از رهنمودهای ارزنده و پیشنهادهای سازنده ایشان استفاده می‌نمایند و نیز از اساتید گرانقدر، حجه الاسلام و المسلمین مهدی پیشوایی و حجه الاسلام و المسلمین محمد رضا جباری که پس از مطالعه این اثر، از تذکرات ارزشمند و مفیدشان این حقیر را بهره مند ساختند، سپاسگزاری می‌گردد.

در پایان، از همه دست اندرکاران امور انتشارات مؤسسه که امکان چاپ این اثر را فراهم ساختند، قدردانی می‌شود.

[صفحه ۱۷]

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمین؛ و الصلاة والسلام علی محمد و آله الطاهرين.

بررسی و مطالعه در سیره و روش زندگی امامان معصوم علیهم السلام ما را به این مطلب رهنمون می‌سازد که هر یک از آن بزرگواران در عصر خویش با اوضاع و شرایط خاصی روبه‌رو بودند. از این رو، یکی صلح را پذیرفت و دیگری جنگید، یکی با دعا و نیایش به پاسداری از مکتب و گسترش معارف اسلامی پرداخت و دیگری این مهم را با تأسیس دانشگاه بزرگ علوم و معارف اسلامی به انجام رساند؛ یکی عصر خویش را تحت نظر دستگاه جور و یا در زندان به سر برد و دیگری تا مرحله ولایت عهدی، به چنین دستگاهی نزدیک شد. بدین سان، پیشوایان معصوم علیهم السلام در شرایط مختلف، مشعل هدایت را - به گونه ای

عینی - فرا روی رهروان حق برافروختند و آنان را به بهره گیری از این نور الهی و حرکت در پرتو آن دعوت کردند.

از آن جا که دوران امامت تمامی امامان علیهم السلام امتداد دوره ی رسالت و مکمل آن است، نگرش به تاریخ سیاسی اسلام در این دوره، باید بر اساس یک مجموعه ی کلی و به هم پیوسته انجام گیرد؛ زیرا نقش هر یک، استمرار و تکمیل نقش دیگری است.

نکته ی دیگر آن که، اختلاف روش ها و سیاست ها در این مجموعه ی واحد، ناشی از اختلاف در دیدگاه ها و اهداف نیست؛ بلکه ناشی از اختلاف شرایط و اوضاع اجتماعی و سیاسی است که هر امام با آن مواجه بوده است؛ چرا که امامت، از حیث شرایط و اهداف، یکی است و امامان علیهم السلام همه یک نورند؛ اما تکلیفشان این بود که هر یک از ایشان، رسالت الهی خود را با در نظر گرفتن شرایط زمان خویش، عملی سازد.

این اختلاف روش را گاه در زندگی یک امام علیه السلام نیز می بینیم که در شرایطی ویژه روشی متمایز را برمی گزیند؛ اما در شرایط دیگر، ادامه ی آن روش را بی نتیجه و احتمالاً- به زیان مکتب می بیند از اینرو به سیاستی دیگر رومی آورد. چنان که زندگی امیرمؤمنان علیه السلام در دوران بیست و پنج ساله ی سکوت و دوران زمامداری اش، و نیز زندگی امام حسین علیه السلام

[صفحه ۱۸]

در عصر زمامداری معاویه و فرزندش یزید بهترین نمونه ی این اختلاف روش به لحاظ تفاوت اوضاع و شرایط است.

چارچوب این پژوهش از سه بخش تشکیل شده است. بخش اول دارای دو فصل است که در فصل اول به سیره و روش کلی امامان شیعه و در فصل دوم به ویژگی های

فردی، اخلاقی و علمی امام سجاد علیه السلام پرداخته شده است. بخش دوم نیز دو فصل دارد که در فصل اول دورنمای کلی عصر امامت امام سجاد علیه السلام و در فصل دوم اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر آن بزرگوار مورد بررسی قرار گرفته است. بخش سوم شامل ۸ فصل است که در آن به اهم فعالیت ها و تلاش های حضرت سجاد علیه السلام در راستای هدایت و رهبری جامعه اسلامی در سه نقش: ۱- اعتقادی، علمی و فرهنگی ۲- سیاسی و اجتماعی ۳- تربیتی و پرورش روحی جامعه اسلامی؛ پرداخته شده است.

بی گمان در این نوشتار، خطاها و کاستی های فراوانی وجود دارد که نگارنده بر آنها آگاهی ندارد. با تواضع تمام، از صاحبان علم و استادان فن درس خواهم آموخت و چشم بر آن دارم که مرا در فهم این کاستی ها و خطاها یاری رسانند.

در پایان لازم به یادآوری است کتاب حاضر، پایان نامه ی تحصیلی مؤلف در مقطع کارشناسی ارشد (M.A) رشته ی تاریخ مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره در سال ۱۳۷۸ بوده که اینک با اصلاحاتی به محضر پژوهشگران تقدیم می شود.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب.

محسن رنجبر

شهریور ۸۰

[صفحه ۱۹]

افقهای تازه در تاریخ امامت (مقدمه استاد پیشوایی)

در حوزه ی میراث تاریخ و تاریخ نگاری و مسلمانان، یکی از عرصه های گسترده و مهم، میراث تاریخی مربوط به اهل بیت و ائمه معصومین علیهم السلام است. از همان سده ی دوم و سوم هجری که سیره نویسی و تاریخ نگاری در میان مسلمانان شکل گرفت، پا به پای شاخه های مختلف تاریخ نگاری، تدوین و تألیف آثار مربوط به زندگانی امامان معصوم نیز توجه مورخان را به خود جلب کرد و آثاری در این زمینه پدید

آمد که جایگاه خاص خود را پیدا کرد.

با مروری به فهرستها و معاجم مربوط به کتب و آثار سده های نخستین، امثال رجال نجاشی، فهرست شیخ طوسی و فهرست ابن ندیم، این معنا روشن می گردد. فهرستهای سده های بعدی و دوره ی معاصر مانند کشف الظنون و الذریعه نیز میزان توجه دانشمندان اسلامی به این مقوله و ارقام بالای آثار تدوین شده در این زمینه را تأیید می کند.

آخرین بررسی جامع کتاب شناسی که در این زمینه توسط محقق گرانمایه آقای عبد الجبار الرفاعی صورت گرفته (و در یازده جلد وزیری منتشر شده) مجموع آثار تدوین شده پیرامون زندگی و فضایل اهل بیت و ائمه علیهم السلام را تا زمان ما بالغ بر ۱۴۲۰۶ اثر نشان می دهد. [۱] (تعداد آثار مربوط به زندگی هر یک از ائمه نیز به تفکیک نشان داده شده است)

نکته ی مهم مورد نظر در این جا اشاره به سبک و سیاق این کتابها است. می دانیم که روش تاریخ نگاری و بررسی حوادث تاریخی، از قرن هشتم به بعد متحول گشته و باب

[صفحه ۲۰]

تحلیل و نقد و بررسی رویدادها، به روی مورخان باز شده است. طبعاً آثار مربوط به زندگی امامان معصوم نیز از این تحول و دگرگونی مستثنا نبوده است. از این رو ملاحظه می شود که این گونه آثار در گذشته بیشتر جنبه ی وقایع نگاری داشته تا تحلیل حوادث، اما در میان آثار متأخران گرایش به نقد و تحلیل به چشم می خورد.

از این گذشته وجه غالب در آنها بیان فضایل و مناقب و خوارق عادات و کرامات و این گونه مباحث بوده است. به همین جهت حوادث سیاسی و رویدادهای اجتماعی، فصل خاصی نداشته بلکه در لابلای

مباحث دیگر به آنها پرداخته شده است. ابعاد دیگر زندگی ائمه علیهم السلام نیز مانند خدمات اجتماعی، فرهنگی، موضع گیریهای سیاسی و... از هم تفکیک نشده است.

چنانکه اشاره شد خوشبختانه در عصر ما که روش تاریخ نگاری تحول بیشتری یافته و شکل علمی پیدا کرده، باعث شده است که سبک و سیاق تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام نیز تحول یافته وضع بهتری پیدا کند. در پرتو این تحول، پژوهشگران معاصر با دید تازه ای به حوادث دوران ائمه نگریسته و توانسته اند زوایای ناشناخته ای را کشف کنند. بدین ترتیب افقهای تازه ای در این عرصه گشوده شده و نیافته های ارزنده ای به دست آمده است.

نگاهی به آثار جدید در این زمینه طی نیم قرن اخیر این معنا را به روشنی اثبات می کند.

اثر حاضر را که ثمره ی زحمات و کوششهای پژوهشگر ارجمند و پرتلاش جناب آقای حسن رنجبر است، باید در ردیف آثاری قرار داد که در جستجوی کشف افقهای تازه است. نگاهی به فهرست فصول کتاب، این معنا را تأیید می کند. این اثر که نخست به صورت پایان نامه ی کارشناسی ارشد رشته ی تاریخ تدوین یافته، با بازنگری خود پژوهشگر و افزودن نکات تکمیلی و به جای مانده، به شکل کتاب حاضر پای در عرصه ی انتشار می گذارد. در انتظار آثار جالب و بدیع دیگری از ایشان هستیم. سعی شان همواره مشکور باد.

قم

مهدی پیشوائی

[صفحه ۲۱]

کلیاتی پیرامون تحقیق حاضر

موضوع تحقیق، جایگاه و اهمیت آن در تحقیقات تاریخی

یکی از موضوعات و مباحثی که می بایست در تاریخ و سیره ی امامان علیهم السلام بیش تر به آن پرداخته شود، عصر امامت امام سجاد علیه السلام و نقش آن حضرت در رهبری شیعه پس از شهادت پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام است. اهمیت شناخت و لزوم مطالعه درباره ی این موضوع، زمانی روشن می گردد

که بدانیم گروهی از مورخان و نویسندگان قدیم و معاصر - از شیعه و سنی - بر این باورند که امام سجاد علیه السلام بعد از حادثه ی جانگداز عاشورا، از امور سیاسی کناره گرفت و به امور عبادی و شخصی خویش پرداخت؛ و نه تنها در برابر خلفای بنی امیه هیچ گونه اعتراض و موضع گیری منفی از خود نشان نداد، بلکه از مطیع ترین و محبوب ترین افراد اهل بیت علیهم السلام نزد دستگاه حاکم بود. ابن سعد به نقل از زهری می نویسد:

علی بن الحسین علیه السلام، میانه روترین، مطیع ترین و محبوب ترین فرد خاندان خویش نزد مروان و عبدالملک بود. [۵].

روزبهان خنجی نیز گوید:

آن حضرت، بلند عزم و قصد و بلند همت است؛ زیرا اصلاً به خلافت صوری التفات نفرمود و عزم و همت خود را مخصوص و مقصور بر عبادت و امور آخرت ساخت. [۵].

یکی از نویسندگان شیعی می نویسد:

فاجعه ی کشته شدن پدر امام سجاد علیه السلام که حضرت شاهد و ناظر آن بود، دردناک تر از آن

[صفحه ۲۲]

بود که وی را رها کرده، بعد از آن چیزی از امارت دنیا را طلب کند یا به مردم اعتماد کند یا در امور سیاسی دخالت کند. از این رو، حضرت بر عبادت مداومت کرد... [۵].

نویسنده ی دیگری گوید:

شیعه با کشته شدن حسین، رهبری که محور گروه و تشکیلات باشد و آنان را به سوی محقق ساختن تعالیم و ارزش های شیعی رهنمون سازد، از دست داد؛ و امام زین العابدین علیه السلام از سیاست کناره گرفت و به دین و عبادت خدا روی آورد و رهبر روحانی شیعه گردید. او مبارزه گر سیاسی که شیعه گمان می کرد، نبود؛ تا آن جا که باقی ماندن در مدینه را

در طول زندگی اش ترجیح داد. [۵].

این گفته ها و اظهار نظرها، نمونه ای از دیدگاه های نادرست و یکسو نگرانه ی بعضی از نویسندگان سنی و شیعه نسبت به امام سجاد علیه السلام بود. در حالی که اگر منابع و مآخذ مربوط به زندگی امام سجاد علیه السلام مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد، نتیجه ای کاملاً عکس آنچه این گروه به آن اعتقاد دارند، به دست می آید، و روشن می گردد که آن حضرت در برابر دستگاه حاکم و مسائل و رویدادهای عصر خویش، موضع گیری های سیاسی زیادی داشته اند که در فصلهای آینده به آن ها پرداخته خواهد شد.

هدف تحقیق

هدف از این نوشتار، بررسی ابعاد مختلف فعالیت های امام سجاد علیه السلام می باشد که در راستای انجام رسالت بزرگ و مقدس هدایت و رهبری شیعه صورت گرفته است. همچنین به بیان و تشریح این مطلب خواهیم پرداخت که: بیماری حضرت که بنا بر مصلحت و حکمت الهی جهت زنده ماندن ایشان بوده و نیز کناره گیری حضرت از مردم و سکونت در بادیه (بنابر آن چه در بعضی از روایات آمده) مدتی کوتاه به طول انجامیده است، و پس از آن با بهره گیری از اصل تقیه و در نظر گرفتن اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه، به هدایت و رهبری شیعیان می پردازد.

[صفحه ۲۳]

سؤال اساسی تحقیق

این تحقیق، سؤال اصلی زیر را پاسخ می دهد که:

امام سجاد علیه السلام بعد از حادثه کربلا، چگونه شیعه را هدایت و رهبری کرد تا از انزوا و انقراض نجات یافت؟

هم چنین تحقیق حاضر سؤالات دیگری را نیز پاسخ می دهد که عبارتند از:

۱. شیوه های مبارزاتی حضرت با دستگاه جور و نحوه ی برخورد وی با جو پر اختناق حاکم چگونه بوده است؟

۲. سیاست ها و موضع گیری های امام علیه السلام نسبت به قیام ها و شورش های عصر خویش علیه امویان چه بوده است؟

۳. هدف امام علیه السلام از گریستن بسیار در فراق پدر بزرگوارش چه بود؟

۴. راز و رمز دعاها، صحیفه ی سجادیه، علت تدوین رساله ی حقوق و ایراد سخنان و خطابه های پند گونه چیست؟

۵. فلسفه ی خرید برده های بسیار و آزاد کردن آنان و ازدواج با کنیزان چه بوده است؟

۶. علت توجه بیش از حد امام علیه السلام به حال محرومان و مستمندان و دل جوایی و دست گیری از آنان چیست؟

۷. روش مبارزه ی امام علیه السلام با افکار و اندیشه های انحرافی و عالمان درباری

چگونه بوده است؟

۸. چگونه امام علیه السلام به احیای فقه شیعه همت گماشت؟

روش تحقیق

بررسی تاریخی زندگانی امامان معصوم علیهم السلام و اوضاع و شرایط حاکم بر عصر هر یک از آنان، نیازمند پژوهش در تاریخ است؛ از این رو، شیوه ی تحقیق در این کتاب، به روش کتابخانه ای است که بنا به اقتضای طبیعی پژوهش های تاریخی، از منابع و مآخذ معتبر و کهن تاریخ عمومی، تاریخ ائمه علیهم السلام و... فیش برداری شده و پس از تنظیم و تحلیل مواد آن فیش ها و ارایه چارچوب این پژوهش، در نهایت به نگارش اثر پرداخته شده است؛ هر چند نگارنده به منظور معرفی و ارائه بعضی از دیدگاه ها و تحلیلهای معاصران، از مراجعه به آثار آنها (که به زبانهای عربی و فارسی نگاشته شده اند) بی نیاز نبوده است.

[صفحه ۲۴]

پیشینه ی تحقیق (معرفی گزیده ی منابع)

اشاره

در مورد سابقه ی موضوع مورد تحقیق، منابع و آثار تألیف شده به چند دسته تقسیم می شود:

الف) کتاب های تاریخ عمومی؛

ب) تواریخ ائمه علیهم السلام؛

ج) تراجم (شرح حال نگاری) و رجال؛

د) آثار مؤلفان معاصر.

حال، به بررسی هر دسته همراه با معرفی اجمالی مهم ترین منابع آن می پردازیم.

کتاب های تاریخ عمومی

در این دسته از منابع، اخبار مفصل و در مواردی، حاصل و خلاصه ی چند خبر به صورت نقل به معنا، از حوادث و اوضاع تاریخی و سیاسی عصر امام سجاد علیه السلام ارائه می شود که در بعضی موارد، با یکدیگر تناقض دارند، حادثی چون واقعه ی حره؛ قیام توابین؛ قیام مختار؛ شورش عبدالله بن زبیر؛ شورشهای خوارج و...

مهم ترین منابع تاریخ عمومی عبارتند از:

۱. تاریخ یعقوبی: این کتاب اثر احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح (م ۲۹۲ ه ق) می باشد. وی در نگارش تاریخ خویش به ساخته های مخالفان شیعه توجهی نکرده و به دلیل بی طرفی در نگارش تاریخ، به تشیع متهم شده است. تاریخ یعقوبی یک دوره تاریخ عمومی است که از هبوط آدم آغاز شده و پس از آن که به ظهور اسلام رسیده، حوادث را تا سال ۲۵۹ هجری بررسی کرده است و بعد از تاریخ «خلیفه بن خیاط» [۶]، قدیمی ترین کتاب تاریخ عمومی است که در تمدن اسلامی نگاشته شده است. یعقوبی کتاب خود را به صورت تاریخی و غیر حدیثی نگاشته است؛ یعنی به جای آن که حوادث تاریخی را به صورت حدیث و با ذکر سلسله سند بیاورد، پس از استفاده از مآخذهای مختلف، کتاب خود را تألیف کرده است. تاریخ یعقوبی اطلاعات ارزشمندی را از اوضاع و احوال خلفای اموی و واکنش آنان در برابر

آن دوره ارائه داده و گزارشهای مفیدی را از اوضاع سیاسی عصر امام سجاد علیه السلام بازگو می کند. علاوه بر این، یعقوبی با اعتماد به روایات شیعی، از امامان شیعه سخن گفته چنانکه در مورد امام سجاد علیه السلام، با عنوان «وفاه علی بن الحسین» مطالبی را ذکر کرده است و سخنانی چند از حضرت را در تاریخ خود آورده است.

۲. انساب الاشراف: مؤلف این کتاب، احمد بن یحیی بن جابر بن بلاذری (م ۲۷۹ ه ق) می باشد. بلاذری تاریخ دوران اسلامی را در قالب نسب شناسی آورده است. از آن جا که او کوشیده تا شرح حال افراد برجسته را ارائه دهد، در اثر خود مطالبی را آورده که هم در حوزه ی تاریخ است و هم در حوزه ی شرح حال نگاری کاربرد دارد، و این امتیازی است که این اثر بر سایر کتابهای تاریخی دارد، هر چند از داشتن نظم منطقی بی بهره است. بلاذری بحث از انساب را با بیان نسب عدنانی ها آغاز کرده است؛ ابتدا از بنی هاشم و پس از آن از بنی عبد شمس سخن می راند و پس از اتمام اخبار قریش، به بیان نسب قبایل دیگر پرداخته است. این کتاب به مناسبت، از مختار و عبدالله بن زبیر یاد می کند و قیام آن ها را شرح می دهد، همچنین واقعه ی حره، قیام توابین، شورش خوارج و شورش عبدالرحمن بن اشعث را بیان می کند.

۳. تاریخ الرسل و الامم و الملوک (تاریخ الطبری): این کتاب تألیف «ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری» (م ۳۱۰ ه ق) می باشد. طبری در آغاز کتاب، با اشاره به این مطلب که نقلها را با سند ذکر کرده،

خواستۀ است خود را از ذکر مطالب نادرست تبرئه کند. اگر چه طبری با این کار سبب شده که بسیاری از گزارشهای تاریخی محفوظ بماند، اما به دلیل گزینشهای نادرست وی از روایات و نقل آنها از افراد دروغگویی همچون سیف بن عمر، مورد نفی و انکار برخی از محققان معاصر قرار گرفته است. [۷].

طبری تاریخ خود را از هبوط آدم آغاز کرده و با ذکر نسب پیامبر صلی الله علیه و آله حوادث تاریخ اسلام را تا سال ۳۰۲ هجری به رشته تحریر در آورده است. علاوه بر این، کتابی با عنوان «ذیل المذیل» در شرح حال صحابه و تابعین بر اساس سال درگذشت آنان نوشت که تنها تلخیص آن توسط «عرب بن سعد» (م ۳۷۰ ه ق) با عنوان «المنتخب من ذیل المذیل» باقی مانده است. وی هم چنین حوادث تاریخی تا سال ۳۲۰ را با عنوان «صله تاریخ الطبری» نگاشته است.

[صفحه ۲۶]

روش طبری در این کتاب، نقل روایت بعد از ذکر سند آن است. وی در هر حادثه ای نقلهای مختلف را با ذکر اسناد متفاوت بیان کرده است. وی حوادث تاریخی را بر اساس سال وقوع آن ها تنظیم کرده است، از این رو حوادث تاریخی و سیاسی عصر امامت امام سجاد علیه السلام را همچون جریان اسارت اهل بیت علیه السلام، واقعه ی قیام توابین و... مطابق سال وقوع آن بیان کرده است.

۴. مروج الذهب و معادن الجواهر: علی بن حسین بن علی مسعودی (م ۳۴۶ ه ق) مؤلف این کتاب می باشد. مسعودی با انجام سفرهای طولانی به خارج از مرزهای اسلامی که به منظور جمع آوری اخبار و اطلاعات درباره ی دیگر ملتها بوده است،

کتاب خود را نوشت و اطلاعات و آگاهیهای به دست آمده در این سفرها را همراه با برداشتهای جامعه شناسانه از زندگی اجتماعی ملتهای دیگر در کتاب خود منعکس کرد. او از جمله مورخان آگاه به شیوه ی تاریخ نگاری اسلامی است. روش تاریخ نگاری مسعودی، تحقیقی - تألیفی است که در آن ارائه ی اسناد ضروری نیست و نقل به معنا کافی است، از این رو او از ارائه سند خودداری کرده است. مسعودی از جمله مورخانی است که روایات شیعی را در برخی موارد، از نظر دور نداشته است. وی ضمن ذکر اوصاف و ویژگیهای خلفای اموی، به حوادث سیاسی عصر مورد بحث می پردازد و اخبار ارزشمندی را در این باره ارائه می دهد.

کتاب های تاریخ ائمه

بیشتر مؤلفین کتاب های تاریخ ائمه علیهم السلام، علمای برجسته شیعه می باشند که اخبار مربوط به معصومین علیهم السلام از قبیل روایات دال بر امامت آنان، اخبار مربوط به امور خارق العاده، امامان علیهم السلام، مناقب ایشان و... را آورده اند و آگاهی های ذی قیمتی را در مورد زندگی آن بزرگواران ارائه می دهند که در ذیل مهم ترین آنان به طور اختصار معرفی می شوند.

۱. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد: این کتاب اثر ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی معروف به «شیخ مفید» (۴۱۳ - ۳۳۶) از عالمان برجسته شیعه می باشد که شرحی است از زندگی امامان شیعه و در سال های اخیر از سوی مؤسسه ی آل البیت علیهم السلام به صورت تحقیق شده در دو مجلد منتشر شده است. جلد نخست این کتاب

[صفحه ۲۷]

(تا صفحه ۱۹۸) تماماً مربوط به زندگی حضرت علیهم السلام در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله است، که در عین حال به بسیاری

از مسائل سیره نیز پرداخته است. پس از آن باقی زندگی امام علی علیه السلام و در جلد دوم نیز زندگی سایر امامان علیهم السلام را آورده است.

شیخ مفید با استفاده از مأخذهای گوناگون، کتاب را به گونه ای تدوین کرده که به کار شیعیان بیاید و آن ها با مطالعه ی کتاب، با زندگی پیشوایان خویش آشنا شوند. در عین حال، وی به منابع و اسناد توجه داشته و در تمام کتاب، سند نقل های خویش را آورده است. اما این کتاب هیچ گونه اطلاعاتی پیرامون شرایط سیاسی - اجتماعی عصر امامان شیعه علیهم السلام و نیز اوضاع و احوال شیعیان و چگونگی ارتباط آن ها با امامان علیهم السلام ارائه نمی دهد.

این اثر بعد از بیان تاریخ تولد و شهادت امام سجاد علیه السلام، دلایل عقلی و نقلی امامت حضرت را بیان کرده اخباری چند در فضایل و مناقب حضرت سجاد علیه السلام ارائه می دهد و در پایان، اولاد حضرت را برمی شمارد.

۲. اعلام الوری باعلام الهدی: ابوعلی فضل بن حسن طبرسی یا تفرشی (م ۵۴۸ ه ق) از علمای برجسته شیعه، مؤلف این کتاب می باشد. این کتاب در چهار رکن تألیف شده است: رکن اول در سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام؛ رکن دوم در زندگی و امامت امام علی علیه السلام، رکن سوم در شرح امامت و زندگی امامان علیهم السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام و رکن چهارم در مورد امامت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - این اثر مختصری از دیدگاه تاریخی شیعه را درباره ی سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و تاریخ امامان علیهم السلام به همراه بحث امامت آن ها، بیان کرده است.

شیخ طبرسی کتاب

خود را به یکی از شاهان شیعه مازندران به نام علی بن شهریار بن قارن از آل باوند (سلطنت ۵۳۴ - ۵۱۱ ه ق) اهدا کرده و در مقدمه با ستایش فراوان از وی سخن گفته است. این سلسله از سلاطین شیعه مذهب خطه مازندران در دوران طولانی سلطنت خویش برای بسط مذهب شیعه در آن ناحیه تلاش می کردند. با توجه به این که طبرسی در دوره ای زندگی می کرد که شیعیان گرچه در ایران فراوان بودند، اما در بیشتر نقاط حکومت در دست اهل سنت بود، از این رو نوشته های وی به صورت معتدل نگاشته شده تا باعث تحریک دیگران بر ضد شیعه نشود. وی نیز مانند دیگر علمای معاصر خویش در ایران همچون عبدالجلیل قزوینی، شیعه ای معتدل بوده است.

[صفحه ۲۸]

شیوه ی شیخ طبرسی در بحث از زندگانی ائمه علیهم السلام، مانند ارشاد و آثار دیگر، از بیان خصوصیات شخصی، سال تولد و شهادت و کیفیت آن و نیز معرفی فرزندان و مدت خلافت و امامت و محل دفن آغاز شده و به دنبال آن برای اثبات امامت هر امام، از دلایل عقلی و نقلی سخن به میان می آورد. در بحث کرامات و امور خارق العاده ی امامان علیهم السلام به تناسب، بخشی از اخبار زندگی هر امام عرضه می شود. از آنجایی که هدف وی از تألیف کتاب بیشتر تهیه ی متنی برای معرفی امامان علیهم السلام به شیعیان بوده است، از ذکر منبع ها و مأخذهای مطالب خودداری کرده و بیشتر اخبار را بدون ذکر مأخذ آورده است، هر چند در مواردی نام کتاب و مؤلف آن را نیز آورده است.

۳. مناقب آل ابی طالب: این اثر متعلق به ابوجعفر محمد بن

علی بن جعفر بن شهر آشوب سروری مازندرانی (م ۵۸۸ ه ق) است. این تألیف مهم و مفصل با بهره گیری از صدها کتاب گردآوری شده و مؤلف با نقل از منابع مختلف و ذکر اسامی آن ها، کار با ارزشی ارائه کرده است. بخش اعظم این کتاب شامل زندگی امیرمؤمنان علیه السلام و فضائل آن حضرت از مأخذهای اهل سنت است. اما پیش از آن، سیره ی پیامبر صلی الله علیه و آله را آورده و در ادامه، اخبار مربوط به امامان علیهم السلام را نقل کرده است. این کتاب با بحث درباره ی امامت امام سجاد علیه السلام، به معرفی این امام همام می پردازد و سپس کرامات، مناقب و فضائل ایشان را بیان می کند و در پایان به تاریخ تولد، شهادت، مدت عمر، محل دفن، فرزندان و اصحاب امام سجاد علیه السلام می پردازد.

۴. کشف الغمه فی معرفه الائمه: این اثر مهم تاریخی، تألیف ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی (م ۶۹۲ ه ق) از ادیبان و کاتبان اواخر حکومت عباسی و دوره ی نخست حکومت ایلخانان مغول می باشد. با این که مذهب وی شیعه ی اثنی عشری بوده است، اما با عالمان اهل سنت هم روابط دوستانه ای داشته است.

اربلی جلد نخست کتاب خویش را در سال ۶۷۸ هجری و جلد دوم آن را در سال ۶۸۷ تألیف کرده است. از آن جا که وی شیعه ی معتدلی بود، کتابش منبع مهمی برای نویسندگان سنی و شیعه ی قرون بعد گردیده است و متن عربی آن را، علی بن حسین زواره ای (قرن دهم) با عنوان «ترجمه المناقب» ترجمه کرده که در سه جلد چاپ شده است.

منابعی که اربلی در تألیف این اثر از آن ها استفاده

بعضی از آن ها اکنون وجود ندارند و آنچه در کشف الغمه بر جای مانده، تنها مطالب بر جای مانده از آن آثار است. از جمله ی این آثار، کتاب «السقیفه و فدک» اثر «ابوبکر جوهری» است.

جلد دوم مترجم این کتاب با بیان زندگی حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام آغاز گشته و با شرح زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام پایان می پذیرد. در شرح زندگانی امام سجاد علیه السلام بعد از بیان تاریخ ولادت، نسب، اسم، کنیه و لقب حضرت به ذکر مناقب و کرامات ایشان می پردازد. نکته قابل توجه آن که اربلی تمام مطالب شیخ مفید را در ارشاد، که درباره ی امام سجاد علیه السلام است، در کتاب خود می آورد. همچنین، از ابونعیم اصفهانی و دیگر مؤلفان قبل از خویش اخباری را نقل می کند.

۵. الاحتجاج: ابومنصور احمد بن ابی طالب طبرسی از علمای بزرگ قرن ششم، مؤلف این کتاب می باشد. وی در مقدمه ی کتاب هدف خود از تألیف این کتاب را چنین بیان می کند: «آن چه مرا به تألیف این کتاب واداشت؛ اعتقاد گروهی از اصحاب بود به این که باید از احتجاج و مباحثات جدلی اگر چه به حق باشد، اجتناب کرد؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام اهل مجادله نبودند و به شیعه هم چنین اجازه ای نداده اند، بلکه حتی از این کار نهی کردند. پس مناسب دیدم کتابی مشتمل بر احتجاجات معصومان علیهم السلام در اصول و فروع دین با مخالفانشان بنویسم و بیان کنم که نهی ائمه از این عمل، مربوط به افرادی هست که قادر به این کار نیستند؛ اما اگر افراد ماهر و توانایی در این

امر وجود داشته باشند، مکلفند که با دشمنان ائمه علیهم السلام به احتجاج برخیزند تا بدین وسیله مقام و فضائل ایشان منتشر گردد.» [۸].

مؤلف در ابتدا با بیان آیاتی از قرآن که در آن ها، پیامبران به احتجاج با دشمنان خدا امر شده اند، بحث را آغاز کرده و سپس احتجاجات پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان، یهودیان، مسیحیان و... بیان می کند و سپس احتجاجات دیگر معصومان و اهل بیت علیهم السلام را بازگو می نماید.

در مورد امام سجاد علیه السلام هم، ابتدا احتجاج حضرت با یزید بن معاویه را آورده سپس احتجاج آن بزرگوار را در بعضی از مسائل دینی بیان می کند و در پایان، موعظه هایی از

[صفحه ۳۰]

حضرت را می آورد. دیگر احتجاجات حضرت، احتجاج با محمد بن حنفیه در مسأله امامت، حسن بصری، زهری و ثابت بنانی است.

کتاب های تراجم و رجال

این گروه از منابع، اطلاعات ارزشمندی را در مورد امام سجاد علیه السلام و یاران حضرت ارائه می دهند که در زیر، به طور اجمال سه اثر مهم معرفی می گردد.

۱. اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)؛ اثر مورد بحث، تلخیص کتابی است با عنوان «معرفه الرجال الناقلین عن الائمة المعصومین» تألیف ابو عمر و محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی که شیخ طوسی رحمه الله آن را تلخیص کرده و تحت عنوان «اختیار معرفه الرجال» بدست ما رسیده است.

نجاشی درباره ی اصل کتاب کشی می گوید: «کشی از افراد غیر قابل اطمینان، فراوان روایت کرده و کتاب رجال او دارای اغلاط بسیار است» [۹].

در واقع شیخ طوسی با تلخیص این کتاب به تهذیب آن پرداخته است؛ هر چند که این کار وی، این اثر را عاری از تحریفات نکرده است. در رجال کشی، روایت هایی در

مدح و ذم مختار وارد شده است. علاوه بر این، اطلاعات ارزشمندی در مورد اصحاب و یاران امام سجاد علیه السلام ارائه شده است. این اثر، کهن ترین منبع شیعی است که قصیده فرزددق در مدح امام سجاد علیه السلام در آن آمده است.

۲. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء: مؤلف این اثر، ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م ۴۳۰ ه ق) می باشد. این اثر شرح حال تاریخی و دقیقی را از کسانی که در مقامات معنوی داشته و از اولیاء محسوب می شدند ارائه داده و بیشتر حالات و مقاماتشان را برمی شمرد؛ از خلفای راشدین، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب صفه شروع می کند و زنان صحابه را هم می آورد. فصل عمده ی مجلدات کتاب، به چند صد نفر از تابعین در قرنهای دوم و سوم مربوط می شود. این کتاب در مجموع حدود هشتصد شرح حال دارد. در جلد سوم چند صفحه ای به امام سجاد علیه السلام اختصاص داده شده و روایاتی

[صفحه ۳۱]

در فضایل و کرامات حضرت بیان شده است که در تألیفات علمای قرون بعد، همچون ابن شهر آشوب و اربلی مورد استفاده قرار گرفته است.

۳. الطبقات الکبری: محمد بن سعد بن منیع معروف به ابن سعد کاتب واقدی (م ۲۳۰ ه ق) مؤلف این کتاب می باشد. این اثر مجموعه ای غنی از تاریخ و شرح حال نگاری است. جلد اول و دوم به سیره ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اختصاص داده شده و بقیه کتاب به طبقه بندی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مانند: مهاجران بدری، انصار بدری، مسلمانان پیش از فتح مکه، تابعین از اهل مدینه، آنان که بعدها ساکن مکه، طائف، یمن، یمامه، بحرین،

کوفه، بصره، واسط، مدائن، بغداد، خراسان، شام، جزیره و مصر شدند، اختصاص دارد. همچنین در هر قسمت به طبقات متعدد آن قسمت نیز اشاره شده است. جلد هشتم هم مربوط به زنان و جلد نهم فهرست مجلدات دیگر است.

گزارش بلندی درباره‌ی روابط مختار با عبدالله بن عمر، ابن زبیر و به ویژه با امام سجاد علیه السلام و ابن حنفیه، در طبقات ابن سعد آمده است. این گزارش روایت حجازی مبهم و مرسلی است که از قطعات خبری گوناگون و متضاد تشکیل شده است که در مواردی، رگه‌هایی از شایعات و جعلیات امویان دیده می‌شود. در همین گزارش آشفته و پریشان، به آغاز و سرانجام قیام و دستاوردهای آن اشاره شده است.

در جلد پنجم، در ذیل عنوان «بقیه الطبقة الثانية من التابعين» گزارش‌هایی را درباره‌ی شرح حال امام سجاد علیه السلام، در قالب چند خبر ارائه شده است.

تألیفات معاصران

این دسته از آثار دو گونه‌اند:

الف) کتاب‌هایی که در شرح زندگی دوازده امام علیهم السلام نگاشته شده‌اند و زندگی هر یک از آنان، به طور نسبتاً کوتاه بررسی شده است. که برای نمونه می‌توان به چند اثر زیر اشاره کرد:

۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه؛ تألیف رسول جعفریان؛ در تألیف کتاب یاد شده، پس از مقدمه مفید استاد علامه سید جعفر مرتضی‌عاملی، تحت عنوان «مسائل مهم پیرامون تاریخ نویسی درباره‌ی ائمه اطهار علیهم السلام» و مقدمه‌ی مؤلف با عنوان «اهل البیت

[صفحه ۳۲]

علیهم السلام» قسمت‌هایی از زندگانی سیاسی و مبارزاتی امامان معصوم علیهم السلام به صورت فشرده بررسی شده است. ضمناً این اثر به زبان عربی در بیروت چاپ شده است.

۲. سیره‌ی پیشوایان اثر مهدی پیشوایی؛ در این کتاب که استاد آیه الله جعفر

سبحانی مقدمه ای بر آن نگاشته است، دوران امامت ائمه علیهم السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا شهادت امام عسکری علیه السلام، به چهار دوره تقسیم گردیده است.

مؤلف شرح زندگانی امام سجاد علیه السلام را با شناخت مختصری از زندگانی حضرت آغاز کرده و در ادامه، به ابعاد مختلف فعالیت ها و مبارزات حضرت می پردازد. از دیگر آثار معاصرین می توان به سه اثر زیر اشاره کرد:

سیره الائمة الاثنی عشر: اثر هاشم معروف الحسنی، ائمتنا: تألیف علی محمد علی دخیل و سیره ی معصومان: تألیف سید محسن امین. که زندگی امام سجاد علیه السلام همراه با زندگی امام حسن و امام حسین علیهم السلام به دست حسین وجدانی ترجمه شده است.

ب) آثاری که در خصوص زندگانی امام سجاد علیه السلام تألیف شده و برخی از آن ها اطلاعات و گزارش های جامعی از سیره و روش حضرت ارائه می دهند، در این جا، برای آشنایی بیشتر، به معرفی مختصر مهم ترین آن ها پرداخته می شود.

۱. الامام زین العابدین؛ نگارش سید عبدالرزاق موسوی مقرر. اثر مورد بحث ابتدا به ویژگی های شخصی امام سجاد علیه السلام می پردازد و در ادامه، درباره ی روایات دال بر امامت امام سجاد علیه السلام، کرامات حضرت، بحثی در مدارک صحیفه ی سجاده، رساله ی حقوق، سخنان امام سجاد علیه السلام و مناقب و فضایل ایشان سخن می راند. تاکنون دو ترجمه از این کتاب ارائه شده است. یکی به دست حبیب روحانی و با عنوان «زندگی امام زین العابدین علیه السلام» و دیگری به وسیله مرتضی فهیم کرمانی به نام «رهبر آزادگان».

۲. زندگانی علی بن الحسین علیه السلام؛ اثر دکتر سید جعفر شهیدی. کتاب مزبور درباره ی زندگانی و ویژگی های اخلاقی و علمی حضرت سجاد علیه السلام بحث نموده و اوضاع سیاسی

و اجتماعی مسلمانان در آن عصر و سفر حضرت از مدینه به مکه و کربلا، و از کربلا به کوفه، شام و مدینه را شرح داده است. در پایان با تأملی در رساله‌ی حقوق و صحیفه‌ی سجادیه امام، درباره‌ی نگارش قرآن به خط امام سجاد علیه السلام نکاتی را متذکر شده است.

۳. حیاة الامام زین العابدین؛ تألیف باقر شریف قرشی. این اثر اطلاعات ارزشمندی

[صفحه ۲۳۳]

را در مورد ویژگی‌ها و خصوصیات رفتاری و روحی امام سجاد علیه السلام، عبادت‌ها، دانش‌ها، مواعظ و حکمت‌ها، تألیفات و شاگردان، و یاران، همچنین درباره‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی عصر آن حضرت ارائه می‌دهد. کتاب مورد بحث در سال‌های اخیر به وسیله‌ی محمدرضا عطائی با نام «تحلیلی از زندگانی امام سجاد علیه السلام» ترجمه گردیده است.

۴. جهاد الامام السجاد؛ نوشته‌ی سید محمدرضا حسینی جلالی. کتاب یاد شده با دو بحث مقدماتی درباره‌ی امامت آغاز گشته و پژوهش عمیقی در زندگانی فکری و سیاسی امام سجاد علیه السلام در پنج فصل ارائه می‌دهد:

فصل اول: دوران مبارزه در زندگانی امام سجاد علیه السلام (در کربلا، در اسارت و در مدینه)؛

فصل دوم: مبارزه فکری و عملی در میادین قرآنی، حدیثی و...؛

فصل سوم: مبارزه اجتماعی و عملی امام سجاد علیه السلام در میدان‌های تربیتی، اخلاقی و...؛

فصل چهارم: جلوه‌های منحصر به فرد در زندگانی امام سجاد علیه السلام (زهد، عبادت و...)

فصل پنجم: موضع‌گیری‌های قاطع حضرت سجاد علیه السلام در برابر حکام ظالم و دستیاران آن‌ها؛

در پایان کتاب، نتایج بحث و مطالبی درباره‌ی رساله‌ی حقوق امام علیه السلام بیان شده است.

این کتاب در بین بیست و چهار اثر ارسالی به مؤسسه‌ی آل‌البیت علیهم السلام برای مسابقه، حائز رتبه‌ی اول شده است.

۵. پژوهشی در زندگی امام

سجاد علیه السلام، نگارش مقام معظم رهبری. حضرت آیه الله خامنه ای (حفظه الله). این کتاب که حاصل بحث های مؤلف محترم در حزب جمهوری اسلامی است، به تحلیلی کوتاه اما عمیق از زندگی امام سجاد علیه السلام می پردازد و دوران امامت آن حضرت را به سه دوره تقسیم کرده و مهم ترین اقدامات و فعالیت های آن بزرگوار را مورد بررسی قرار می دهد.

گذشته از این آثار، سه مقاله از علامه استاد سید جعفر مرتضی عاملی به نام های «الامام السجاد باعث الاسلام من جدید»؛ «لماذا نهى امير المؤمنين عن قتال الخوارج» و «ضرب النقود في الاسلام» در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفت. این سه مقاله در جلد اول از مجموعه چهار جلدی «دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام» به چاپ رسیده است.

[صفحه ۳۵]

سیره و ویژگی های فردی، اخلاقی و علمی امام سجاد علیه السلام

سیره و منش کلی امامان شیعه

اشاره

امامان معصوم علیهم السلام افزون بر آن که امامت و رهبری جامعه ی اسلامی را عهده دار بوده اند، وظایف خطیری را بر عهده داشته اند که اهم آن ها عبارت است از:

تبلیغ و تفسیر دین

بنابر آیات شریف قرآن و روایات معصومان علیهم السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و دین اسلام خاتم ادیان آسمانی و شریعت کامل، جامع و در برگیرنده ی تمام دستورهای لازم برای سعادت دنیا و آخرت انسان هاست. با این حال، در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله برای بسیاری از مسائل، حکم خاصی بیان نشده است. به اعتقاد شیعه، پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفات، همه ی میراث نبوت را به امام علی علیه السلام سپرد و آن بزرگوار در دوران امامت خویش، مسائلی را بیان نمود و بقیه را به امام بعد از خود سپرد و این روش تا دوران امام مهدی (عج) ادامه یافت. بنابراین، مهم ترین وظیفه ی امامان علیهم السلام، «بیان احکام اسلام و تفسیر آن» است. [۱۰].

احیای دین و زدودن خرافات

متأسفانه بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست دشمنان برای ضربه زدن به دین باز شد. جلوگیری از کتابت و نشر حدیث، حرکت شوم حدیث سازی، حاکمیت ستمگران اموی و عباسی و رواج فساد و بی بند و باری نیز آنان را در مشوش کردن و وارونه جلوه دادن چهره ی اسلام، کمک کرد. در مقابل، فقط امامان معصوم علیهم السلام بودند که با بیان اسلام حقیقی، سیمای دین را از پس پرده های سیاه تحریف آشکار کردند.

[صفحه ۳۶]

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بیست و پنج سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، نماز خواند، بسیاری از افرادی که نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را فراموش کرده یا عمدا ترک کرده بودند، دوباره آن را به یاد آوردند. [۱۱].

کوشش برای تشکیل حکومت اسلامی

امامان معصوم علیهم السلام تشکیل حکومت اسلامی را - که خود، امام و حاکم مشروع جامعه باشند - بهترین وسیله برای بسط و نشر احکام الهی می دانستند. البته بعد از امام حسین علیه السلام هیچ یک از امامان علیهم السلام برای رسیدن به حکومت، به اقدام نظامی دست نزد و علت عمده ی آن فراهم نبودن شرایط و نداشتن نیروی کافی بود. از این رو پس از صلح امام حسن علیه السلام اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی، صرفا شامل تبیین اهداف، خط مشی، زمینه سازی برای حکومت و تربیت افراد بود. و بدین جهت پس از صلح امام حسن علیه السلام جز واقعه ی کربلا، قیام مسلحانه دیگری مشاهده نمی شود و قیام کربلا نیز اقدامی متناسب با شرایط خاص آن زمان بود که اگر آن شرایط خاص، قیام و جان فشانی اهل بیت را اقتضا نمی کرد، این نهضت

صورت نمی گرفت و امام حسین علیه السلام همچون ده سال اول امامت خویش، بر تبیین ایده ی انقلاب و تربیت افراد و ایجاد زمینه می پرداخت تا شرایط مناسب برای به دست گرفتن حکومت تحقق یابد. [۱۲].

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام در شرایطی امامت و هدایت جامعه ی اسلامی را عهده دار شدند که هر گونه حرکت و قیام مسلحانه از جانب امام علیه السلام، پیامدهای ناگواری برای حضرت و باقیمانده ی شیعیان در برداشت. از این رو، آن بزرگوار شیوه های دیگری را برای هدایت و رهبری شیعیان اتخاذ نمودند، که در نوشتار حاضر، به بیان آن ها خواهیم پرداخت.

ویژگی های فردی امام سجاد

امام سجاد علیه السلام فرزند برومند حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، بنا بر قول مشهور در نیمه ی

[صفحه ۳۷]

جمادی الاخر سال ۳۸ هجری دیده به جهان گشود. [۱۳] آن حضرت دو سال از دوران امامت امام علی علیه السلام، ده سال از امامت امام مجتبی علیه السلام و ده سال از امامت پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام را درک کرده و بعد از آن، به مدت ۳۴ سال امامت و هدایت جامعه اسلامی را بر عهده داشته است. [۱۴].

نام آن بزرگوار «علی»، کنیه ی مشهورش [۱۵] «ابوالحسن» [۱۶] و لقب های معروفش «زین العابدین»، «سید العابدین» و «سجاد» است. [۱۷].

یکی از محققان درباره ی این لقب ها می نویسد: «بیش تر کسانی که این لقب ها را بدو داده اند نه شیعه بودند و نه او را امام و منصوب از جانب خدا می دانستند، اما نمی توانستند آنچه را در او می بینند ندیده بگیرند. هر یک از این لقب ها نشان دهنده ی مرتبه ای از کمال نفس، درجه ای از ایمان، مرحله ای از تقوا و پایه ای از اخلاص است و بیان دارنده ی اعتماد و

اعتقاد مردم به دارنده ی این لقب هاست: سید عابدان، پیشوای زاهدان (قدوه الزاهدین)، مهتر پرهیزکاران (سید المتقین)، امام مؤمنان، زیور صالحان (زین العابدین)، چراغ شب زنده داران (منار القانتین)، دارای پیشانی پینه بسته (ذوالثغفات). چنان که خواهید خواند، او به حقیقت مظهر نمایان این صفت ها بوده است و این گفته ای است که همگی بر آنند [۱۸].

[صفحه ۳۸]

چنان که درباره ی زمان تولد حضرت اختلاف است، در مورد محل تولد حضرت نیز اختلاف است. بنا بر گفته ی مشهور، شهر مدینه محل تولد حضرت سجاد علیه السلام بوده است؛ [۱۹]؛ اما بعضی محل تولد او را شهر کوفه می دانند [۲۰] به نظر می رسد قول اخیر به حقیقت نزدیک تر باشد؛ چرا که امام علی علیه السلام همراه فرزندانش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، از سال ۳۶ هجری تا زمان شهادتش (چهل هجری) در کوفه به سر می برده اند؛ لذا تولد امام سجاد علیه السلام (بنا بر مشهور: ۳۸ ه ق) در مدینه نبوده است. مگر آن که گفته شود امام حسین علیه السلام با همسرش در مدینه زندگی می کرده اند؛ یا همسرش به تنهایی در مدینه اقامت داشته و یا زمان ولادت حضرت سجاد علیه السلام برای زیارت قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بوده اند. اما نه تنها قرینه یا شواهدی بر این وجوه نداریم بلکه قرائن تاریخی، بر اقامت فرزندان امام علی علیه السلام در کوفه و همراهی ایشان با امیرالمؤمنین علیه السلام در نبردهای این دوره دلالت دارد. چنان که در یکی از روزهای نبرد صفین زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرزند خود امام حسن علیه السلام را دید که دلیرانه به طرف میدان کارزار می شتابد، فرمود:

«املكوا عنى هذا الغلام لا يهدنى، فانى انفس بهدين

(یعنی الحسن و الحسین علیهما السلام) علی الموت لثلا ینقطع بهما نسل رسول الله صلی الله علیه و آله» [۲۱].

این جوان را نگه دارید و به آمدن با منش مگذارید (تا قصد جنگ نکند) و پشت مرا نشکنند؛ دریغم آید که این دو را مرگ در رسد و با کشته شدن آنان، دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر رسد.

مادر امام سجاد

بنابر نظر بیش تر مورخان، مادر امام علی بن الحسین علیه السلام دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است. اما در اسم و نحوه ی ازدواج این بانو با امام حسین علیه السلام اختلاف بسیار است [۴۳]؛ چنان که اسامی وی تا چهارده [۴۴] حتی هفده [۴۵] اسم شمرده شده است. با تمام

[صفحه ۳۹]

تلاش های پی گیری که بعضی از محققان و نویسندگان در این زمینه انجام داده اند، نظر دقیق و قانع کننده ای در این باره ارائه نشده است. تحقیق و نقد و بررسی در این موضوع در دهه های اخیر از آن جهت بیش تر صورت گرفته است که برخی از خاورشناسان مغرض و دشمن مکتب تشیع و به پیروی از آنان بعضی از نویسندگان مسلمان، ازدواج امام حسین علیه السلام با شاهزاده خانم ایرانی و انتساب خاندان رسالت به دودمان ساسانی را علت گرایش ایرانیان به اهل بیت علیه السلام و در نتیجه پذیرش مکتب تشیع معرفی کرده اند [۴۶] و اعتقاد شیعیان را به حق الهی ائمه ی اطهار علیهم السلام از بقایای اعتقاد قدیمی ایرانیان به «فره ی ایزدی» پادشاهان ساسانی دانسته اند [۲۶]؛ زیرا پادشاهان ساسانی خود را آسمانی نژاد می دانستند و برای خود مقامی نیمه خدایی و فوق بشری قائل بودند و کیش زرتشت آن روزگار نیز این نوع تفکر را تأیید

می کرد. [۲۷].

بعضی از محققان، تمام یا اکثر اخباری را که در این باره وجود دارد و همچنین اخبار معدودی که دلالت بر ام ولد بودن مادر دارد جمع آوری کرده و آن ها را مورد نقد و بررسی قرار داده اند. [۲۸].

باید توجه داشت که هر چند اصل ماجرا شهرت بسزایی داشته و در کهن ترین متون تاریخی شیعه چون وقعه صفین [۲۹]، تاریخ یعقوبی [۳۰] و بصائر الدرجات [۳۱] که همگی در قرن

[صفحه ۴۰]

سوم تألیف یافته اند، نقل شده است، اما اختلاف میان مفاد این روایات و عدم سازگاری پاره ای از آن ها با روایات فتوحات و غیره، آن قدر چشمگیر است که محققان معاصر، اصل داستان شهربانو و ازدواج وی با امام حسین علیه السلام و ولادت امام سجاد علیه السلام از شاهزاده خانم ایرانی را مشکوک دانسته اند. چنان که استاد شهید مطهری بعد از تشکیک در این باره می نویسد:

ادوارد براون از کسانی است که داستان را مجعول می داند. کریستن سن نیز قضیه را مشکوک تلقی می کند. سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران، آن را افسانه می داند [۳۲].

علاوه بر این، از صدها سال پیش محدثان و نسب دانان بر مضمون این روایات خرده رفته اند و به انکار آن پرداخته اند. ابن عنبه یکی از نسب شناسان معروف علوی (م ۸۲۸ ه ق) در این باره می نویسد:

خداوند علی بن الحسین علیه السلام را به فرزند زادگی پیغمبر صلی الله علیه و آله، از پادشاه زادگی بی نیاز فرموده است؛ آن هم دختری که بر سنت اسلامی متولد نشده است. اگر پادشاهی موجب شرف بود، باید عجم بر عرب و بنی قحطان [۳۳] بر بنی عدنان فضیلت داشته باشند. [۳۴].

وی بعد از این که می گوید قول

مشهور آن است که مادر امام سجاد علیه السلام دختر یزدگرد سوم بوده و نامش شاه زنان بوده، در پایان می افزاید: بسیاری از نسب شناسان و مورخان این قول را نپذیرفته اند. بنا به گفته ی آن ها، دختران یزدگرد همراه او به خراسان رفتند. [۳۵].

دلیل دیگری که اصل داستان را خدشه پذیر می کند، سندی است که نشان می دهد تا آغاز سده ی دوم هجری، شاهزاده خانم ایرانی در خاندان هاشمی ناشناخته بوده است. این سند، نامه ی منصور دوانیقی در پاسخ به محمد بن عبدالله بن حسن (مشهور به نفس زکیه) است. محمد در نامه ای به منصور، خود را «مهدی امت» خوانده و امامت و خلافت را حق خود دانسته و فضیلت خاندان خود را بر شمرده و منصور را به اطاعت

[صفحه ۴۱]

خود فرا خوانده است. منصور در پاسخ او نامه ای طولانی و تهدیدآمیز نوشته و در ضمن آن می گوید: «پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر از علی بن الحسین علیه السلام در خاندان شما متولد نشده و مادر او ام ولد بود [۳۶].

نوشتن «ام ولد» تحقیری است که منصور به محمد بن عبدالله روا می دارد. این نامه را که طبری در حوادث سال ۱۴۵ هجری آورده، نیم قرن پس از رحلت امام علی بن الحسین علیه السلام نوشته شده است که در آن زمان، بسیاری از هاشمیان زنده بوده اند. اگر داستان اسیر شدن شهربانو و آوردن او به مسجد مدینه درست بوده و اگر مادر علی بن الحسین علیه السلام دختر یزدگرد پادشاه ایران بوده [۳۷]، منصور چنان تعبیری به کار نمی برد و اگر دروغ نوشته بود محمد سخنش را در دهانش می شکست و بدو پاسخ می داد، که

مادر علی بن الحسین شاهزاده بوده است نه کنیز [۳۸].

نکته دیگر آن که، مورخان هنگام شرح جنگ های مسلمانان و ایرانیان، داستان حرکت و عقب نشینی یزدگرد را از نقطه ای به نقطه ی دیگر به تفصیل نوشته اند. بر اساس این گزارش ها، یزدگرد و خاندان او هیچ گاه در میدان جنگ نبوده اند؛ زمانی که جنگ قادسیه شروع شد، یزدگرد در مدائن بود و پیش از آمدن مسلمانان به مدائن به حلوان رفت. سپس از حلوان به اصفهان و از آن جا به اصطخر و کرمان و مرو گریخت [۳۹] در این عقب نشینی ها یزدگرد نه تنها زنان، خویشاوندان و خزانه ی خود را همراه داشته است، بلکه آشپزان، رامشگران و یوزبانان او نیز همراه وی بوده اند [۴۰] بنابراین، دختران او کجا، کی و چگونه به اسارت مسلمانان در آمده اند؟

بنابراین، با وجود قرائن و شواهد ذکر شده، احتمالاً در فتح مدائن کنیزکائی اسیر شده اند؛ چنان که مجالد بن سعید از شعبی نقل می کند: «در روز فتح مدائن، مسلمانان، از کنیزان کسراتنی چند به اسارت گرفتند که مادر من یکی از آنان است [۴۱].»

[صفحه ۴۲]

نیز بعید نیست که در فتح خراسان و شرق ایران، دخترانی اسیر شده باشند؛ چنان که بلاذری می نویسد: «گفته اند: مادر علی بن الحسین، سجستانی (سیستانی) است [۴۲]» و احتمال دارد که امام حسین علیه السلام یکی از این زنان را به همسری گرفته و امام علی بن الحسین علیه السلام از او متولد شده باشد.

در پایان این بحث، مناسب است به شعر منسوب به ابوالاسود دوئلی که در کتاب شریف اصول کافی آمده است، اشاره ای شود. روایت شده است که ابوالاسود درباره ی نسب امام علی بن الحسین علیه السلام

گفته است:

و ان غلاما بين كسرى و هاشم

لا كرم من نيظت به التمايم [۴۳] [۴۴].

پسری که از یک سو به کسری و از سوی دیگر به هاشم می رسد، گرامی ترین فرزندی است که به او بازوبند بسته اند.

اگر چه این شعر در یکی از معتبرترین کتاب های شیعه آمده است، اما استدلال به آن برای اثبات مدعا، درست به نظر نمی رسد؛ چرا که:

اولا، چنین بیتی در دیوان ابوالاسود یافت نشده است [۴۵] و فقط در بعضی از منابع (که کهن ترین آن اصول کافی است) به ابوالاسود نسبت داده شده است.

ثانیا، بر فرض قبول انتساب این بیت به ابوالاسود، این که مراد از «غلاما بین کسری و هاشم» امام علی بن الحسین علیه السلام باشد، نه شخص دیگری از هاشمیان، احتیاج به اثبات تاریخی دارد.

ثالثا، احتمال دوم در معنای «ان غلاما بین کسری و هاشم» آن است که مراد از کسری، نژاد و تبار فارسی و عجمی باشد نه نژاد و تبار شاهان ساسانی (یزدگرد سوم)؛ بنابراین، معنای مصرع چنین می شود: «پسری که از یک سو به فارس و از سوی دیگر به هاشم می رسد (یعنی مادرش عجمی است). حال با این احتمال، دیگر نمی توان برای اثبات

[صفحه ۴۳]

مدعا، به این بیت استدلال کرد. چرا که تبار عجمی داشتن یعنی این که ایرانی باشد؛ اما این که لزوما از تبار پادشاهان ساسانی باشد، از بیت فهمیده نمی شود.

رابعا، سبک بیت و مضمون آن، با مولود خاندانی که به سنت های موروثی پای بند هستند، مناسب تر است تا با مولود خاندان امامت، آن هم کسی که هم خود، امام و هم فرزند و پدر امام است. [۴۶].

شخصیت اخلاقی و علمی امام سجاد

اشاره

امامان معصوم علیهم السلام خورشیدهای فروزان آسمان بشریتند آنان

به معنای واقعی کلمه، انسان‌های کاملی هستند که در همه‌ی جهات اخلاقی، عبادی و علمی به اوج کمال رسیده و نمونه‌ی تجسم عینی قرآن هستند. در عصر خلافت جباران اموی که ارزش‌های انسانی و فضایل اخلاقی فراموش شده و دنیا خواهی، تجمل، اشرافیت، تکبر، ظلم و سایر رذایل انسانی، خوی پسندیده‌ی زمان بود، امام سجاد علیه السلام احیاگر اخلاق عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله بود و با سیرت نیکوی خویش، خاطره‌ی شیرین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام را در ذهن‌ها تجدید کرد. مردمی که سال‌ها از عصر نبوت فاصله گرفته و از مکارم اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله فقط داستان‌هایی شنیده بودند و شاید مصداق آن را اسطوره و افسانه می‌پنداشتند، ناگاه امام سجاد علیه السلام را مصداق عینی و واقعی همه‌ی آن فضایل - آن هم در مرتبه‌ای فوق تصور خود - یافتند. چه بسیار افرادی که با مشاهده‌ی آن مجسمه‌ی تقوا و فضیلت، به امامت او اعتراف کردند و او را جانشین صالح و فرزند راستین پیامبر شمردند. فضایل و کرامات اخلاقی، سیره‌ی نیکو و رفتار و کردار بزرگوارانه‌ی امام سجاد علیه السلام آن چنان بروز و نمود داشت که دشمن نیز بدان ارزش‌ها و صفات معترف بود و با این که بیشتر بزرگان عصر امام علیه السلام وی را «امام» نمی‌دانستند اما همگی بر شأن والا و مرتبه‌ی عالی و فوق تصور حضرتش اعتراف کرده‌اند.

چنان که روزی امام علیه السلام در مجلس عمر بن عبدالعزیز - که در آن سال‌ها حاکم مدینه بود - حاضر بود و چون برخاست و از مجلس بیرون رفت، عمر از حاضران

پرسید: «شریف ترین مردم کیست؟» حاضران گفتند: «تو هستی!»؛ گفت: «چنین نیست،

[صفحه ۴۴]

شریف ترین مردم کسی است که هم اکنون از نزد من بیرون رفت، همه ی مردم دوست دارند بدو پیوسته باشند و او دوست ندارد به کسی پیوسته باشد [۴۷].

شایسته است به منظور آشنایی با مقام والای این امام همام، گوشه ای از فضایل بی شمار حضرت بیان شود:

عبادت و بندگی

امام زین العابدین علیه السلام در میدان عبادت و بندگی نسبت به خداوند یکتا، گوی سبقت را از تمام همگنان ربود، تا آن جا که همه معترفند که او آقا و زینت عبادت کنندگان بود. آن قدر به پیشگاه خداوند پیشانی بر خاک سایید که همه ی مواضع سجده اش پینه بست و به همین خاطر آن بزرگوار را «ذو الثفنات» (دارای پیشانی پینه بسته) نامیدند [۴۸] چون می خواست وضو سازد، رنگ چهره اش دگرگون می شد؛ وقتی از علت آن جو یا می شدند می فرمود:

اتدرون بین یدی من اربد ان اقوم [۴۹]؛ آیا می دانید در مقابل چه کسی می خواهم بایستم؟

مالک بن انس گوید: «علی بن الحسین علیه السلام محرم شد؛ چون تلبیه گفت بیهوش شده از شتر پایین افتاد.» وی می گوید: «به من خبر رسیده که او شبانه روز تا وقت مرگ هزار رکعت نماز می خوانده و به خاطر عبادت، «زین العابدین» نامیده شده است [۵۰].

وقتی از کنیز او خواستند تا آن بزرگوار را توصیف مختصر نماید، چنین گفت: «من هیچ گاه روز برای وی طعامی نیاورده و شب برای او بستری نگسترده ام [۵۱].

روزی به نماز ایستاده بود که ماری رو به آن حضرت پیش می آمد، امام بدون کوچک ترین توجهی، به نماز ادامه داد تا مار از میان دو پای ایشان رد شد؛ در حالی که آن

[صفحه ۴۵]

بزرگوار

اصلا از جای خود تکان نخورد و رنگ چهره اش تغییر نکرد. [۵۲].

امام سجاد علیه السلام آن قدر به عبادت و راز و نیاز با خدا انس داشت که حتی افرادی چون زهری - که مدتی شاگرد امام بوده و بعدها از علمای درباری شد - نسبت به عبادت و خلوص حضرت سجاد عشق می ورزید؛ چنان که نقل شده: «کان الزهری اذا ذکر علی بن الحسین یبکی و یقول: زین العابدین [۵۳].»

عشق ورزیدن به محرومان و دلجویی از آنان

امام زین العابدین چون اجداد طاهرش، در محبت ورزیدن به مستمندان و بی چیزان و رسیدگی به احوال آنان ضرب المثل بود. چنان که پس از شهادت حضرت معلوم شد که صد خانوار در شهر مدینه از انفاق و صدقات آن حضرت زندگی می کرده اند [۵۴] چون می خواست به مستمندی صدقه دهد، نخست او را می بوسید، سپس آنچه همراه داشت بدو می داد [۵۵] روزی امام بر گروهی از جذامیان گذشت، بدو گفتند: «بنشین و با ما غذا بخور.» فرمود: «اگر روزه نبودم با شما می نشستم.» چون به خانه رفت سفارش طعامی برای آنان داد و چون غذا آماده شد برای ایشان فرستاد و خود نزدشان رفت و با آنان هم غذا شد. [۵۶].

ابن عایشه می گوید: «از مردم مدینه شنیدم که می گفتند: ما صدقه ی پنهانی را هنگامی از دست دادیم که علی بن الحسین علیه السلام درگذشت [۵۷] شب هنگام انبان های نان را بر پشت خود برمی داشت و به خانه ی مستمندان می رفت و می فرمود: «صدقه ی پنهانی آتش غضب پروردگار را خاموش می کند.» حضرت آن قدر انبان های غذا را بر پشت خود حمل کرده بود که بعد از شهادت، هنگام غسل آن بزرگوار، آثار کبودی بر پشت ایشان نمایان بود [۵۸].»

به گفته ی ابن سعد: چون مستمندی نزد او می آمد، برمی خاست و حاجت او را روا می کرد و می فرمود: «صدقه پیش از آن که به دست خواهنده برسد، به دست خدا می رسد [۵۹].»

بزرگواری، بردباری، گذشت

از اخلاق بزرگواران دفع بدی به نیکی است. امام سجاد علیه السلام در این میدان نیز پیشتاز بود. چه بسیار کسانی که نسبت به حضرت بد رفتاری می کردند ولی آن حضرت بزرگوارانه گذشت می کرد؛ و وقتی از سریر قدرت سقوط می کردند، مورد لطف و مرحمت امام قرار می گرفتند. نمونه اش ستم های فراوان فرماندار مدینه «هشام بن اسماعیل» نسبت به مردم - به ویژه امام سجاد علیه السلام - بود؛ اما زمانی که ولید بن عبدالملک هشام را از کار برکنار کرد، امام علیه السلام برخلاف انتظار هشام، نزدیکان خود را از بی احترامی نسبت به وی بازداشت، و چون بر هشام گذشت، بر او سلام کرد. هشام با مشاهده ی این عظمت روحی و کرامت اخلاقی گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته [۶۰]؛ خدا می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد [۶۱].»

سیره ی آن بزرگوار با غلامان و کنیزانش به واقع درس آموز است: روزی یکی از بردگان خود را برای کاری خواست و او پاسخ نداد؛ بار دوم و سوم نیز؛ سرانجام از او پرسید: «پسرم آواز مرا نشنیدی؟» گفت: «چرا؟» فرمود: «چرا پاسخ مرا ندادی؟» گفت: «چون از تو نمی ترسم». امام فرمود: «سپاس خدا را که غلام من از من نمی ترسد [۶۲].»

امام علیه السلام در طول ماه رمضان خطاهای بردگان خود را ثبت می کرد، چون شب آخر ماه رمضان می رسید، آنان را جمع می کرد و از آنان اقرار می گرفت؛ بعد به امید بخشش خدا، گناهان آنان را می بخشید و

از آنان می خواست که دعا کنند همچنان که علی بن الحسین علیه السلام از آنان گذشت، خدا از وی درگذرد و چنان که آنان را آزاد کرد، خدا از آتش دوزخ آزادش کند. آنان می گفتند: «آمین». بعد حضرت می فرمود: «بروید؛ من از شما

[صفحه ۴۷]

گذشتم و به امید بخشش و آزادی، شما را در راه خدا آزاد کردم.» و چون روز عید می شد به آن ها پاداش گران می بخشید. در پایان هر رمضان، دست کم بیست برده را که خریده بود، در راه خدا آزاد می کرد؛ چنان که خادمی را بیش از یک سال نزد خود نگاه نمی داشت و گاه در نیمه ی سال او را آزاد می ساخت [۶۳].

شجاعت

چون در مجلس ابن زیاد حضور یافت و پاسخ یاهو سرایی های او را با قاطعیت داد، ابن زیاد خشم آورد و دستور قتل او را داد، امام خطاب به پسر مرجانه گفت:

آیا مرا به کشته شدن تهدید می کنی؟ مگر نمی دانی که کشته شدن عادت ما و شهادت کرامت ماست؟ [۶۴].

و چون در شام با یزید روبه رو شد به او خطاب کرد:

ای پسر معاویه و هند و صخر! پیش از آن که تو به دنیا بیایی، پیامبری و حکومت از آن پدر و نیاکان من بوده است. روز بدر و احد و احزاب، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست جد من علی بن ابی طالب بود و پدر و جد تو پرچم کافران را در دست داشتند.

سپس، بعد از تمثیل به دو بیت شعر، فرمود:

وای بر تو ای یزید! اگر می دانستی چه کرده ای و بر سر پدر و برادر و عموزاده ها و خاندان من چه آورده ای، به کوه ها می گریختی و

بر ریگ ها می خفتی و بانگ و فریاد برمی داشتی. [۶۵].

بیان چنین سخنان توبیخ آمیز در برابر حاکمان مستبد اموی در کاخ و مقر حکومت آنان، شجاعت فوق العاده آن حضرت را می رساند.

مقام علمی امام سجاد

امام علی بن الحسین علیه السلام، عالم ترین فرد زمان خود بود و علما و معاصران حضرت،

[صفحه ۴۸]

روایات بی شماری در باب اخلاق، موعظه، دعا، فضایل قرآن، حلال و حرام و مغازی از وی نقل کرده اند. در شام، هنگامی که یزید با خطبه خواندن امام مخالفت کرد، بعضی از اطرافیان گفتند که این جوان، نیکو سخن نخواهد گفت؛ یزید در جواب آنان گفت: «او از خانواده ای است که علم را با شیر مادر نوشیده اند [۶۶].»

محمد بن سعد، امام را چنین توصیف می کند:

کان علی بن الحسین ثقه مأمونا کثیر الحدیث عالیا رفیعا ورعا [۶۷]؛ یعنی: علی بن الحسین علیه السلام شخصی مورد اعتماد، دارای جایگاه عالی و موقعیت اجتماعی والا و باتقوا بود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدران خود، حدیث بسیار نقل فرموده است.

شافعی در رساله ای که پیرامون حجیت خبر واحد نوشته می گوید:

وجدت علی بن الحسین و هو افقه اهل المدینه یعول علی الخبر الواحد [۶۸]؛ علی بن الحسین علیه السلام که فقیه ترین مردم مدینه بود، به خبر واحد استناد می جست.

ابن شهاب زهری، علی رغم سرسپردگی اش به حاکمان اموی یکی از دانشمندان عصر امام سجاد علیه السلام بود که با عشق و علاقه ای خاص از محضر امام بهره ها برده و حضرت را با عبارات احترام آمیز می ستاید؛ چنان که از وی نقل شده: «لم ادرك احدا من اهل هذا البيت افضل من علی بن الحسین» [۶۹]؛ «از این خاندان کسی را برتر از علی بن

الحسین علیه السلام ندیدم.» و نیز: «ما رأیت احدا افقه من علی بن الحسین» [۷۰]؛ «کسی را فقیه تر از علی بن الحسین ندیدم.»

یحیی بن سعید می گوید: «ما رأیت قرشیا افضل من علی بن الحسین» [۷۱]؛ «هیچ قریشی را برتر از علی بن الحسین علیه السلام ندیدم.»

ابوحازم که یکی از محدثان است، می گوید: «ما رأیت هاشمیا افضل من علی بن الحسین

[صفحه ۴۹]

و لا افقه منه» [۷۲]؛ «هیچ هاشمی را که برتر از علی بن الحسین و فقیه تر از او باشد، ندیدم.»

در برتری و علو مقام علمی حضرت سجاد علیه السلام نزد اهل بیت علیهم السلام همین سخن ابن شیبہ بس که، بهترین سند: «زهری از علی بن الحسین، از پدرش، از علی علیه السلام» می باشد. [۷۳].

و از جاحظ چنین نقل شده که گفته:

درباره ی شخصیت علی بن الحسین علیه السلام، شیعی، معتزلی، خارجی، عامه و خاصه همه یکسان می اندیشند و در برتری و تقدم او بر دیگران، هیچ کدام تردیدی به خود راه نمی دهند. [۷۴].

شیخ مفید در این باره می نویسد:

قد روی عنه فقهاء العامه من العلوم ما لا یحصی کثره و حفظ عنه من المواعظ و الادعیه و فضائل القرآن و الحلال و الحرام و المغازی و الأيام، ما هو مشهور بین العلماء و لو قصدنا الی شرح ذلك لطلال به الحطاب و تقضی به الزمان [۷۵]؛ فقهای عامه، علوم زیادی از آن حضرت نقل کرده اند و مطالب مشهوری از موعظه ها، دعاها، فضایل قرآن، حلال و حرام، مغازی و دانش روزها از آن بزرگوار حفظ شده است که اگر به شرح آن ها پردازیم، رشته ی کلام طولانی شود و زمان به سر آید.

این گوشه ای ناچیز از فضایل و مکارم اخلاقی پایان ناپذیر آن بزرگوار است

که وی را به حق، شایسته‌ی تجلیل و اکرام گردانده است؛ از این روست که فرزدق آن حضرت را به زیبایی ستوده، آن گاه که در ایام حج، هشام بن عبدالملک - قبل از خلافتش - به سبب ازدحام جمعیت نتوانست حجرالاسود را لمس کند و به کناری رفت و در همان زمان، مردم به احترام امام سجاد علیه السلام راه را گشودند. شامیان از هشام پرسیدند که آن جوان کیست؟ هشام با این که آن حضرت را می شناخت، برای آن که هیبت و عظمت امام علیه السلام شامیان را تحت تأثیر قرار ندهد، خود را به بی خبری زد. اما فرزدق شاعر نتوانست خاموش بنشیند؛ از این رو فریاد برآورد و قصیده‌ای در مدح او سرود که مطلع آن چنین است:

[صفحه ۵۰]

هذا الذی تعرف البطحاء و طأته

و البیت يعرفه و الحل و الحرم [۷۶].

«این - که تو او را نمی شناسی - کسی است که سرزمین بطحاء جای پایش را می شناسد و حرم و بیرون حرم بدو آشناست».

چون هشام این قصیده را شنید در خشم شد و به فرزدق گفت: «او رافضی انت یا فرزدق؟ آیا تو رافضی هستی؟ فرزدق گفت: «ان کان حب اهل البیت رفضاً فنعم»، اگر دوستی اهل بیت رفض است آری من رافضی هستم [۷۷] پس از آن بود که فرزدق را به زندان افکند.

امام سجاد علیه السلام دوازده هزار درهم برای او فرستاد. فرزدق آن را برگرداند و گفت: «من برای خدا آن را سرودم.» امام علیه السلام فرمودند: «ما اهل بیت چیزی را که بخشیدیم نمی گیریم.» و فرزدق آن هدیه را پذیرفت. [۷۸].

[صفحه ۵۱]

دورنمای کلی عصر امامت امام سجاد علیه السلام

اشاره

دوران امامت امام زین العابدین علیه السلام را می توان به سه مرحله‌ی

مشخص تقسیم کرد:

الف) دوره ی اسارت؛

ب) دوره ی قیام ها و شورش ها؛

ج) دوران ثبات و سازندگی [۷۹].

دوره ی اسارت

اشاره

مرحله اول را می توان از عصر عاشورا تا بازگشت به مدینه به حساب آورد. در این مرحله امام علیه السلام با این که در دست حاکمان ستمگری چون ابن زیاد و یزید اسیر بود، ولی برخوردش صریح و افشاگرانه بود و به طور کلی موضع گیری این دوره امام علیه السلام با موضع گیری های آن بزرگوار در بقیه ی عمر شریفش تفاوت اساسی دارد. در این دوره ی کوتاه، روش حضرت پرخاشگرانه، افشاگرانه و هشداردهنده است. چنان که در کوفه در مقابل، حاکم جبار اموی عبیدالله - همان طور که اشاره خواهیم کرد - آن چنان سخن می گوید که ابن زیاد دستور می دهد او را بکشند. در کوفه همراه و همزبان با عمه اش زینب علیها السلام و خواهرش فاطمه علیها السلام سخنرانی می کند و مردم را تحریک می نماید و حقایق را افشا می کند.

در شام، چه در مجلس یزید و چه در مسجد، در برابر انبوه جمعیت، حقایق را با روشن ترین بیان آشکار می سازد و این خطبه ها متضمن حقانیت اهل بیت علیهم السلام برای خلافت، و افشای جنایت های دستگاه حاکم موجود و هشدار تلخ به آن مردم غافل و ناآگاه است.

[صفحه ۵۲]

علت اتخاذ این روش

چرا موضع گیری امام سجاد علیه السلام در این دوره تند، صریح و پرخاشگرانه است اما در بقیه ی دوران زندگی این چنین نیست؛ بلکه با پوششی از تقیه و در قالب دعا و کارهای ملایم است؟

در جواب باید گفت، امام سجاد علیه السلام علاوه بر آن که مسئولیت الهی امامت را بر دوش می کشد و باید زمینه ی کار آینده را برای حکومت الهی و اسلامی فراهم کند، زبان گویایی برای خون های ریخته شده در عاشورا است. از این رو، باید مسائل را با صراحت بیان

کند تا زمینه ای برای کار آینده ی او فراهم آید؛ چرا که زمینه ی کار آینده ی او خون جوشان حسین بن علی علیه السلام بود. چنان که زمینه برای تمام قیام های تشیع در طول تاریخ، خون جوشان امام حسین علیه السلام بوده است.

نقش امام سجاد علیه السلام در این سفر همچون نقش حضرت زینب علیها السلام، پیام رسانی نهضت امام حسین علیه السلام بود. اگر مردم بدانند که حسین علیه السلام چرا و چگونه به شهادت رسید، دیدگاه آنان درباره ی آینده ی دعوت اسلام و دعوت اهل بیت علیهم السلام به نوعی خواهد بود، و اگر ندانند، به نوعی دیگر. بدین سان امام سجاد علیه السلام همچون دیگر اسیران، تمام نیروی خود را به منظور آگاهی دادن مردم و توسعه ی این شناخت در سطح جامعه به کار می گیرد تا رسالت پیام رسانی این قیام به بهترین صورت انجام پذیرد.

دوره ی قیام ها و شورش ها

اشاره

در این مرحله، هر قیامی که برای خونخواهی شهدای کربلا بود، امام علیه السلام آن را تأیید می کرد و مردم را برای پیوستن به آن تشویق می کرد؛ و آن جا که قیام ها غیرالهی بود، بدیهی است که حضرت هیچ گونه موضع مثبتی اتخاذ نمی فرمود. البته در مواردی - چنانکه خواهیم نوشت - موضع گیری های مثبت امام علیه السلام در خفا و پنهانی بود و در ظاهر، آن ها را تأیید نمی کرد و حتی گاهی مخالفت هم می نمود. علت اتخاذ این سیاست نیز کاملاً روشن است؛ مردان خاندان رسالت در کربلا کشته شده اند و جز امام و چند تن دیگر که انگشت شمارند کسی باقی نمانده است و حفظ این طرفداران اندک برای آینده، لازم و ضروری است و امام باید طوری عمل کند که دشمن قهار و خونریز، بهانه ای برای

هجوم به او و طرفدارانش پیدا نکند.

[صفحه ۵۳]

اهمیت رسالت امام در این دوره

حادثه ی جانگداز عاشورا ترس و وحشت عظیمی در دل پیروان اهل بیت علیهم السلام ایجاد کرد. آنان دیدند و یا شنیدند که بنی امیه، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در همه ی جهان اسلام به عظمت، قداست و اعتبار معروف بود با چه قساوت و بی رحمی کشتند و مردان خاندان و یاران اندکش را از دم تیغ گذراندند و خانواده ی محترمش را به اسارت بردند؛ و هنوز زمان کوتاهی از این واقعه ی غم بار نگذشته بود که شهر مقدس مدینه و حرم رسول خدا را مورد هجوم قرار داده و خون، ناموس و اموال مهاجران و انصار را مباح کرده و به خانه ی خدا هجوم بردند و آن را به آتش کشیدند. این اقدامات وحشیانه ی دستگاه اموی، نفس ها را در سینه ها حبس کرد و به کسی جرأت مخالفت و گردن فرازی را نداد. اخبار جعلی عالمان درباری نیز به یاری خنجر و نیزه آمد و شرایط طوری شد که تعداد محبان اهل بیت علیهم السلام در مکه و مدینه انگشت شمار شدند.

با توجه به این شرایط، صحت روش امام علیه السلام و اهمیت آن در این برهه، آشکار می گردد. امام علیه السلام توانست با این شیوه، بقیه مردان اهل بیت و تعداد کم شیعیان را برای انجام رسالت گسترش مکتب اهل بیت علیهم السلام حفظ کند و به نیروسازی بپردازد؛ به طوری که در اواخر عمر شریف آن حضرت، شیعه از انزوا و انقراض نجات یافت. احتمالاً امام علیه السلام در اواخر دوران امامت خویش زمینه را برای بعضی تعرض های آشکار و صریح به حکومت فراهم دیده است؛ از

این رو، جلوه های تعرض آمیز امام علیه السلام - که خواهیم نوشت - مربوط به آن دوران است.

دوره ی ثبات و سازندگی

اشاره

مهم ترین برنامه های امام در دوران سازندگی بر چند محور استوار است:

زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا و رساندن پیام آن

حضرت سجاد علیه السلام نسبت به این واقعه ی حساس تاریخ شیعه، مسؤولیت خاصی احساس می کرد و خود را موظف می دانست که با یادآوری های فراوان و پی در پی، این حادثه ی تحریک زا و انقلاب خیز را در تاریخ ثبت کند تا همواره منشأ الهام آزاد مردی و رشادت و روشنگر راه آزادی خواهان و حق طلبان باشد. این در حالی بود که دستگاه حاکم به

[صفحه ۵۴]

شدت علاقه مند بود که واقعه ی عاشورا را به عنوان قیامی علیه خلیفه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله قلمداد شود که سرکوبی آن، حق و وظیفه ی خلیفه و دستگاه خلافت بوده است و چون در این جهت ناکام ماند، بنا بر محو و به فراموشی سپردن آن واقعه گذاشت. امام سجاد علیه السلام نیز که اهمیت این حادثه را در رسوا سازی حکام جور می دانست، تا آخر عمر شریفش برای زنده نگه داشتن یاد این جهاد مقدس، با در پیش گرفتن روش های مختلف - چنان که خواهیم نوشت - کوشید. آن بزرگوار بارها داستان قومی از بنی اسرائیل را که حرمت حکم روز شنبه را شکستند و به صید ماهی پرداختند و به کیفر این گناه مسخ شدند، حکایت می کرد و در آخر می فرمود: «خداوند آن قوم را به خاطر صید ماهی مسخ کرد، پس چگونه می بینی نزد خدا حال قومی را که اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتند و حریمش را شکستند [۸۰].»

نشر مبانی اعتقادی و فرهنگی شیعه

دومین محور فعالیت امام علیه السلام، نشر مبانی اعتقادی و فرهنگی اصیل اسلام بود. فرهنگ شیعه همان فرهنگ اسلام ناب محمدی بود که از طرف دستگاه حاکم مورد تحریف قرار گرفت؛ و امام خود

را موظف به تبیین و بازآموزی آن می‌دید. از این رو، بیش تر دعاها، مواعظ و بیانات امام علیه السلام، در راستای همین هدف مهم بود.

مراقبت بر جریان‌ها و امور داخلی جامعه اسلامی

نظارت بر رویدادها و جریان‌های درون جامعه به ویژه عملکرد عالمان و روشنفکران، از دیگر اقدامات ارزنده‌ی امام علیه السلام بود. بیانات امام علیه السلام درباره‌ی مکاتب فکری و هشدار امام علیه السلام به زهری، عالم دربار اموی، در همین راستا است. این کار بزرگ حضرت در شرایطی بود که بنی امیه نمی‌خواستند مردم مظاهر کفر، شرک و نفاق را بشناسند؛ و به همین لحاظ، جریان‌های فکری جامعه را زیر نظر داشتند تا خطر ساز نباشد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«بنی امیه راه فراگرفتن ایمان را برای مردم باز گذاشتند اما راه فراگرفتن شرک را بستند تا وقتی مردم را به شرک کشانند، متوجه نشوند» [۸۱].

[صفحه ۵۵]

آنان اجازه‌ی بیان مفاهیم صوری و ظاهری عبادات را می‌دادند و مردم را به این ظواهر مشغول می‌نمودند. ولی از بحث درباره‌ی مفاهیمی همچون توحید، شرک، تولی، تبری و مانند آن باز می‌داشتند و امام علیه السلام با اشراف و نظارت کامل، با بیان معارف و احکام دین در قالب دعا، توطئه‌های آنان را خنثی می‌نمود.

نیروسازی

در آغاز امامت حضرت سجاد علیه السلام با توجه به خفقان حاکم و تبلیغات زهر آگین دستگاه اموی و سیاست کوچک شمردن و گمنام کردن اهل بیت علیهم السلام، افراد جامعه یا اصلاً امام علیه السلام را نمی‌شناختند و یا در مورد امامت ایشان مردد بودند و جرأت تماس گرفتن و ارتباط برقرار کردن با ایشان را نداشتند. امام علیه السلام بعد از بازگشت از اسارت، شروع به جذب نیرو کردند و یکی از محورهای مهم فعالیت امام علیه السلام در این زمینه، خرید بندگان، آموزش، تربیت و آزاد ساختن آنان بود. امام علیه السلام توانست در مدت امامت خویش، افراد زبده‌ای تربیت کند؛

کسانی همچون ابو حمزه ی ثمالی، سعید بن جبیر، ابو خالد کابلی و...

افشای چهره ی امویان

واقعه ی کربلا پرده از چهره ی واقعی امویان برداشت و اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام زین العابدین علیه السلام به عنوان پیام رسانان عاشورا، تلاش زیادی را به منظور شناساندن چهره ی زشت امویان به جامعه اسلامی از خود نشان دادند. خطبه های آن بزرگوار در کوفه، شام و مدینه بیشترین اثر را در این زمینه بر جای گذاشت و بعد از آن زمان نیز امام سعی در افشای این چهره زشت داشتند. چنان که عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام می گوید:

علی بن الحسین و عروه بن زبیر هر شب در انتهای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به گفتگو می نشستند. شبی سخن از ظلم و جور بنی امیه پیش کشیدند و از هم نشینی با آنان در حالی که قدرت بر تغییر روش ظالمانه ی آنان را ندارند، سخن گفتند و از قهر و غضب خدا در این مورد اظهار هراس نمودند. [۸۲].

[صفحه ۵۶]

امام سجاد علیه السلام در بیانی دیگر می فرماید:

در برهه ای از زمان، حماقت بر عقل، منکر بر معروف، شر بر خیر، خانواده های خبیث بر خانواده های شریف و زمین شوره زار بر زمین شیرین و پاک حکمرانی دارد ما از این دولت ها و از زندگی در عذاب آن ها به خدا پناه می بریم. [۸۳].

امام زین العابدین علیه السلام در محورهای یاد شده کارهای بزرگی انجام داد؛ اسلام ناب و فرهنگ شیعه را از خطر زوال و نابودی رهانید و تشکیلات شیعه را از نو پایه ریزی کرد. در فصل های آینده - به خواست خدا - به طور مفصل به فعالیت های امام علیه السلام خواهیم پرداخت.

خلفای معاصر امام سجاد

در مدت ۳۴ سال امامت و هدایت امام زین العابدین علیه السلام، شش خلیفه بر قلمرو اسلامی

حکم راندند که اسامی آن ها عبارت است از:

۱. یزید بن معاویه (۶۴-۶۱ ه ق)

۲. عبدالله بن زبیر [۸۴] (۷۳-۶۱ ه ق)

۳. معاویه بن یزید (چند ماه از سال ۶۴ ه ق)

۴. مروان بن حکم (نه ماه از سال ۶۵ ه ق)

۵. عبدالملک مروان (۸۶-۶۵ ه ق)

۶. ولید بن عبدالملک (۹۶-۸۶ ه ق)

[صفحه ۵۷]

اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امام سجاد علیه السلام

اشاره

از زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومت اسلامی را در مدینه بنیاد نهاد تا زمان خلافت امام علی علیه السلام، رسم بر این بود که حاکمان مسلمانان در مسایل سیاسی و اجتماعی با مردم مشورت می کردند و نظرشان را جویا می شدند. در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله آن جا که سخن از حکم شرعی نبود، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مواردی که ضرورت می دید با یاران خود به مشورت می پرداخت. در سال های آخر خلافت عثمان، به ویژه زمانی که بر عملکرد وی خرده می گرفتند، عثمان چند بار از مردم خواست تا اگر بر او اعتراض دارند، بگویند و حتی خود در جمع مردم حاضر شد و به معترضان وعده اصلاح در کارها داد؛ اما اطرافیان وی به او مجال اصلاح ندادند. [۸۵].

اما از عصر حاکمیت معاویه به بعد، به تدریج راه خرده گیری بر خلفا و عاملان آن ها بسته شد و هر که به گفتار یا کردار خلفا یا کارگزاران آنها اعتراض می کرد، گرفتار بازجویی، تهدید و آزار می گشت یا کشته می شد.

چنان که حجر بن عدی و یارانش که ناسزا گفتن به علی علیه السلام را روا نمی شمردند، به دست معاویه به شهادت رسیدند. همچنین روزی که معاویه درباره ی ولایت عهدی

یزید از مردم نظر خواست، احنف بن قیس خاموش نشست معاویه گفت: «تو چرا سخن نمی گویی؟» گفت: «اگر حق بگویم از تو می ترسم و اگر باطل بگویم از خدا می ترسم [۸۶].»

به هر اندازه که از شمار مهاجران و انصار و مسلمانان معتقد کاسته می شد، نشانه های ضعف در اجرای احکام الهی (امر به معروف و نهی از منکر) آشکارتر می گردید.

نسلی که در دوره ی حکومت امویان روی کار آمد نه از اسلام دوره ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله

[صفحه ۵۸]

آگاهی داشت و نه سخت گیری و مراقبت زمامداران پس از او را دیده بود. چنین نسلی در روزگار آشوب پرورش یافت و در دوره ی خشونت سر رشته امور را به دست گرفت و بسیار طبیعی است که از اسلام حقیقی و عدالتی که رکن آن دین است چیزی نداند. اما این دگرگونی ها و انحرافات بر کسانی که بازماندگان دوره ی حاکمیت عدالت و مساوات بودند گران می افتاد و افسوس می خوردند و نمی توانستند کاری از پیش ببرند. [۸۷].

زمامداری یزید

با مرگ معاویه و آغاز زمامداری یزید، فصل تازه ای در تاریخ سیاسی اسلام گشوده شد. یزید جوانی بود که نه تنها از تربیت دینی بهره ای نداشت؛ بلکه بنا بر اعتقاد بعضی از محققان، وی بر اساس تعلیمات مسیحیت پرورش یافته بود و یا حداقل به مسیحیت تمایل داشت. [۸۸].

مادر یزید «میسون» دختر بجدل کلبی بود. [۸۹] قبیله ی بنی کلب بادیه نشین بودند. نسب یزید از دیدگاه برخی از مورخان و نسب شناسان مورد طعن و رد قرار گرفته است. زیرا زمانی که میسون را پیش معاویه بردند، وی به یزید از غلام پدرش آبستن بوده است [۹۰]، و چون این زن

روزی در کاخ معاویه شعری زمزمه کرده و ضمن آن از زندگی در آن کاخ، اظهار دلتنگی نمود، معاویه او و فرزندش یزید را به محل قبیله اش در بادیه برگرداند. بنابراین، یزید در قبیله و درون خیمه و به دور از آداب و رسوم شهری بزرگ شد. تنها بهره هایی که از تربیت گرفت، گشاده زبانی، شعر نیک گفتن و شکار بود. [۹۱] پس از آن که حاکم شد مشاورانی که گرد او را گرفتند، در کار دین و ایمان و شناخت مردم از او بهتر نبودند. یزید حتی ظاهر اسلام را نیز رعایت نمی کرد و از شراب خواری، سگ بازی و...

[صفحه ۵۹]

در انظار مردم ابایی نداشت [۹۲] گروهی از مسلمانان پارسا که دوران خلافت امام علی علیه السلام را دیده بودند و بدعت های دوره ی معاویه را پیش چشم داشتند؛ و می دیدند یزید دنباله رو معاویه و در خوار شمردن دین اسلام حتی گستاخر از اوست، حکومت وی را بر نمی تابیدند.

یزید از کار اداره ی حوزه ی پهناور اسلامی چیزی نمی دانست؛ لذا با شتاب و سختگیری در بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام، فاجعه ی دلخراش محرم ۶۱ هجری را به وجود آورد و زشت تر از این عمل، اسیر کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بردن آنان به کوفه و روانه ساختن به شام بود که ناپختگی، بلکه نابخردی او را نشان می داد.

در چنین شرایطی امام سجاد علیه السلام امامت و رهبری شیعیان را عهده دار شد؛ عصری که مصادف با یکی از تاریک ترین ادوار حکومت در تاریخ اسلام بود. هر چند پیش از این دوره، ارزش های دینی دست خوش انحراف و تحریف گشته و حاکمیت استبداد و خودکامگی بروز و

نمود پیدا کرده بود؛ اما عصر امام سجاد علیه السلام با دوره های پیش، این تفاوت را داشت که حاکمان جامعه به صورت علنی و بدون هیچ گونه پرده پوشی به مقدسات اسلام دهن کجی می کردند، آشکارا اصول اسلامی را زیر پا می گذاشتند و هیچ کس جرئت کوچک ترین اعتراض را نداشت.

در این زمان مردم شهر مدینه، مرکز حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، می بایست به عنوان برده ی یزید با او بیعت می کردند. [۹۳] انحرافات دینی در قالب اطاعت از خلیفه و حفظ جماعت در هر شرایطی و حرمت نقض بیعت [۹۴] بروز و نمود پیدا کرده بود.

این مسأله به شدت مورد اعتقاد شامیان بود؛ به طوری که در واقعه ی حره، امویان با استفاده از این حربه، افراد زیادی را برای مقابله با اهل مدینه گسیل داشتند. [۹۵].

سردار شامیان، مسلم بن عقبه، سخت به این اصل معتقد بود. از این رو حاضر شد به مدینه الرسول حمله کند و حرمت آن را از بین ببرد؛ تازه بعد از این همه جنایت و قتل عام می گفت:

[صفحه ۶۰]

خدایا! تو می دانی که من در مورد هیچ خلیفه ای نه پنهان و نه آشکار نافرمانی نکرده ام و بهترین عمل خویش را بعد از شهادت به لا اله الا الله و بندگی و رسالت محمد صلی الله علیه و آله، کشتن اهل حره می دانم. [۹۶].

حصین بن نمیر، جانشین مسلم، از وی نقل می کند که در وقت مرگ می گفت: «خدایا! تو می دانی که من با هیچ خلیفه ای در نیفتاده و هیچ گاه از جماعت جدا نشدم، پس مرا بیامرز [۹۷].

پادشاهی عبدالملک

با انتقال خلافت از سفیانیان به شاخه ی دیگر امویان، یعنی مروانیان، موج تازه ای از

اختناق و ترس و وحشت بر جامعه ی آن روز سایه افکند. بعد از خلافت چند ماهه ی مروان، نوبت به خلافت و پادشاهی پسرش، عبدالملک، رسید. دوران امامت حضرت سجاد علیه السلام بیش تر مصادف با دوره ی خلافت عبدالملک بن مروان بوده است. عبدالملک از سال ۶۵ تا ۸۶ هجری، به مدت ۲۱ سال، بر مردم حکم راند. مورخان، عبدالملک را فردی زیرک، بااحتیاط، دوراندیش، ادیب، باهوش و دانشمند دانسته اند. [۹۸].

مولف «الفخری» می نویسد: «عبدالملک مردی با خرد، دانا و دانشمند، فاضل، ادیب، باهوش، جبار، بسیار با هیبت، فوق العاده سیاستمدار و دارای حسن تدبیر بود [۹۹].

وی پیش از رسیدن به قدرت، یکی از فقهای مدینه به شمار می رفت و به زهد و عبادت و دینداری شهرت داشت و اوقات خود را در مسجد به عبادت سپری می کرد؛ به طوری که به او «حمامه المسجد» (کبوتر مسجد) می گفتند. [۱۰۰].

پس از مرگ پدرش هنگامی که به او مژده ی خلافت دادند، قرآنی را که پیش رو داشت برهم نهاد و گفت: «این آخرین ملاقات ماست.»

سیوطی و ابن اثیر می نویسند: «در طی تاریخ اسلام، عبدالملک نخستین کسی بود که

[صفحه ۶۱]

خیانت ورزید (عمرو بن سعید بن العاص را پس از امان دادن، کشت). او، برای اولین بار، مردم را از سخن گفتن در حضور خلیفه منع کرد و از امر به معروف جلوگیری کرد. [۱۰۱].

وی در سال ۷۵ هجری در جریان سفر حج وارد مدینه شد و در خطبه ای به مردم چنین گفت:

من نه همچون خلیفه خوار شده (عثمان)، نه همچون خلیفه ی آسان گیر (معاویه) و نه مانند خلیفه ی سست خرد (یزید) هستم: من این مردم را جز با شمشیر درمان نمی کنم. شما از ما

کارهای مهاجران را می خواهید، اما، مانند آنان رفتار نمی کنید (ما را به پرهیزکاری می خوانید و خود به آن عمل نمی کنید)... به خدا سوگند از این پس هر کس مرا به تقوا امر کند، گردن او را خواهم زد [۱۰۲].

او جمله ی اخیر را به این دلیل گفت که خطیبان و ائمه ی جمعه، هنگام خواندن خطبه ی جمعه، گفتار خود را با «اتق الله» (از خدا پرهیز) آغاز می کردند. [۱۰۳] بدیهی است وقتی کسی خود را خلیفه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله قلمداد کرد، در شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و کنار قبر شریف او چنین سخنانی بر زبان راند و این گونه بر سنت وی گستاخی نمود، مأموران او در شهرهای دور افتاده چه خواهند گفت و بر سر مردم چه خواهند آورد.

عبدالملک به خاطر ظلم و ستم زیاد، نور ایمان در دلش به کلی خاموش گردید، چنان که روزی خود به این امر اعتراف کرد و به سعید بن مسیب چنین گفت: «چنان شده ام که اگر کار نیکی انجام دهم خوشحال نمی شوم و اگر کار بدی از من سرزند، ناراحت نمی گردم.» سعید گفت: «مرگ دل در تو کامل شده است [۱۰۴].»

او که زمانی از لشکر کشی یزید به مکه به خاطر سرکوبی عبدالله بن زبیر به خدا پناه می برد و ابراز نفرت می کرد، پس از رسیدن به حکومت، نه تنها این عملیات را ادامه داد، بلکه شخص سفاکی چون حجاج را مأمور این کار کرد. حجاج مسجدالحرام و کعبه را، که پسر زبیر در آن جا پناه گرفته بود، با منجنیق سنگباران کرد [۱۰۵].

[صفحه ۶۲]

عاملان ستمکار

کارگزاران عبدالملک در مناطق مختلف کشور

اسلامی، به پیروی از او، حکومت وحشت و اختناق به وجود آورده بودند و با زور و قلدری با مردم برخورد می کردند. مسعودی می نویسد: عبدالملک فردی خونریز بود، عمال او مانند حجاج، حاکم عراق، مهلب، حاکم خراسان و هشام بن اسماعیل، حاکم مدینه، هم چون خود وی سفاک و بی رحم بودند [۱۰۶] هشام بن اسماعیل، حاکم مدینه، چندان بر مردم سخت گرفت و آن قدر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داد که وقتی ولید بن عبدالملک بعد از مرگ پدرش حاکم شد، ناچار شد او را از حکومت برکنار کند. بدتر از همه حجاج بن یوسف ثقفی است که در خونریزی و قساوت قلب بی همتا بود وی که از جانب عبدالملک مأمور دفع فتنه ی عبدالله بن زبیر در مکه بود، بعد از محاصره ی شهر، خانه ی خدا را با پرتاب سنگ به وسیله ی منجنیق، ویران ساخت؛ به قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله، منبر و مسجد او اهانت ها کرد و گردن گروهی از صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را همچون جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک، سهل بن سعدی و جمعی دیگر را به قصد خوار کردن آنان، مهر نهاد [۱۰۷] ابن اثیر می نویسد: دست آنان را هم چون اهل ذمه داغ نهاد. [۱۰۸] روزی وی که از مدینه بیرون می رفت، گفت:

خدا را سپاس می گویم که از این شهر ناخوش، مرا بیرون برد. این شهر از همه جا پلیدتر و مردم آن از همه ی مردم نسبت به امیرالمؤمنین دغلكارتر و گستاخ ترند. اگر سفارش امیرالمؤمنین نبود، این شهر را با خاک یکسان می کردم. در این شهر جز

پاره چوبی، که منبر پیامبر خوانند و استخوان پوسیده ای، که قبر پیامبر می دانند، چیزی نیست [۱۰۹][۱۱۰].

[صفحه ۶۳]

جنايات حجاج در عراق

پس از آن که حجاج مکه و مدینه را مطیع ساخت، عبدالملک دانست که می تواند عراقیان را به دست وی سر جایشان بنشانند؛ لذا در سال ۷۵، حکومت عراق (کوفه و بصره) به وی سپرده شد و چون به کوفه رسید، گفت:

مرا خوب می شناسید! من از چیزی نمی ترسم، وقتی دست به کار شدم خواهید دانست چه کاره ام. مردم کوفه! چشم هایی را دوخته و گردن هایی را کشیده می بینم. سرهایی را می بینم که چون میوه رسیده، بر شاخه سنگینی می کند و هنگام چیدن آن هاست. خون هایی را می بینم که از بالای عمامه ها تا بن ریش ها را رنگین ساخته. مردم تفرقه افکن و خو گرفته با نفاق! مردم فاسد اخلاق! من بیدی نیستم که از باد بلرزم. من کسی نیستم که مرا بازی دست خود کنید...

آن گاه سخنان تهدیدآمیز خود را ادامه داد و چنان مردم را ترساند که سنگ ریزه از دست مردمی که می خواستند او را سنگسار کنند، بر زمین ریخت. [۱۱۱].

این سخنان حجاج و مشابه آن ها بود که برای مدت بیست سال، آشوب و فتنه را در عراق فرو نشانند. در حکومت حجاج (چون عصر پسر زیاد) با اندک تهمتی مردمان را دستگیر کرده، می کشتند و یا به زندان می افکندند. بلکه زمانی به زندان افکندن، بدون هیچ گناهی و یا به دلیل بدگمانی و یا نافرمانی بود [۱۱۲] هر چه بیش تر از زمان حاکمیت حجاج می گذشت، طغیان وی علیه ارزش های دینی افزایش می یافت؛ تا آن جا که در یکی از خطبه های خود خطاب به زائران قبر پیامبر صلی

الله علیه و آله گفت:

مرگ بر این مردم! چرا گرد پشته ای از خاک و چوب پاره ای چند می گردند؟! چرا نمی روند قصر امیرالمؤمنین عبدالملک را طواف کنند؟ مگر نمی دانند خلیفه هر شخص بهتر از رسول اوست. [۱۱۳].

مسعودی در مورد جنایات و اعمال ننگین حجاج چنین گزارش می دهد:

حجاج بیست سال فرمان روایی کرد و تعداد کسانی که در این مدت با شمشیر

[صفحه ۶۴]

دژخیمان وی یا زیر شکنجه جان سپردند، صد و بیست هزار نفر بودند! تازه این عده غیر از کسانی بودند که ضمن جنگ با حجاج، به دست نیروهای او کشته شدند. هنگام مرگ حجاج، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان های وی به سر می بردند که شانزده هزار تن از آنان عریان و بی لباس بودند! حجاج زنان و مردان را یک جا زندانی می کرد و زندان های وی بدون سقف بود، از این رو زندانیان از گرمای تابستان و سرما و باران زمستان در امان نبودند. [۱۱۴].

حجاج در عهد حکومت ولید نیز بر حکومت خود باقی ماند و به جنایت های خود ادامه داد. در عصر ولید بن عبدالملک، منطقه ی شام نیز زیر نظر خود وی بود. در عراق حجاج، در حجاز عثمان بن حیان و در مصر قره بن شریک حکمرانی می کردند و هر یک از این ها در بیدادگری مشهور بودند. عمر بن عبدالعزیز با اشاره به حکومت این چند نفر در این مناطق، می گفت:

«زمین از ظلم و ستم پر شده است، خدایا مردم را از این گرفتاری نجات ده! [۱۱۵].»

گویا این گونه بیدادگری های عمال اموی و مظلومیت و بی پناهی مسلمانان بود که موجب شد امام سجاد علیه السلام، مردم عصر خویش را به شش

گروه تقسیم کنند؛ ایشان زمامداران را به شیر و مؤمنان را به گوسفندان تشبیه می نمایند که در بین شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک، قرار گرفته اند و گوشت و پوست و استخوانشان دریده می شود. [۱۱۶].

انحطاط فکری و اخلاقی جامعه

از نیمه ی دوم خلافت عثمان به بعد، یعنی از سال سی ام هجری، خانواده هایی از اشراف و ثروتمندان قریش که در آمد فراوانی از خزانه ی دولت به چنگ آورده بودند و نیز از بخشش های خلفا بهره مند بودند، شروع به مال اندوزی کردند. زیاد شدن دارایی آنان، تشکیل زندگی های پر تجمل همراه با وسایل آسایش زیاد را باعث گردید؛ به طوری که در این باره با یکدیگر به رقابت پرداختند؛ کنیزکان و غلامان بسیاری خریدند؛ به

[صفحه ۶۵]

به خصوص کنیزکانی که به موسیقی و آوازه خوانی آگاه باشند. به تدریج مردم دیگر نیز در این کار به آنان اقتدا کردند. انحطاط اخلاقی در عصر حاکمیت یزید به حدی گسترش یافت که دو شهر مکه و مدینه نیز از این آلودگی ها محفوظ نماند.

امام حسین علیه السلام در وصف اجتماع آن روز چنین فرمود:

الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على السنتهم يحوطونه ما درت به معاشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون [۱۱۷] مردم بنده ی دنیايند، دين را تا آن جا می خواهند که زندگانی خود را بدان سر و سامان دهند؛ و چون آزمایش به میان آید، دين داران اندك خواهند بود.

قتل عام زن و مرد در واقعه ی حره و تجاوز به حرم مسلمانان، که در نوع خود بی سابقه بود، روحیه ی مردم شهر را دگرگون ساخت. اشراف و ثروتمندان بی اعتنا به احکام دینی و اخلاقی اسلام، برای رهایی از رنج درون و بی خبر ماندن از

آن چه در پیرامونشان می گذرد، به میگساری و شنیدن آواز خنیاگران روی آوردند.

شوقی ضیف می نویسد: «پنداری دو شهر مکه و مدینه را برای خنیاگران پرداخته بودند، تا آنجا که بعضی از فقها و زاهدان نیز به سر وقت آنان می رفتند [۱۱۸].»

هنگامی که حال متصدیان امر به معروف و نهی از منکر چنین باشد، می توان درک کرد که حال دیگران چگونه بوده است.

مسعودی می نویسد: «فساد و آلودگی یزید به اطرافیان و عمال وی نیز سرایت کرد، در زمان او ساز و آواز در مکه و مدینه آشکار گردید و مجالس بزم بر پا شد و مردم آشکارا به شرابخواری پرداختند [۱۱۹].»

قاضی ابویوسف به بعضی از اهالی مدینه می گفت: «ای مردم مدینه! وضع شما با این آواز خوانی ها شگفت انگیز است؛ زیرا هیچ شخص محترم و غیر محترم از آن ابایی ندارد [۱۲۰].»

ابوالفرج اصفهانی در این باره می نویسد:

[صفحه ۶۶]

«در محیط مدینه نه عالمان آوازه خوانی را زشت می شمردند و نه عابدان با آن مخالف بودند به طوریکه فریاد آوازه خوانان از آن شهر به گوش می رسید [۱۲۱].»

«روزی دحمان آوازه خوان نزد عبدالعزیز مخزومی قاضی مدینه، درباره ی اختلافی که یک نفر اهل مدینه با یک عراقی داشت، به نفع شخص مدنی شهادت داد. قاضی او را عادل تشخیص داده و شهادتش را پذیرفت. عراقی به قاضی گفت: این دحمان است. عبدالعزیز گفت: می شناسمش، اگر نمی شناختم از هویتش سؤال می کردم. عراقی گفت: او اهل غنا و آوازه خوانی است و به کنیزان غنا یاد می دهد! قاضی گفت خدا ما و شما را بیامزد! کدام یک از ما اهل غنا نیست؟! برو حق این مرد را بده [۱۲۲].»

«در مدینه مجالس

رقص و آواز مختلط تشکیل می شد؛ بدون آن که در میان زنان و مردان پرده ای باشد. عایشه، دختر طلحه بزم های مختلط از زن و مرد ترتیب می داد و در آن عزه المیلاء (یکی از آوازه خوان های مدینه) آواز می خواند [۱۲۳].

ابوالفرج اصفهانی در شرح حال «جمیله» (یکی از خنیاگران آن عصر) خبری را نقل می کند که نمایانگر گوشه ای از فساد شهر مدینه است:

هنگامی که جمیله از محله ی سنح (که نزدیک مدینه است) به قصد حج بیرون شد؛ از بزرگان خنیاگر مرد: هیت، طریس، دلال، برد الفؤاد، نومه الضحی، فند، رحمه، هبه الله، معبد، مالک، ابن عائشه، نافع بن طنوره، بدیح الملیح، نافع الخیر، و از زنان، فرهه، عزه المیلاء، حبابه، سلامه، خلیده، عقیله، شماسیه، فرعه، بلبه، لذه العیش، سعیده و زرقاء، او را مشایعت می کردند. [۱۲۴].

البته این افراد، که ابوالفرج از آن ها نام برده است، از بزرگان خنیاگران عصر خویشند؛ حال اگر هر یک از اینان چند شاگرد و آموزنده تحت تعلیم داشته باشند و اگر این مطلب را هم در نظر بگیریم که گروهی از موسیقی دانان مشهور، در شهر مانده و به بدرقه ی جمیله نرفته اند، رقمی به دست خواهیم آورد که باور کردن آن دشوار می نماید. حال وقتی وضع اجتماعی و اخلاقی قبله گاه مسلمانان و مرکز و محل تأسیس حکومت

[صفحه ۶۷]

اسلامی چنین باشد، می توان حدس زد که شام و بصره و دیگر سرزمین های اسلامی در چه حالی به سر می برده اند. [۱۲۵].

از دیگر مظاهر فساد، دسته ای از شاعران فرومایه و درباری بودند که به تعریف و تمجید از خلفا و روش آنان می پرداختند. شاعرانی چون: اخطل، کعب بن جعیل، عبدالله بن همام سلولی، ابوالعباس اعمی، مسکین

دارمی، عدی بن رقاع، یزید بن مفرغ و لیثی. [۱۲۶].

البته در مقابل این دسته از ستایشگران دنیا طلب و دین فروش، شاعرانی بودند که برای رضای خدا، به ستایش اهل بیت علیهم السلام و نکوهش امویان می پرداختند. کمیت بن زیاد اسدی از جمله ی این شاعران است که سلسله ی قصیده های او به نام «هاشمیات» معروف است.

وضعیت شیعیان در این عصر

پس از واقعه ی جان گداز کربلا، تشیع از نظر کمی و کیفی و همچنین در بعد سیاسی و اعتقادی، در وضع بسیار بدی قرار گرفته بود. انعکاس این واقعه موجی از رعب و وحشت را بر محافل شیعی حکم فرما کرد؛ چرا که مسلم شد یزید و عمالش، برای استحکام پایه های حکومت خود تا حد کشتن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و اسیر کردن زنان و فرزندان او آماده اند، و در این راه از هیچ جنایتی فروگذار نیستند. اختناق، ترس و وحشتی که در کوفه و مدینه به وجود آمده بود، با وقوع فاجعه ی حره و سرکوب شدید و بی رحمانه ی نهضت مردم مدینه به دست عاملان یزید در سال ۶۳ هجری، شدت یافت و اختناق شدیدی در محافل شیعی حاکم شد. در نتیجه انسجام و تشکل جامعه ی شیعه به ضعف و سستی گرایید و سرانجام فروپاشید. امام سجاد علیه السلام با اشاره به این وضع ناگوار می فرماید: «در تمام مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست بدانند. [۱۲۷].

مسعودی تصریح می کند که: «علی بن الحسین امامت را به صورت مخفی و با تقیه ی شدید و در زمانی دشوار عهده دار گردید [۱۲۸].

[صفحه ۶۸]

امام صادق علیه السلام در بیان این وضع اندوهبار می فرماید:

مردم پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام برگشتند

(از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله گرفتند) جز سه نفر، «ابو خالد کابلی، یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم، سپس افرادی به آن پیوستند و تعدادشان زیاد گردید. یحیی بن ام الطویل به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می رفت و خطاب به مردم می گفت: ما مخالف و منکر شما هستیم و میان ما و شما دشمنی و خشم و کینه، آشکار و همیشگی است. [۱۲۹].

فضل بن شاذان می گوید: «در آغاز امامت علی بن الحسین جز پنج نفر پیرو او نبودند: سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن ام الطویل و ابو خالد کابلی [۱۳۰].

در چنین وضعی، امکان قیام برای امام سجاد علیه السلام منتفی بود؛ زیرا با رعب و اختناق شدیدی که در جامعه حکم فرما شده بود و با کنترل و تسلط شدیدی که حکومت جبار اموی برقرار ساخته بود، هر گونه جنبش و حرکت مسلحانه پیشاپیش محکوم به شکست بود و کوچک ترین حرکت، از دید جاسوسان حکومت اموی پنهان نمی ماند. چنان که روزی جاسوسان عبدالملک در مدینه به وی گزارش دادند که، علی بن الحسین کنیزی داشته او را آزاد کرده و سپس وی را به ازدواج خود در آورده است. عبدالملک طی نامه ای که به امام نوشت آن کار را برای آن حضرت نقص شمرد و اعتراض کرد که چرا حضرت با یکی از افراد هم شأن خود از قریش ازدواج نکرده است؟! امام در پاسخ وی نوشت: «بزرگ تر و بالاتر از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نبود، او کنیز و زن مطلقه ی برده ی خود را به همسری گرفت. خداوند هر

پستی را با اسلام بالا- برد و هر نقصی را با آن کامل ساخت و هر لثیمی را در پرتو آن کریم ساخت. پس هیچ فرد مسلمانی پست نیست، و پستی ای جز پستی جاهلیت نمی باشد.» [۱۳۱].

عبدالملک با این کار می خواست به امام هشدار دهد که همه ی کارهای وی حتی امور شخصی و خصوصی ایشان را زیر نظر دارد.

[صفحه ۶۹]

منهال بن عمرو می گوید: روزی به حضرت علی بن الحسین رسیدم و گفتم: «حال شما چگونه است؟» فرمود:

فکر نمی کردم شخصیت بزرگی از مصر مثل شما، نداند که حال ما چگونه است! وضع ما در میان قوم خود، مثل وضع بنی اسرائیل در میان فرعونیان است که پسرانشان را می کشتند و زنانشان را زنده نگه می داشتند. امروز وضع بر ما به قدری تنگ و دشوار است که مردم با دشنام و ناسزاگویی به بزرگ و سید ما امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می جویند. اگر قریش به سبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عرب فخر می کند و اگر عرب به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله، بر عجم فخر می فروشند و آنان نیز چنین فضیلتی را بر عرب ها و قریش پذیرفته اند، پس ما اهل بیت می باید بر قریش برتری داشته و چنین افتخاری از آن ما باشد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما اهل بیت است. اما آنان بر ما ستم روا داشته و کوچک ترین حقی برای ما نشناختند. اگر نمی دانی، بدان که روزگار بر ما چنین می گذرد.

راوی حدیث گوید: امام علیه السلام به گونه ای سخن می گفت که گویی می خواست کسانی که در آن اطراف بودند سخنان

او را بشنوند. [۱۳۲].

امام علیه السلام در این سخنان با تشبیه وضع اهل بیت علیهم السلام در میان امویان به وضع بنی اسرائیل در میان آل فرعون، بهترین تصویر از وضع ناهنجار خویش و اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان را ارائه می کنند. نکته ی جالب و قابل توجه این است که حضرت در آن شرایط سخت و دشوار با استناد به روش استدلال علی علیه السلام برابر قریش - مبنی بر این که قریش با تمسک به قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله بر رقیبان خود چیره گشته و خلافت را از آن خود کردند، پس امام علی علیه السلام می بایست لایق ترین مردم برای زمامداری مسلمانان باشد - می کوشید حقانیت اهل بیت علیهم السلام را برای تصاحب مقام خلافت ثابت کرده و در آن شرایط از این حق الهی چشم پوشی نکند.

در عهد اموی وضع مالی اهل بیت علیهم السلام نیز، تحت فشار حاکمان به صورتی در آمده

[صفحه ۷۰]

بود که حاکم عراق درباره ی ایشان نوشت: «ان اهل هذا البيت من بنی هاشم (بنی علی) قد كانوا هلكوا جوعا حتی كانت همه احدهم قوت یومه.» [۱۳۳] اهل این طایفه از بنی هاشم از شدت گرسنگی رو به هلاکت بودند به طوری که تمام همت هر یک، تهیه ی مخارج یک روز خود بود.

در عصر حاکمیت عبدالملک، به خصوص در زمان استانداری حجاج بر کوفه و بصره، سخت ترین دوران شیعه در طول خلافت بنی امیه و بنی مروان، رقم خورد. امام باقر علیه السلام در روایتی در خصوص این دوره می فرماید:

در این دوره، حجاج شیعیان را با بدترین وضع می کشت و با کم ترین سوءظن و تهمت دستگیر می کرد؛ و اگر به او می گفتند که فلان

کس زندیق یا کافر است در نظر او بهتر از آن بود که بگویند: فلانی شیعه ی علی علیه السلام است.» [۱۳۴].

ابن ابی الحدید می نویسد: «در این دوران مردم از راه اظهار بغض و کینه نسبت به علی علیه السلام و ابراز دوستی نسبت به دشمنان آن حضرت، به حجاج تقرب می جستند و در فضیلت و سوابق و مناقب دشمنان اهل بیت روایات زیادی را جعل می کردند؛ چنان که در کاستن شأن علی علیه السلام و عیب و طعن و دشمنی با آن حضرت سخنان بسیاری را برای مردم بازگو می کردند.» [۱۳۵] در همین عصر، چند تن از یاران امام علیه السلام از جمله سعید بن جبیر، کمیل بن زیاد و قنبر، در راه محبت علی علیه السلام و اهل بیت مطهر او، شهادت را پذیرا شدند. [۱۳۶].

در مجموع باید گفت وجود این شرایط سبب گردید تا به تدریج محبان و شیعیان امام علی علیه السلام در پوششی از تقیه زندگی کنند و از تظاهر به دوستی با اهل بیت خودداری نمایند. [۱۳۷].

امام سجاد علیه السلام با ظهور در سیمای یک فقیه و محدث، به بیان فتوا یا نقل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله اقدام می نمود و بدین وسیله محل رجوع مردم از شیعه و اهل سنت قرار گرفت. منتها شیعیان در عرصه ی تبلیغ و فعالیت های سیاسی، از سوی بنی مروان به شدت تحت کنترل بودند و هر گونه نهضتی از سوی آنان با شکست همراه می گشت.

[صفحه ۷۱]

نقش اعتقادی و علمی امام سجاد علیه السلام

اشاره

امام سجاد علیه السلام پس از واقعه ی جان گداز کربلا، یکی از دو راه دشوار و سرنوشت ساز را باید انتخاب می کرد: یا با ایجاد هیجان و احساسات - که شخصی چون او به

راحتی قادر بود در میان جمع پیروان و معتقدان خود به وجود آورد - به یک حرکت تند و انقلابی دست زند و چون پدر بزرگوارش حماسه ای شورانگیز بیافریند؛ اما چون شرایط لازم برای مقاومت و حرکت عمیق شیعی نیست، مانند شعله ای فرونشیند و میدان را برای تاخت و تاز امویان در پهنه ی اندیشه و سیاست خالی کند. و یا می بایست این احساسات سطحی را به وسیله ی تدبیری پخته و سنجیده مهار کند؛ نخست مقدمه ی لازم برای کار بزرگ را فراهم آورد، اندیشه ی هدایتگر و نیروهای تربیت یافته ی صالح را برای شروع کار عظیم و مهم (تجدید حیات اسلام و بازآفرینی نظام اسلامی) تأمین کند، جان خویش و یاران اندک اما قابل اعتماد خود را حفظ کند و میدان را در برابر رقیب رها نکند، و تا زنده است و از دید جستجوگر و هراسان دستگاه اموی پنهان است، در این جبهه به مبارزه ی بی امان ولی پنهانی مشغول باشد و سپس ادامه ی این راه را، که بی گمان به سر منزل مقصود بسی نزدیک تر است، به امام پس از خود بسپارد.

شکی نیست که هر چند راه نخست، راه فداکاران و ایثارگران است، ولی برای رهبر آیینی که شعاع تاثیر عمل او از دایره ی محدود زمان خود فراتر است و سراسر عمر تاریخ را دربر می گیرد، کافی نیست؛ بلکه افزون بر آن باید ژرف نگر، دوراندیش، پرحوصله و بسیار با تدبیر باشد و این ها شرایطی است که راه دوم را برای امام چهارم علیه السلام حتمی و قطعی ساخت. [۱۳۸].

اکنون باید دید که امام سجاد علیه السلام برای جامه ی عمل پوشاندن به این رسالت بزرگ و

[صفحه ۷۲]

مقدس چه اقداماتی را

انجام داد و چه سیاستی را اتخاذ کرد؛ با توجه به این که، امام زین العابدین علیه السلام در عصری می زیست که ناچار بود توجه جدی خود را به تشکل جدید شیعی (که در این زمان دیگر به صورت قشر مشخصی از جامعه وجود نداشت) و بقاء و گسترش آن معطوف دارد. چنان که گفته شد، امام علیه السلام مورد اتهام و بدگمانی شدید اموی ها بود و کوچک ترین حرکتی از ناحیه ی حضرت، عواقب وخیمی به بار می آورد؛ بنابراین امام علیه السلام از سویی با به کارگیری اصل دینی تقیه توانست خود و شیعیان و پیروانش را از گزند اقدامات سرکوب گرانه ی دشمنانش محفوظ نگه دارد و از سوی دیگر در پوشش این تقیه، رسالت عظیم خود را، یعنی هدایت و رهبری شیعه، به بهترین وجه انجام دهد؛ که در این بخش از کتاب، به بررسی و تبیین اقدامات و فعالیت های آن حضرت در سه نقش: الف - اعتقادی، علمی و فرهنگی؛ ب - سیاسی و اجتماعی؛ ج - تربیتی و پرورش روحی جامعه اسلامی؛ می پردازیم.

تبیین فرهنگ و اندیشه ی اصیل اسلامی

شکی نیست که رسالت امامان معصوم علیهم السلام، که منصب الهی امامت جامعه را بر عهده دارند، نجات جامعه بشری از ورطه ی جهل و خرافات و انحراف از مبانی دینی و اخلاقی و هدایت آن به سوی کمال واقعی انسانی و سعادت اخروی است. این مهم زمانی تحقق عینی می یابد که پیشوایان حقیقی جامعه سردمدار امور جامعه و در یک کلام در صدر کار باشند تا در سایه ی این حاکمیت و زعامت، به تبیین و تفسیر فرهنگ و اندیشه اصیل اسلامی پردازند.

با توجه به اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه ی اسلامی و وضعیت

شیعیان در عصر امام سجاد علیه السلام، اعمال جنایت کارانه ی امویان در حق امام حسین علیه السلام و خاندانش، موجی از ترس و وحشت را بر جامعه ی اسلامی به ویژه شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام حاکم کرد؛ زیرا مخالفان حکومت فاسد و ظالم اموی، احساس کردند که حکومت جبار بنی امیه برای حفظ اقتدار و سیطره ی خویش، از هیچ عملی فروگذار نیست. این اختناق و وحشت حاکم، با حوادثی چون کشتار مدینه و سنگ باران خانه ی خدا به اوج خود رسید.

تبلیغات گسترده ی مبلغان درباری به نفع حکومت اموی و بر ضد مخالفان آنان، به

[صفحه ۷۳]

خصوص بنی هاشم، ممنوعیت نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اهل بیت علیهم السلام همراه با جعل احادیث به نفع دستگاه حاکم، تهدید و تطمیع افراد و... همه دست به دست هم داده و اهل بیت علیهم السلام را در مظلومیتی بی نظیر قرار داده بود. بعد از گذشت پنجاه سال از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، اهل بیت آن حضرت در دو شهر مکه و مدینه، که زادگاه و مرکز حکومت اسلام بود، چندان طرفدار نداشتند و در کوفه نیز دوست داران ایشان تحت سلطه ی مردی خون آشام چون عبیدالله زیاد بودند. در این برهه از زمان است که امام سجاد علیه السلام می فرماید: «در مکه و مدینه بیست نفر نیست که ما را دوست داشته باشد.» [۱۳۹].

گروه شکاکان

از سوی دیگر، با شهادت امام حسین علیه السلام شیرازه ی تشکیلات شیعه از هم پاشید و این گروه اصیل اسلامی نزدیک بود که به طور کامل از صحنه محو گردد؛ چرا که امام حسین علیه السلام به عنوان محور تشکیلات شیعه در کربلا

به شهادت رسیده بود و محور بودن امام سجاد علیه السلام هنوز برای بسیاری از شیعیان پذیرفتنی نبود و به همین سبب، تردید و سرگردانی به درون جامعه شیعه راه یافت و بسیاری از افراد، امامت امام سجاد علیه السلام را قبول نکرده و عمویش محمد حنفیه فرزند امام علی علیه السلام را به عنوان امام پذیرفتند. یکی از محققان در این باره می نویسد:

تا هنگامی که حسین علیه السلام زنده بود، شیعیان متحد و یک پارچه بودند و او را تنها پیشوا و امام خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند، ولی شهادت ناگهانی او و تقیه علی بن الحسین علیه السلام، تنها فرزند باقیمانده اش که به زین العابدین علیه السلام شهرت دارد، شیعیان را در حال آشفتگی قرار داد و خلأی را در رهبری فعال پیروان اهل بیت علیهم السلام به وجود آورد. [۱۴۰].

و در جای دیگر می نویسد:

با وجود این که امام حسین علیه السلام به امامت فرزندش تصریح کرده و ام سلمه را به رد و دایع امامت به امام سجاد علیه السلام امر کرده بود، اکثر شیعیان از محمد حنفیه - و نه از

[صفحه ۷۴]

زین العابدین - پیروی کردند. [۱۴۱].

قاسم بن عوف یکی از یاران امام سجاد علیه السلام است که به اعتراف خودش، بین علی بن الحسین علیه السلام و محمد حنفیه مردد بوده است [۱۴۲] ابو خالد کابلی نیز در ابتدا از طرفداران محمد حنفیه بوده است. [۱۴۳].

اعتقاد امویان این بود که با قتل عام کربلا، آل علی علیه السلام ریشه کن شده و دیگر به عنوان یک جناح مخالف نمایان نخواهند شد؛ و خیالشان از این جهت راحت شده بود. مردم نیز دیگر به روی کار آمدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله،

امیدی نداشتند و شیعه را گروهی نابود شده می پنداشتند.

در چنین اوضاع و احوالی امام سجاد علیه السلام باید رسالت خطیر هدایت و رهبری شیعه را عهده دار شود و به سازمان دهی دوباره ی شیعیان اقدام کند. بدین منظور حضرت می بایست کار را، به ویژه از جهت مسائل اعتقادی، از صفر شروع کرده، همچنین احکام دین را از نو پایه ریزی نماید، سپس مردم را به سوی آن هدایت کند و تحریفات گوناگون را از عقاید مردم بزدايد؛ خلاصه آن که همانند پیامبر صلی الله علیه و آله، که از ابتدا شروع کرد امام سجاد علیه السلام نیز همه چیز را باید از نو پایه گذاری می کرد. [۱۴۴].

اتخاذ این روش به دلیل این بود که جهل و ناآگاهی مردم نسبت به اسلام اصیل به قدری فراگیر بود که حتی بعضی از بنی هاشم را نیز شامل می شد. نقل شده که مردم، حتی عده ای از بنی هاشم، در عصر امام سجاد علیه السلام در اثر اختلاف نقل ها و فتواها نمی دانستند که باید چگونه نماز بگذارند یا حج کنند. [۱۴۵] جهل، تحریف و تضییع در همه ی مفاهیم و احکام اسلامی راه یافته بود. و هیچ چیز با آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه کرده بود، مطابقت نداشت. زهری عالم دربار اموی می گوید:

در دمشق بر انس بن مالک (از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله) وارد شدم. او در حالی که تنها بود، گریه می کرد. چون علت گریه اش را جويا شدم؛ گفت: لا اعرف شیئا مما

[صفحه ۷۵]

ادرکت الا هذه الصلاة و قد ضیعت [۱۴۶]؛ از آنچه در عهد رسول خدا درک کرده بودم، (در بین شما) جز نماز نشناختم که

آن هم ضایع شد.

حسن بصری می گفت:

اگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بر شما وارد شوند، جز قبله ی شما را به رسمیت نمی شناسند [۱۴۷].

و عبدالله بن عمرو بن عاص می گفت:

اگر دو نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با کتاب خدا در یکی از دره ها خلوت کرده باشند و حالا بر مردم وارد شوند، هیچ چیز از (اعمال، اخلاق و عقاید) این مردم را به رسمیت نمی شناسند [۱۴۸].

شیوه های تبلیغی امام سجاد

اشاره

بنابراین طبیعی است که امام سجاد علیه السلام در چنین شرایطی، اولین وظیفه ی خود را تبیین فرهنگ و اندیشه ی اصیل اسلامی (که باید مبنای حکومت قرار گیرد) و زدودن غبار جهل و تحریف و خرافه از چهره ی تابناک اسلام قرار دهد.

اما شرایط و اوضاع و احوال سیاسی (چنان که نوشتیم) به گونه ای بود که امام علیه السلام نمی توانست مفاهیم مورد نظر خود را آشکار بیان کند؛ بنابراین حضرت دو روش را پیش گرفت که جداگانه، به شرح هر یک می پردازیم.

پند و ارشاد امت

امام سجاد علیه السلام در بیانات نصیحت گونه ی خویش به بیان مفاهیم اسلامی و نشر آن ها پرداخت؛ این در حالی بود که بنی امیه سعی می کردند که مردم را به ظاهر دین، مشغول کرده و از باطن آن بازدارند. ولی امام علیه السلام تلاش می کرد، مردم را از این ظاهر عبور داده و به باطن و مفهوم و معنای دین برساند. با تأمل و ژرف نگری در این نصیحت ها و پندها، به

[صفحه ۷۶]

برخورد حکیمانه و زیرکانه ی حضرت در برابر این مسأله، پی برده می شود؛ چرا که امام علیه السلام در ضمن این پندها و اندرزها به بهترین شکل، افکار و اندیشه ی اصیل اسلامی را در ذهن مردم جای می دهد، بدون آنکه حساسیت دستگاه بنی امیه را برانگیزد؛ با توجه به این موضوع طرح این گونه مسائل، بر ضد دستگاه جور بود و پیامدهای سیاسی داشت.

از جمله بیانات موعظه گونه ی امام علیه السلام، سخنان نسبتاً مفصل امام علیه السلام است که، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد فرموده اند. در این جا به عنوان نمونه بخش هایی از این سخنان می آید:

مردم! از خدا بترسید و بدانید که به سوی او بازمی گردید و (در

آن روز) هر کس آن چه را که از نیک و بد انجام داده، نزد خود حاضر خواهد یافت و آرزو خواهد کرد که بین او و اعمال بدش فاصله طولانی باشد... آگاه باشید اولین سؤال، از پروردگاری است که می پرستید و از پیامبر تو که به سویت فرستاده شده است و از دینت، که از آن پیروی می کنی و از کتابت، که آن را تلاوت می کنی و از امام تو که ولایتش را پذیرفته ای و...

حضرت، بعد از توجه دادن به آخرت و عذاب و مرگ زودرس، آنان را به زهد و بی اعتنایی به زخارف دنیا دعوت کرده و بی اعتباری دنیا را تذکر می دهد. [۱۴۹].

در این بیانات، چند نکته قابل توجه است:

۱. تکرار این سخنان، در هر روز جمعه که، نشان گر اهمیت آن و میزان عنایت امام علیه السلام به طرح این مسائل است.
۲. آغاز به سخن کردن امام با عبارت «ایها الناس» نشان می دهد که در این جا مخاطبان حضرت، فقط شیعیان و پیروان خاص حضرت نبوده اند؛ بلکه دیگران نیز از این سخنان استفاده می کرده اند.
۳. حضرت در سخنان خود، صراحتاً یا تلویحاً، به آیات متعدد قرآن، استناد و استدلال نموده است؛ به این دلیل که طرف سخن، عموم مردم بوده اند و آنان به حضرت به دید امام نمی نگریسته اند. اما، در مواردی که مخاطب، تنها شیعیان و یاران خاص حضرت بوده اند، حضرت در استناد به آیات قرآن ضرورتی نمی دیدند. [۱۵۰].

[صفحه ۷۷]

نمونه ی دیگر از بیانات امام علیه السلام، سخنانی است که آن را «ابوحمزه ی ثمالی» یکی از بهترین و نزدیک ترین یاران حضرت، نقل می کند. متن این خبر، گواهی می دهد که بیانات حضرت، در جمع شیعیان و پیروان خاص

آن حضرت، ایراد شده است. بخش هایی از این سخنان چنین است:

خداوند ما و شما را از مکر ستمگران و ظلم حسودان و زورگویی جباران، حفظ کند. ای مؤمنان! شما را طاغوتها و طاغوتیان دنیا طلب که دل به دنیا سپرده و شیفته ی آن شده اند و به دنبال نعمتهای بی ارزش و لذتهای زودگذر آن هستند، نفریبد... به جانم سوگند، در دوران گذشته حوادثی را پشت سر گذاشتید و از انبوه فتنه ها به سلامت گذشتید؛ در حالی که پیوسته از گمراهان و بدعت گذاران و تبهکاران در زمین دوری می جستید، پس اکنون نیز، از خدا یاری بخواهید و به سوی فرمان بری از خدا و اطاعت از ولی خدا که از حاکمان کنونی شایسته تر است، برگردید.

... امر خدا و اطاعت از کسی را که خداوند اطاعت او را واجب کرده، بر همه چیز مقدم بدارید و هرگز در امور جاری، اطاعت از طاغوتها را که شیفتگی به فریبندگی های دنیا را به دنبال دارد، بر اطاعت از خدا و اطاعت از رهبران الهی مقدم ندارید... از معاشرت با گنه کاران و آلودگان و همکاری با ستمگران و نزدیکی و تماس با فاسقان پرهیزید و از فتنه ی آنان برحذر باشید و از آنان دوری بجوئید و بدانید که هر کس، با اولیای خدا مخالفت ورزد و از دینی غیر از دین خدا پیروی کند و در برابر امر و نهی ولی خدا، مستبدانه عمل کند، در دوزخ، گرفتار آتش شعله ور خواهد شد. [۱۵۱].

تبیین معارف الهی، در قالب دعا

دعا، پیوندی معنوی، میان انسان و پروردگار است که اثر تربیتی و سازندگی مهمی در روح انسان دارد، از این رو دعا، از دیدگاه اسلام از جایگاه

خاصی برخوردار است.

با توجه به آن چه که قبلاً نوشتیم، عصر امامت حضرت سجاد علیه السلام، عصری بود که اختناق و خفقان سرتاسر جامعه ی اسلامی را فراگرفته و حاکمان اموی، امام علیه السلام را

[صفحه ۷۸]

خانه نشین کرده و در خانه ی ایشان را به روی شیعیان، بسته و نمی گذاردند مردم، از معارف الهی حضرت، استفاده کرده، از نور تعالیم قدسیه اش، روشنایی گرفته و در طریق خداشناسی، از گردنه های سخت و غیر قابل نفوذ، در امان بمانند. اما، امام زین العابدین علیه السلام همچون دیگر امامان معصوم علیهم السلام، دست از رسالت خویش برنداشته و به حکم آگاهی به تمام روش های بیانی و کلامی، بهترین وسیله و دستاویز را برای نیل به اهداف عالی خود و نجات انسان ها از فرورفتن در منجلاب جهل و گمراهی به کار گرفته، مردم را در برابر اعمال جباران ستمگر که از راه حق، منحرف گشته و اصرار بر نابودی دین خدا ورزیده و آثار و احکام نبوت را به بازی گرفته بودند، مطلع و آگاه می کرد. این روش و طریقه ی بیان، در قالب «دعا و مناجات» متجلی گشت؛ که بی شک، حتی از جهاد با شمشیر و نبرد با سلاح گرم، مهم تر و مؤثرتر بود؛ چرا که امام علیه السلام، با این سبک از بیان، که تمام اندیشه ها را به خود جلب کرد و توانست جلوی سیل ویرانگر اعمال ستمگرانی را که به ناحق بر گردن مردم سوار شده بودند، بگیرد. این دعاها و مناجات ها به نام صحیفه ی سجادیه معروف است و پس از قرآن کریم و نهج البلاغه بزرگ ترین و غنی ترین گنجینه ی گران سنگ حقایق و معارف الهی به شمار می رود؛ به طوری که از گذشته های دور،

از طرف علما و دانشمندان برجسته ی ما، اخت القرآن، انجیل اهل بیت علیهم السلام، و زبور آل محمد صلی الله علیه و آله نام گرفته است.» [۱۵۲].

بنابراین، این ادعا که «صحیفه ی سجادیه در بین متقدمین، از توجه کافی برخوردار نبوده است. به طوری که شیخ طوسی در مصباح المتهجد و سید بن طاووس در اقبال از این کتاب و دعاها ی آن یاد نکرده اند و تنها در قرون اخیر، با رؤیایی که مرحوم مجلسی اول دید [۱۵۳]، به رواج و نشر آن اهتمام ورزید» [۱۵۴]، بی اساس است؛ چرا که برخلاف ادعای فوق، هم شیخ طوسی و هم سید بن طاووس برخی از این ادعیه را در کتاب های مذکور آورده اند. [۱۵۵].

[صفحه ۷۹]

صحیفه ی سجادیه گذشته از این که شامل راز و نیاز با معبود و بیان حاجت در پیشگاه وی می باشد، دریای بیکرانی از علوم و معارف اسلامی است که ضمن آن مسائل عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و پاره ای از احکام شرعی و قوانین طبیعی در قالب دعا مطرح شده است. در اهمیت و ارزش این دعاها همین بس که علاوه بر شیعیان، اهل سنت نیز این ادعیه را در کتاب های خود آورده اند [۱۵۶]؛ و این حاکی از آن است که این دعاها در درون جامعه آن روز نفوذ خاصی داشته؛ چندان که هر دو فرقه، از آن ها به عنوان راهی به سوی خدا و رابطی میان خالق و مخلوق استفاده کرده اند. به دلیل اهمیت و اعتبار کم نظیر صحیفه ی سجادیه در تاریخ اسلام، شرح های بسیاری بر این کتاب به زبان های عربی و فارسی، نوشته شده است. مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، در کتاب ارزشمند الذریعه حدود پنجاه

شرح را (غیر از ترجمه ها) بر صحیفه ی سجادیه نام برده است. [۱۵۷] علاوه بر شرح ها، گروهی از نویسندگان و دانشمندان در گذشته و حال، ترجمه های متعددی بر صحیفه ی سجادیه نگاشته اند که تعدادی از آنها در سالهای اخیر چاپ و منتشر شده است.

امامان معصوم علیهم السلام و خاندان و شیعیان آنان، نسبت به صحیفه ی سجادیه عنایت خاصی داشته و آن را به سندهای متعدد روایت کرده اند. [۱۵۸] و بر نوشتن، تعلیم و تدریس آن همت گماشته اند. علاوه بر این، عده ای از علمای شیعه در کتاب های حدیث جستجو کرده اند تا دعاهای امام سجاد علیه السلام که در صحیفه ی مشهور نیامده است، جمع آوری نمایند که در نتیجه، صحیفه ی سجادیه ثانیه، ثالثه، و... نوشته شده است که مجموعاً با صحیفه ی سجادیه مشهور، شش صحیفه می شوند و برخی از آن ها بیش از ۱۸۰ دعا را شامل می شوند. [۱۵۹].

[صفحه ۸۰]

صحیفه ی سجادیه معروف مشتمل بر ۵۴ دعاست که موسوم به «صحیفه ی کامله [۱۶۰] سجادیه» است. [۱۶۱].

در میان دعاهای صحیفه ی سجادیه، تعبیر «صلوات بر محمد و آل محمد»، بسیار تکرار شده است. کم تر دعایی است که این عبارت را نداشته باشد؛ و در اول و وسط و آخر دعاها تکرار شده است. زمانی که حتی نام گذاری اشخاص به اسم علی، از طرف حکام بنی امیه، جرمی غیر بخشودنی بود و سب امام علی علیه السلام وسیله ای برای نزدیکی به دستگاه حکومت به حساب می آمد، به کار بردن این عبارت، آن هم عبارت، تا این اندازه، ارزش خود را به خوبی نشان می دهد.

افزون بر این ها، فصاحت و بلاغت صحیفه سجادیه نیز قابل توجه است. ابن شهر آشوب در فصلی که در آن معجزات امام علی بن الحسین علیه السلام

را بیان می کند، می نویسد:

و ذکر فصاحه الصحیفه الکامله عند بلیغ فی البصره فقال: خذوا عنی حتی املی علیکم و اخذ القلم و اطرق رأسه فما رفعه حتی مات. [۱۶۲].

در بصره نزد دانشمندی زبان آور سخن از فصاحت صحیفه ی کامله به میان آمد، او گفت: از من فرا گیرید تا بر شما مانند آن را املا کنم و قلم به دست گرفت و سر به زیر افکند. پس سر بلند نکرد تا مرد.

ابعاد مختلف صحیفه ی سجاده

اشاره

در عصر امام سجاد علیه السلام، امت اسلامی به یک نظریه ی کامل و جامع در باب تبیین اساس دین و مبنای حکومت و رفتار انسانی نیاز داشت و صحیفه ی سجاده در قالب یک رساله ی حقوقی و بیانات موعظه ای، پاسخی به این نیاز بود.

[صفحه ۸۱]

چنان که اشاره کردیم صحیفه ی سجاده به منزله ی یک دایره المعارف علوم بشری است که آن چه انسان برای سعادت خود بدان نیاز دارد، در آن یافت می شود؛ که اصول اعتقادات، احکام و فروع دین، معارف توحیدی و عرفانی، اخلاقیات و مسائل اجتماعی و سیاسی از آن جمله اند. در این جا مناسب است به بعضی از این معارف اشاره شود:

اصول اعتقادات

اشاره

با فتوحاتی که به دست خلفا و حکام بنی امیه صورت گرفت، زمینه هایی برای راه یابی فرهنگ ها و تمدن های مختلف ملت های بیگانه به سوی سرزمین اسلامی فراهم گردید و افکار و عقاید گوناگونی از این طریق وارد حوزه ی اسلامی شد. از سوی دیگر، منافقان که به خاطر مصالح و منافع شخصی، در ظاهر مسلمان شده بودند، آرام ننشسته و نشر افکار منحرف و شبهات گوناگون را آغاز کردند. حاکمان جبار اموی هم از جهت این که بعضی از این افکار و عقاید هم سو و تأیید کننده ی اعمال ظالمانه ی آنان بود، بر اشاعه و گسترش این افکار در میان جامعه اسلامی مبادرت ورزیدند. این مسائل باعث شد که جامعه ی اسلامی به دلیل فاصله گرفتن از اهل بیت علیهم السلام، از لحاظ اعتقادات الهی دچار انحطاط و سقوط فکری گردد. امامان معصوم علیهم السلام که هدایت جامعه ی اسلامی را به دوش می کشیدند، در برابر این انحطاط فکری ساکت نمی نشستند. هر یک به اقتضای شرایط و جو حاکم،

به رسالت الهی خویش عمل می کردند. امام سجاد علیه السلام نیز به منظور مقابله با افکار انحرافی عصر خویش، به تبیین اندیشه ی اصیل اسلامی پرداخت و در قالب دعا، اصول اعتقادی اسلام را به روش صحیح معرفی کرد. قبل از نقل بیانات ارزشمند امام علیه السلام در این زمینه، تذکر این نکته ضروری است که: شرح و تفسیر این سخنان در این نوشتار نمی گنجد و حقیقت جویان را به مراجع دیگر حواله می دهیم. [۱۶۳].

توحید و خداشناسی

امام سجاد علیه السلام بالاترین معارف توحیدی را در قالب دعا به انسان های حقیقت جو و پیروان خویش ارائه می کند و در آن، ذات مطلق الهی را از هر گونه تشبیه به مخلوقات مبرا

[صفحه ۸۲]

دانسته و از هر نوع عیب و نقصی پاک و منزّه معرفی می کند. به نمونه هایی از این دعاها توجه فرمایید امام علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

اللهم لك الحمد بديع السموات والارض، ذالجلال والاکرام، رب الارباب، و اله كل مألوه و خالق كل مخلوق و وارث كل شیء، لیس كمثلہ شیء، و لا یعزب عنه علم شیء و هو بكل شیء محیط و هو علی كل شیء رقیب. انت الله لا اله الا انت. الاحد المتوحد الفرد المتفرد...؛

و انت الله لا اله الا انت الاول قبل كل احد و الآخر بعد كل عدد...؛

و انت الله لا اله الا انت الذی انشأت الاشياء من غیر سنخ و صورت ما صورت من غیر مثال و ابتدعت المبتدعات بلا احتذاء، انت الذی قدرت كل شیء تقدیرا و یسرت كل شیء تیسیرا و دبرت ما دونك تدبیرا.

انت الذی لم یعنك علی خلقك شریك و لم یؤزرک فی امرک وزیر و لم یکن لك مشاهد

و لا نظیر...؛

انت الذی لا یحویک مکان و لم یقم لسلطانک سلطان، و لم یعیک برهان و لا بیان...؛ انت الذی قصرت الاوهام عن ذاتیتک و عجزت الافهام عن کیفیتک و لم تدرک الابصار موضع اینتک... سبحانک! لا تحس و لا تجس و لا تمس و... [۱۶۴].

پروردگارا! حمد و ستایش مخصوص توست. ای پدید آورنده ی آسمان ها و زمین، ای صاحب بزرگی و احسان کامل، ای مالک و مهتر مهتران، ای خدای هر پرستش گر و ای آفریننده ی هر آفریده، و ای وارث هر چیز، چیزی مانند او نیست و آگاهی به چیزی از او پنهان نمی باشد و او به هر چیز احاطه (علمی) دارد و بر هر چیز نگهبان است. تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، یکتای تنهای یگانه ی بی مانند هستی...؛

و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست. پیش از هر یک، اول و آغازی و پس از شمرده شده، آخر و مرجعی...؛

و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، خدایی که چیزها را بی اصل و مایه آفریده، و صورت ها و پیکرها را بی نمونه و مانند نگاشته ای، و پدیده ها را بدون

[صفحه ۸۳]

پیروی (از کسی) پدید آوردی، تویی آن که هر چیز را به مقدار معلوم (بر اساس حکمت) ایجاد نموده ای، و هر چیز را برای آنچه از آن خواسته می شود، آماده ساخته ای، و آنچه را جز تو است (همه ی موجودات) نظم داده و آراسته گردانیده ای. تویی آن که در آفریدن شریکی یاری ات نکرده و در کارت (آفریدن هر چیز) وزیری تو را یاری ننموده و بیننده و ماندی برای تو نبوده است...؛

تویی آن که جایی تو را فرانمی گیرد و در برابر سلطنت و حکومت

تو، سلطنتی نمی تواند ایستادگی کند. و [اقامه ی] برهان و بیان [کسی] تو را عاجز و ناتوان نساخته است...؛

تویی آن که اندیشه ها از ادراک کنه و حقیقت ذات تو در مانده اند، و عقل ها از درک چگونگی تو ناتوانند، و دیده ها مکانت را در دنیا نیافته اند.

پاک و منزهی و با هیچ یک از حواس درک نمی گردی.

حضرت در مناجات دوازدهم می فرماید:

... و عجزت العقول عن ادراک کنه جمالک، و انحسرت الابصار دون النظر الی سبحات وجهک، و لم تجعل للخلق طریقا الی معرفتک الا بالعجز عن معرفتک. [۱۶۵].

و عقل ها از درک کنه جمالت عاجزند و دیده ها از نزدیکی به انوار جمالت خسته و نایبنا هستند و برای خلق به سوی معرفت تو راهی نیست، به جز ناتوانی از معرفت.

و در دعای سی و پنجم می فرماید:

انک الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد [۱۶۶].

حقا که تویی یگانه ی یکتای بی نیاز، کسی که نه زاده است و نه زاده شده، و هیچ کس مانند و همتای تو نبوده است.

عدل

امام سجاد علیه السلام در خلال دعاهای خویش با جملات کوتاه ولی عمیق و پر محتوا، دومین

[صفحه ۸۴]

اصل اعتقادی اسلام را چنین معرفی می فرماید:

... و قد علمت انه لیس فی حکمک ظلم و لا فی نعمتک عجله و انما یعجل من یخاف الفوت و انما یحتاج الی الظلم الضعیف، و قد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا. [۱۶۷].

... و دانستم که در حکم و فرمانت ستمی و در انتقام و به کیفر رساندنت شتابی نیست، و جز این نیست که کسی شتاب می کند که از گذشتن وقتی کار بترسد و ناتوان به ستم نیازمندست و

ای خدای من، تو برتری از این که شتاب یا ستم کنی تو برتر و بزرگی (و بی پایانی).

و نیز می فرماید:

اللهم ان تشأ تعف عنا فبفضلک و ان تشأ تعذبنا فبعذلک. [۱۶۸].

خدایا! اگر بخواهی از ما درگذری، به دلیل فضل و احسان توست و اگر بخواهی ما را به کیفر رسانی، از عدل و دادگری توست.

همچنین در دعای سیزدهم می فرماید:

و احملى بكرمک على التفضل و لا تحملنى بعذلک على الاستحقاق. [۱۶۹].

و با بزرگواری و بخشش خود با من به مهربانی رفتار کن و با دادگری با من به استحقاق رفتار مکن.

نبوت و امامت

در فصل آینده، از «امامت» به طور مشروح سخن خواهیم گفت.

یکی از تعبیری که امام سجاد علیه السلام در بسیاری از دعاهای خویش به کار برده است، «صلوات بر محمد و آل محمد» است که در ابتدا و میان و انتهای دعاها آمده است که اهمیت فراوان این مسأله را حاکی است. علاوه بر این، امام علیه السلام در دعاهای خویش، تصدیق نبوت و امامت را در کنار اعتراف به وحدانیت خدا از خدا می طلبد و مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را وسیله ی تقرب قرار می دهد؛ چنان که در دعای روز عید قربان و هم چنین روز جمعه می فرماید:

[صفحه ۸۵]

اللهم و اجعلنى من اهل التوحيد و الايمان بك و التصديق برسولك و الائمة الذين حتمت طاعتهم ممن يجرى ذلک به و على يدیه. [۱۷۰].

خدایا! مرا از یکتا پرستان و مؤمنان و از تصدیق کنندگان به پیامبرت و پیشوایانی که فرمان بری از ایشان را واجب کرده ای، قرار بده، از کسانی که آن توحید و ایمان و تصدیق به وسیله ی ایشان و

به دست آنان واقع می گردد.

و در دعای چهل و نهم می فرماید:

اللهم انى اتقرب اليك بالمحمدية الرفيعة و العلوية البيضاء و اتوجه اليك بهما ان تعيذني من شر كذا و كذا. [۱۷۱].

پروردگارا! به مقام و منزلت بلند پایه ی محمد صلی الله علیه و آله و مقام گرامی علی علیه السلام به سوی تو تقرب می جویم و به واسطه آن دو بزرگوار به درگاہت روی می آورم که مرا از شر و بدی فلان و فلان پناه دهی.

معاد

معاد و وجود عالمی دیگر، که در آن، افراد با ایمان و نیکوکار به جزای اعمال خویش نایل می آیند و کافران و ستمکاران به کیفر اعمال خویش می رسند، از مسائلی است که امام سجاد علیه السلام در دعاهای خویش به آن عنایت خاصی دارد؛ چنان که در مناجات دوازدهم می فرماید:

و أطمانت بالرجوع الی رب الارباب انفسهم و تیقنت بالفوز و الفلاح ارواحهم [۱۷۲].

و به بازگشتشان به سوی مالک مهتران، اطمینان یافته اند و ارواحشان به کامیابی و رستگاری، یقین کرده است.

و در دعای چهاردهم می فرماید:

اللهم و ان كانت الخيره لی عندك فی تأخير الاخذلی و ترك الانتقام ممن ظلمنی الی يوم الفصل و مجمع الخصم، فصل علی محمد و آله و ایدنی منك بنیه صادقه و صبر دأثم. [۱۷۳].

[صفحه ۸۶]

خدایا! اگر نیکی من نزد تو در تأخیر گرفتن حق من و به کیفر نرساندن ستم کننده ی بر من تا روز رستاخیز است، پس بر محمد و آل او درود فرست، و مرا به نیت درست و صبر پایدار تأیید فرما.

و در دعای مکارم الاخلاق می فرماید:

و هب لی امن يوم المعاد. [۱۷۴].

و آسودگی (از عذاب و گرفتاری) روز بازگشت (روز قیامت) را به من

از مسائل دیگری که در صحیفه ی سجادیه مطرح شده است، فروع دین و احکام مربوط به آن هاست. این صحیفه ی شریف، از نظر اشاره به اصول طاعات و عبادات و اصول نظام آفرینش و قوانین استوار جهان هستی، همتای قرآن است. اگر در قرآن کریم دقت کنیم، می بینیم که گاهی بحث درباره ی یکتاپرستی را مطرح می کند، زمانی در معارف الهی بحث می کند، گاهی قصه ها و داستان های گذشتگان را مطرح می سازد، سپس پندها و اندرزها را عنوان می کند و بعضی اوقات هم سخن از فطرت و آفرینش جهان به میان می آورد و در لایه لای این بافت مخصوص الهی، سخنی هم از اقسام عبادات مانند نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، حدود، معاملات و امثال اینها را به میان می آورد و از این طریق بندگان مکلف خود را بدون این که جزئیات و شرایط و مواضع مسائل یاد شده را شرح بدهد، به راه ها و روش های تقرب به خدا رهنمون می شود و شرایط و جزئیات آن ها را به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله موکول می کند. این روش مخصوص، که سودمندترین روش تعلیم و تربیت و بهترین راه برای برپاسازی جامعه است، در صحیفه ی سجادیه نیز رعایت شده است، امام سجاد علیه السلام در دعاهای خویش با همین روش مردم را به خدا و اجرای قوانین و احکام دین دعوت می فرماید. در این جا مناسب است به معرفی اجمالی این احکام از دیدگاه امام زین العابدین علیه السلام بپردازیم:

نماز

امام سجاد علیه السلام در دعای چهل و چهارم می فرماید:

[صفحه ۸۷]

اللهم صل علی محمد و آله و وفقنا فیهِ علی مواقیت الصلوات الخمس بحدودها التی حددت و فروضها التی فرضت و وظائفها

التي وظفت و اوقاتها التي وقت. [۱۷۵].

بارها! بر محمد و آل محمد رحمت فرست و ما را در این ماه (ماه رمضان) بر اوقات نمازهای پنج گانه و حدود آن که تعیین کرده ای و واجبات آن را مقرر فرموده ای و وظایف و شروط آن را مشخص ساخته ای و اوقات آن را معین نموده ای، موفق بدار.

بدین وسیله، امام سجاد علیه السلام ما را به نمازی ارشاد می کند که اگر تمام شرایط و حدود آن رعایت شود، باعث تقرب و وسیله ی عروج به سوی خدای یگانه است و از فحشا و منکرات بازخواهد داشت.

روزه

امام زین العابدین علیه السلام در مورد فریضه ی روزه فرموده است:

و الحمد لله الذي جعل من تلك السبل شهرة شهر رمضان شهر الصيام و شهر الاسلام... فابان فضيلته على سائر الشهور بما جعل له من الحرمات الموفوره و الفضائل المشهوره فحرم فيه ما احل في غيره اعظاما و حجر فيه المطاعم و المشارب اكراما و جعل له وقتا بينا لا يحيز (جل و عز) ان يقدم قبله و لا يقبل ان يؤخر عنه... [۱۷۶].

و سپاس خدایی را که یکی از راه های احسان را ماه خود، ماه رمضان، ماه روزه و ماه اسلام و... قرار داد. پس برتری آن را بر سایر ماه ها به خاطر احترام های فراوان و فضایل نمایانی که برایش قرار داد، آشکار ساخت. از این رو، در این ماه برای بزرگداشت آن، چیزهایی را که در ماه های دیگر حلال کرده است، حرام ساخت و برای گرامی داشتن آن، خوردنی ها و نوشیدنی ها را در آن منع فرمود و برای آن وقت آشکاری قرار داد که خدای بزرگ و ارجمند هرگز اجازه نمی دهد از

آن وقت پیش انداخته شود و هرگز نمی پذیرد از آن وقت به تأخیر افتد...

[صفحه ۸۸]

زکات

زکات نوعی مالیات و جزء حقوقی است که خداوند برای زندگی انسان های ناتوان، در اموال ثروتمندان قرار داده است تا بدین وسیله بتواند مشکلات و گرفتاری های زندگی خود را برطرف سازند. در اهمیت زکات همین بس که قرآن کریم ۳۲ بار از آن یاد کرده است و غالباً هر جا سخن از نماز به میان آورده، در کنار آن از زکات هم یاد فرموده است. امام سجاد علیه السلام نیز که یکی از شارحان و مفسران حقیقی احکام الهی است در دعاهای خود به مسأله ی زکات نیز پرداخته است، چنان که می فرماید:

... و ان تخلص اموالنا من التبعات و ان نظهرها باخراج الزکوات... [۱۷۷].

... ما را در این ماه موفق بدار تا اموالمان را از مظالم و حقوق دیگران خالص و پیراسته کنیم و با بیرون کردن زکات ها (زکات شتر، گاو، گوسفند و...) آن ها را پاک سازیم.

حج (عمره و زیارت قبر پیامبر)

در مورد حج، عمره و زیارت مرقد شریف پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می فرماید:

اللهم امنن علی بالحج و العمره و زیاره قبر رسولک صلواتک علیه و رحمتک و برکاتک علیه و علی آله و آل رسولک علیهم السلام ابدًا ما ابقیتنی فی عامی هذا و فی کل عام... [۱۷۸].

خداوندا! بر من منت گذار برپایی حج و عمره و زیارت قبر پیامبرت صلی الله علیه و آله را که درود و رحمت و برکات تو بر او و بر خاندان او باد، و همچنین زیارت قبور آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را که همواره بر ایشان سلام باد، مادامی که مرا زنده باقی داری در این سال و هر سال...

و در دعای عرفه می فرماید:

و اجعل باقی عمری

و باقی زندگی ام را در حال حج و عمره جهت درخواست خوشنودی و پاداشت قرار ده ای پروردگار جهانیان...

جهاد

از مسائل دیگری که امام سجاد علیه السلام در دعاهایش بدان پرداخته و ارزش و اهمیت آن را به امت اسلامی نشان داده، مسأله ی «جهاد» است. حضرت در دعای بیست و هفتم برای سربازان و مرزداران کشور و همه ی کسانی که به نحوی آن ها را یاری و تجهیز می نمودند، دعا کرده است. گرچه در آن زمان، آنان تحت حاکمیت طاغوت مرزبانی می کردند و بعضی از آنان از سرسخت ترین دشمنان حضرت بودند و همواره در صدد به دست آوردن فرصتی بودند که حضرت را از پای در آورده و دودمانش را ریشه کن کنند، اما چون مرزداری آنان در نهایت موجب حفظ کیان اسلام و مسلمین می شد، امام علیه السلام برایشان دعا کرده و ضمناً هدایت و رستگاری آن ها را نیز از خدای بزرگ خواسته است که این به معنای خروج از سلطه ی حکومت طاغوتی و تشکیل حکومت اسلامی است. حال به بخش هایی از این دعا توجه فرمایید:

اللهم صل علی محمد و آله و حصن ثغور المسلمین بعزتك و اید حماتها بقوتك و اسبغ عطایاهم من جدتك اللهم صل علی محمد و آله و کثر عدتهم و اشحذ اسلحتهم و احرس حوزتهم و اظفارهم و اعضدهم بالنصر و اعنهم بالصبر و الطف فی المکر. اللهم افلئ بذلک عدوهم و اقلم عنهم اظفارهم و فرق بینهم و بین اسلحتهم و اخلع و نائق افئدتهم و باعد بینهم و بین ازودتهم و حیرهم فی سبلهم و ضللهم عن وجههم و اقطع عنهم العدد و

انقص منهم العدد و املأ افئدتهم الرعب...

اللهم و قو بذلك محال اهل الاسلام، و حصن به ديارهم و ثمر به اموالهم...

اللهم و امزج مياهمم بالوباء [۱۸۰] و اطعمتهم با لادواء و ارم بلادهم بالخسوف و الح عليها بالقذوف و افرعها بالمحول...

[صفحه ۹۰]

اللهم و ايما غاز غزاهم من اهل ملتك او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتك ليكون دينك الاعلى و حزبك الاقوى و حظك الاوفى فلقه اليسر و هيب له الامر و توله بالنجح و... اللهم و ايما مسلم خلف غازيا او مرابطا فى داره او... فاجر له مثل اجره... [۱۸۱].

خداوندا! بر محمد و خاندانش رحمت فرست و مرزهای مسلمانان را به عزت خود استوار گردان، مرزبانان را به نیروی خود تقویت فرما، عطایای ایشان را از فضل خود زیاد کن.

بارها! بر محمد و خاندانش درود فرست و عده ی ایشان را افزون فرما، اسلحه هایشان را تیز و برا نما، حوزه شان را حراست نما، نقاط حساس جبهه شان را محکم کن، و گروهشان را آشنایی و پیوند ده و کارشان را به صورت شایسته ای رو به راه کن، آذوقه شان را برسان، مشکلاتشان را برطرف فرما، با یاری خود تقویتشان فرما، به وسیله ی صبر و پایداری مددشان کن و راه چاره را به آنان بیاموز. پروردگارا! بدین وسیله، دشمنانشان را درهم شکن، چنگ و پنجه ی دشمن را از ایشان کوتاه کن، میان دشمن و اسلحه اش جدایی بیفکن، استواری و استحکام را از دل دشمن بردار، روحیه شان را ضعیف گردان، میان آنان زاد و توشه شان فاصله بینداز، آنان را در راه هایشان سرگردان گردان، از چیزی که به آن رو آورده اند (قصد جنگ با مسلمین) گمراهشان ساز، امدادهای خود را از

آنان بگیر، از شمارشان کم کن، دل هایشان را از رعب و وحشت پر ساز، دست هایشان را باز مگذار زبان هایشان را از گفتار فرو بند... خداوند! بدین وسیله اهل اسلام را نیرومند، شهرهایشان را محفوظ، اموالشان را افزون و خاطرشان را از جنگ با دشمن آسوده فرما...

بار خدایا! آب هایشان را به وبا و خوراکشان را به بیماری ها آلوده فرما، شهرهایشان را واژگون و بلاهای پیاپی بر شهرهایشان برسان و آن ها را به قحطی و خشکسالی گرفتار کن...

بار الها! هر رزمنده ای از اهل دین تو (مسلمان) که با ایشان بجنگد یا هر مجاهدی از پیروان سنت و راه تو (مؤمنان) که با آن ها جنگ نماید تا دین تو بلندتر و حزب

[صفحه ۹۱]

تو تواناتر و بهره ی تو کامل تر گردد، پس (در هر گرفتاری) او را آسانی پیش آور و کار را برایش رو به راه ساز و پیروزی را برایش عهده دار شو...

معبودا! هر مسلمانی که جنگ جو یا مرزداری را در کار خانه اش جانشین شود، یا در نبودش خانواده ی او را نگهداری کند یا او را با دارایی خود کمک نماید یا... پس او را سنگ به سنگ، مانند به مانند، برابر پاداش آن مسلمان جنگ جو و مرزدار، پاداش عطا فرما...

امام سجاد علیه السلام، از یک سو به خاطر آن که نبرد و مرزبانی مسلمانان موجب حفظ و پاسداری از کیان اسلام می شود و خطر تهاجم دشمنان اسلام، که در صدد ریشه کن کردن اصل اسلام هستند، از بین می رود، برای آنان دعا کرده و از خدا پیروزی آن ها را بر سپاه کفر می طلبد. اما از سوی دیگر، به این دلیل که این مرزبانی ها و لشکرکشی ها و جنگ ها به دستور حاکم

و رهبر حقیقی جامعه نیست و نیروها، تحت فرمان حاکمان نالایق و ستمگر اموی، مأمور انجام این کارها هستند، خود از شرکت در جهاد امتناع می ورزد و بدین طریق موضع فقهی اهل بیت علیهم السلام را در مورد جهاد و نبرد با مشرکان اعلام می دارد و بر سیاست ها و موضع گیری های حاکمان اموی در امر جهاد، مهر بطلان زده و پاسخی دندان شکن در برابر اعتراض بعضی از افراد، مبنی بر عدم شرکت ایشان در این امر، ارائه می دهد. چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید:

عباد بصری در راه مکه خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسید و به او گفت: علی! جهاد در راه خدا و دشواری های آن را کنار نهاده ای و به سوی حج و خوشی های آن روی آورده ای؟ در حالی که خدا فرموده است: خداوند جان و مال مؤمنان را از ایشان خرید تا برایشان بهشت باشد. آنان در راه خدا می جنگند، می کشند و کشته می شوند. وعده ای است که حقیقتاً در تورات و انجیل و قرآن به آن داده شده است. و چه کسی از خدا به عهد خود وفادارتر است؟ مژده باد شما را به این معامله که انجام دادید، که آن رستگاری بزرگی است. [۱۸۲] تو آن جهاد و آن وعده ی خدا را ترک کرده و به حج آمده ای؟

امام علیه السلام در جواب او فرمودند: دنبال آیه را نیز بخوان.

[صفحه ۹۲]

عباد بقیه آیه را خواند: توبه کنندگان، پرستندگان، ستایشگران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، امر کنندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و حافظان حدود الهی و مژده بده به مؤمنان. [۱۸۳].

چون عباد دنباله ی آیه را تمام کرد، امام علیه السلام در جوابش فرمود:

گاه این گونه افرادی را که خداوند توصیف کرده است یافتی، در آن صورت جهاد همراه آنان برتر از حج خواهد بود. [۱۸۴].

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از احکامی که در عصر امام زین العابدین علیه السلام ناشناخته باقی مانده بود، فریضه ی «امر به معروف و نهی از منکر» بود. پیش از این، پدر بزرگوار آن حضرت، برای احیای این فریضه ی الهی جان خویش را فدا کرده بود و اکنون که رسالت عظیم هدایت و رهبری جامعه اسلامی بر عهده فرزند بزرگوار ایشان، امام سجاد علیه السلام قرار داشت، می بایست برای احیای آن، به پا خیزد، از این رو حضرت در تمام لحظه ها توفیق به پا داشتن آن را از خدا می طلبد:

... وفقنا فی یومنا هذا ولیلتنا هذه و فی جمیع ایامنا لاستعمال الخیر و هجران الشر،... و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. [۱۸۵].

... و ما را در این روز و این شب و همه روزهایمان برای انجام (کارهای) نیک و ترک (کارهای) بد... و به پا داشتن امر به معروف و نهی از منکر، موفق بدار.

تولا و تبری

اشاره

دوست داشتن و دوستی کردن با اهل بیت علیهم السلام و یارانشان (تولی) و تنفر و بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت علیهم السلام (تبری) از دیگر فروع و احکامی است که در دعاهای امام سجاد علیه السلام، مورد عنایت خاص حضرت بوده است، به طوری که در چندین فراز از دعاهای خویش، جامعه ی اسلامی را به اعتقاد و عمل به این مسأله، فرامی خواند.

[صفحه ۹۳]

اللهم انی اتولی ولیهم و اتبرأ الیک من عدوهم و اتقرب الیک بحبهم و موالاتهم و مودتهم و طاعتهم. [۱۸۶].

پروردگارا! همان من دوستدار و دوست آنان هستم و به وسیله تو از دشمن آنان بیزاری می جویم و به سبب محبت، دوستی، علاقه و اطاعت آنان، به سوی تو نزدیکی می جویم.

واجعلهم... لاولیاءک محبین مناصحین و

لجميع اعدائك معاندين و مبغضين. [۱۸۷].

و آنان (فرزندنام) را از دوستداران و پند دهندگان دوستانت و از دشمنان و کینه داران نسبت به همه دشمنانت قرار ده.

فتوفی موالیا لأولیائک و معادیا لاعدائک... [۱۸۸].

و مرا در حالی که دوستدار دوستانت و دشمن دشمنانت هستم، بمیران.

چنانکه پیش از این نیز گفتیم، امام سجاده علیه السلام در صحیفه ی سجاده فقط به مسائل اعتقادی، عبادی، اخلاقی، موعظه ای و سیاسی پرداخته است؛ بلکه به حکم آن که آن حضرت رهبر و مقتدای حقیقی جامعه است، مسائل اجتماعی را نیز مورد توجه قرار داده است. دو نمونه ی زیر شاهدهی بر گفتار ماست.

دعای استسقاء و طلب باران

الصحیفه، السجاده الجامعه، دعای نوزدهم، ص ۱۰۸ - ۱۰۷.

امام علیه السلام با این دعا آشکارا، حساسیت خود را به مسائل اجتماعی و مصالح امت اسلام نشان می دهد و اثبات می کند که فقط او شایستگی خلافت رسول خدا را دارد و تنها واسطه ی بین زمین و آسمان می باشد.

دعا برای همسایگان و دوستداران

همان، دعای بیست و ششم، ص ۱۳۲ - ۱۳۱.

حضرت در این دعای شریف ضمن دعا برای حفظ آنان از شر دشمنان، آنان را به اخلاق نیکو، حفظ اسرار، یاری مظلومان و... راهنمایی می کند.

[صفحه ۹۴]

کوتاه سخن آن که، زبور آل محمد صلی الله علیه و آله مانند قرآن مجید، دربر دارنده ی اصول اسلامی و معارفی است که موجب تکامل نفوس و استواری عقاید و فزونی صفات پسندیده است. هر پایانی را تنها به یکی منحصر می کند. هر مقصد و مطلوبی را یکی می داند و هر توسلی را تنها به او و هر پناهگاهی را محصور به او می بیند. هیچ خواننده ای نیست که صحیفه را بخواند و غیر خدا را بشناسد یا از غیر او مسألت کند و یا چشم امیدی به غیر او داشته باشد. زیرا به خوبی در می یابد که با غیر خدا بودن و از غیر خدا چیزی خواستن، جز ناامیدی، بی بهرگی، ناکامی و سست آرمانی نصیبی نخواهد داشت.

رساله ی حقوق

گرچه امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه ی جانگداز کربلا، مدت کوتاهی از مردم کناره گیری کرد، ولی با توجه به این که او طیب اسلام و باعث حیات تمام نظام آفرینش بود و می دید مردم از اخلاق اسلامی تهی و غرق در طغیان و شهوت رانی شده اند و سران حکومت هم پیوسته آنان را به مجالس رقص و آوازه خوانی و موسیقی فرا می خوانند و مردم هم، به مصداق «الناس علی دین ملوکهم»، مجذوب شده و کسی نبود که آنان را از خشم و غضب الهی برحذر دارد و از سیل ویرانگر گمراهی و بی خبری برهاند، از این رو نتوانست ساکت بنشیند و ببیند امت

جدش در معرض سقوط و هلاکت قرار گرفته اند و کاری برایشان انجام ندهد. از طرفی، چون اوضاع و احوال زمان اجازه، نمی داد حضرت بر کرسی وعظ و خطابه بنشیند و از این طریق مردم را ارشاد کند، لذا برای رسیدن به هدف (چنان که نوشتیم) راه دعا و نصیحت و اندرز را برگزید تا ضمن تأمین این هدف مقدس، از ظلم و ستم فرمانروایان وقت در امان بماند.

امام سعی کردند امت اسلامی را به حقوق مشروعی که در برابر یکدیگر دارند، آشنا سازد و آن ها را ملزم به ادای آن ها کند. هر کس با دقت کامل در محتوای رساله ی حقوق امام سجاد علیه السلام بیندیشد، به اصول شریعت اسلام که حافظ حقوق تمام انسان ها و موجب سلامت دین و دنیای همه است، پی خواهد برد.

در این رساله ی شریف، حقوقی مطرح شده است که با رعایت کردن آن ها، حیات انسانی تنظیم و تضمین می شود. در حقیقت، دین و شریعت برای تحقق این حقوق، نازل

[صفحه ۹۵]

شده و پیامبران به استیفای این حقوق و رساندن آن به صاحبانش همت گماشته اند. حضرت با ارائه ی این دستورالعمل، نشان داد که وضع نمودن قانون مترقی و متناسب با روح بشری، فقط شایسته ی امام عالم و متصل به منبع وحی است و دیگران باید به او رجوع کنند. این رساله را حضرت در عصری نوشت که از دیدگاه حکومت، این حقوق در بوته ی فراموشی سپرده شده بود؛ حقوقی مانند: «حق سلطان بر رعیت» «حق رعیت بر سلطان» «حق آزاد کننده برده بر برده ی آزاد شده» «حق برده ی آزاد شده بر کسی که او را آزاد کرده است»، «حق امام جماعت»، «حق هم دینان»

و... که حتی نام بردن آن ها جرم بود.

رساله ی حقوق امام سجاد علیه السلام به دو صورت بیان شده است:

۱. متن مفصل که در کتاب «تحف العقول» تألیف ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه ی حرانی (متوفای ۳۸۱ ه ق) نقل شده است و شامل پنجاه حق است.

۲. متن مختصر که در کتاب های «الخصال» [۱۸۹]، «الامالی» [۱۹۰] و «من لا یحضره الفقیه» [۱۹۱] تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (متوفای ۳۸۲ ه ق) ذکر شده است. شماره ی حقوق در این کتاب ها ۵۱ حق است و حقی به نام «حق الحج» بین حق نماز و حق روزه دیده می شود. اما در مقدمه ی کتاب خصال که حق ها به طور اجمال شمرده شده است، از آن نامی برده نشده است.

این رساله ی شریف، کامل ترین متن حقوقی است که از امامان علیهم السلام به دست ما رسیده است. در اهمیت این رساله، این گفته اغراق آمیز نیست که اگر تمام دانشمندان و حقوقدانان هر عصری کنار هم بنشینند و بخواهند حقوق مربوط انسان و خدا و جامعه را به رشته تحریر در آورند، نخواهند توانست چنین حقوقی را که ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر باشد تدوین کنند؛ زیرا بیان چنین حقوقی از کسی ممکن است که به منبع علم الهی متصل باشد و این ویژگی را تنها در امامان معصوم علیهم السلام می توان یافت.

این حقوق ۵۱ گانه را می شود به صورت زیر خلاصه کرد:

الف) ۱. حق خدا

[صفحه ۹۶]

ب) ۲. حق نفس

ج) حقوق اعضای هفتگانه: ۳. زبان ۴. گوش ۵. چشم ۶. دست ۷. پا ۸. شکم ۹. عورت

د) حقوق افعال: ۱۰. نماز ۱۱. حج ۱۲. روزه ۱۳. صدقه ۱۴.

ه) حقوق پیشوایان: ۱۵. سلطان ۱۶. معلم ۱۷. مولی

و) حقوق توده ها و زیردستان: ۱۸. رعیت ۱۹. شاگردان ۲۰. زن ۲۱. بنده

ز) حقوق ارحام و خویشاوندان: ۲۲. مادر ۲۳. پدر ۲۴. فرزند ۲۵. برادر

ح) حقوق اجتماعی: ۲۶. مولایی که تو را آزاد کرده است ۲۷. بنده ای را که آزاد کرده ای. ۲۸. کسی که به تو نیکی کرده است ۲۹. مؤذن ۳۰. پیش نماز ۳۱. هم نشین ۳۲. همسایه ۳۳. رفیق ۳۴. شریک ۳۵. مال ۳۶. طلبکار ۳۷. معاشر ۳۸. خصم مدعی ۳۹. خصم مدعی علیه ۴۰. مشورت خواه ۴۱. مشاور (رایزن) ۴۲. نصیحت خواه ۴۳. نصیحت جو ۴۴. بزرگ ترها ۴۵. کوچک ترها ۴۶. سائل ۴۷. مسؤول ۴۸. شاد کننده ی تو ۴۹. بد کننده به تو ۵۰. هم دینان ۵۱. اهل ذمه [۱۹۲].

[صفحه ۹۷]

امام سجاد علیه السلام و تبیین و تثبیت مسأله ی امامت

اشاره

امامت که یکی از ارکان دین اسلام است، بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مهجور ماند؛ از این رو شناساندن این مقام و صاحبان اصلی آن به مردم، یکی از محورهای مهم فعالیت امامان علیهم السلام بود. آنان هر جا موقعیت مناسبی می یافتند، مسأله ی امامت و اهمیت آن را بیان نموده و خود را شایسته ی تصدی آن مقام معرفی می کردند. یکی از رسالت های مهم امام سجاد علیه السلام، در عصر امامت خویش، معرفی مریبان و معلمان حقیقی و صاحبان منصب امامت بود تا مردم با شناختن امام حق، از حمایت امام جور دست بکشند. ایشان به گونه های مختلف، خود را امام حق و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می کردند که به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

در تفسیر قرآن

۱. امام سجاد علیه السلام بعد از تفسیر آیه ی شریفه ی «و لکم فی القصاص حیا» [۱۹۳]، می فرمایند:

- بندگان خدا! این قصاص مربوط به کسی است که او را کشته اید و دستش را از دنیا کوتاه کرده اید. آیا شما را خبر دهم از کشتی بدتر از این و قصاصی سخت تر از این قصاص؟

- بلی ای فرزند پیامبر!

- «بدتر از این، کشتی است که جبران پذیر نیست و بعد از آن هیچ گاه حیات نمی یابد.

- آن چیست؟

- کسی را از نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام گمراه کردن، او را به غیر راه خدا بردن و به پیروی دشمنان علی علیه السلام و اعتقاد به امامت آن ها و دفع علی از حقش و انکار فضیلت وی وادار کردن، و به ادای حق واجب امام علی علیه السلام بی اعتنا ساختن. این

[صفحه ۹۸]

است آن

قتلی که مقتول را در آتش جهنم جاودانه می کند و کیفر این قتل نیز، جاودانه بودن در عذاب جهنم است. [۱۹۴].

۲. یکی از قاضیان کوفه از امام سجاد علیه السلام درباره ی آیه ی «و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قری ظاهره و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین» [۱۹۵] سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود:

- مردم در مورد آن قریه های مبارک چه می گویند؟

- می گویند: منظور مکه است.

- آیا دزدی (و نا امنی) در شهری بیش تر از مکه دیده ای؟!

- پس مراد چیست؟

- منظور مردانی معین است.

- آیا در کتاب خدا نظیر دارد؟ (که به «مردانی» قریه گفته شده باشد).

- آیا این کلام خدا را: «و کاین من قریه عتت عن امر ربها و رسله» [۱۹۶]، «و تلک القرى اهلکناهم» [۱۹۷]، «و اسئل القریه التي کنا فیها و العیر التي اقبلنا فیها» [۱۹۸] و آیات دیگر را نشنیده ای.

- فدایت شوم! آنان کیانند؟

- آنان ما هستیم. آیا نشنیده ای که می فرماید: «سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین» یعنی در امان از انحراف [۱۹۹].

در خطبه ها

در خطبه های [۲۰۰] امام سجاد علیه السلام به ویژه در خطبه ی شام، حضرت سعی کرده است که خود را فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه زهرا علیهما السلام معرفی کند و مصداق عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان نماید. حضرت در خطبه ی شام می فرماید:

[صفحه ۹۹]

«... من فرزند علی مرتضی هستم،... من فرزند فاطمه ی زهرا هستم و...» [۲۰۱].

محور کلام حضرت در این خطبه، خود را فرزند پیامبر، علی و زهرا علیهم السلام، معرفی کردن و بیان این که او از اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله است،

می باشد.

هم چنین حضرت در خطبه ای که در روزهای جمعه ایراد می فرمودند، یکی از موارد مورد سؤال را در آن دنیا، «سؤال از امامی که ولایتش را پذیرفته ای» [۲۰۲] اعلام می داشتند. امام علیه السلام با این بیان، اهمیت خلافت و رهبری الهی را به مردم گوشزد کرده و تلویحا، مشروعیت امامت و رهبری حاکمان بنی امیه را زیر سؤال می بردند.

در روایات

۱. وقتی حضرت به شام وارد شد و با تعرض پیرمرد شامی روبه رو گردید، خود را مصداق «ذوی القربی» و «اهل بیت» معرفی کرد. [۲۰۳].

۲. ابن عساکر از ابومنهل نصر بن اوس طائی نقل می کند:

علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: مردم به سوی چه کسی می روند؟ گفتم: به این جا و آن جا می روند. فرمود: به آنان بگو: پیش من بیایند. [۲۰۴].

۳. ابو خالد کابلی از امام علیه السلام، تعداد امامان بعد از ایشان را می پرسد و حضرت علیه السلام ضمن این که خود را امام چهارم معرفی می کند، بقیه ی امامان علیهم السلام را می شمرد. [۲۰۵].

۴. امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می کنند که علی بن الحسین علیه السلام می فرمودند:

ما پیشوای مسلمانان، حجت های خدا بر جهانیان، سرور مؤمنان، پیشوای سفید رویان قیامت و دوستدار مؤمنان هستیم. ما واسطه ی امنیت اهل زمین هستیم، چنان که ستارگان وسیله ی امنیت اهل آسمان هستند... اگر آن چه در زمین است متعلق به ما نبود، زمین اهل خود را در خود فرو می برد. [۲۰۶].

[صفحه ۱۰۰]

به زبان دعا

امام سجاد علیه السلام، در ضمن دعاهای خود، چندین مورد، به بیان مفهوم امامت پرداخته و آن را مورد تفسیر و تبیین قرار داده است.

۱. در دعای عرفه می فرماید:

پروردگارا! درود فرست بر پاکان افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، که ایشان را برای قیام به امر (حکومت) خود برگزیده ای، و خزانه داران علم و نگهداران دین و جانشینان خویش در زمین و حجت های خود بر بندگان قرار داده ای، و ایشان را به خواست خود از پلیدی و آلودگی، یک باره پاک کرده ای و وسیله برای رسیدن به تو و راه بهشت خود ساخته ای.

دعا می فرماید:

خدایا! تو در هر زمانی دین خود را به وسیله ی پیشوایی، تأیید فرموده ای و او را برای بندگانت، علم و در کشورهایت، مانند نورافشان برپا داشته ای، پس از آن پیمان او را با پیمان خود پیوسته ای و او را وسیله خشنودی خود ساخته ای و طاعتش را واجب کرده ای و از نافرمانی اش بیم داده ای...

پروردگارا! کتاب و قوانین و شریعت خود و سنت پیامبرت را به وسیله ی او برپا دار و هر آنچه از نشانه های دینت، که ستمکاران میرانده اند، به وسیله ی او زنده ساز و رنگ جور ظالمان را از شریعت بزدا... ما را مطیع او گردانده و در راه رضایت او کوشا ساز... [۲۰۷].

امام علیه السلام در این دو فراز از دعای شریف عرفه، به کنایه خود را حاکم منصوب از جانب خدا معرفی می کند که برای قیام به امر خدا و نگهداری و پشتیبانی دین برگزیده شده است. این تعبیرها به امر حکومت و مقام امامت، صراحت دارد؛ که همان تصدی امور دینی و دنیایی مردم می باشد.

۲. امام سجاد علیه السلام در دعای روز جمعه و عید قربان می فرماید:

خدایا! این مقام (امامت و رهبری امت اسلامی که اقامه ی نماز در روز عید قربان و روز جمعه، و ایراد خطبه از شئون آن است) مخصوص

[صفحه ۱۰۱]

جانشینان و برگزیدگان و امانت داران توست که درجه ی اعلای معرفت و قرب را، به آنان اختصاص داده ای، ولی از طرف غاصبان (خلفای ستمگر اموی) دستخوش غارت و چپاول گشته است. [۲۰۸].

در این دعا امام علیه السلام، با صراحت، از مسأله امامت و رهبری امت، که اختصاص به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، و غصب شدن آن به دست حاکمان

اموی یاد می کند و بدین ترتیب مشروعیت حکومت بنی امیه را نفی می کند.

در بیان مسائل فقهی

بین امام علیه السلام و فردی، در یک مسأله ی فقهی، مشاجره افتاد. امام علیه السلام برای این که به او بفهماند نظرش مبتنی بر علم حقیقی است نه اجتهاد و استنباط، فرمود:

لو صرت الی منازلنا، لاریناک آثار جبرئیل فی رحالنا، ایکون احد اعلم بالسنه منا. [۲۰۹].

اگر به خانه های ما بیایی، آثار و نشانه های جبرئیل را در جای جای آن به تو می نمایانم. آیا عالم تر از ما به سنت، کسی هست؟

حضرت در بیانی دیگر، مجتهدانی را که در آن عصر با رأی خویش و قیاس و استحسان، به تفسیر و تبیین شریعت می پرداختند، تخطئه کرده و به صراحت، مردم را به سوی خویش فرامی خواند:

با عقل های ناقص، رأی های باطل و قیاس های فاسد، نمی توان دین خدا را شناخت و دریافت کردن آن جز با تسلیم، محال است. هر کس تسلیم ما شد، سالم گردید و هر کس به ما اقتدا کرد، هدایت شد و هر کس به قیاس و رأی عمل کرد، هلاک شد و هر کس در قلبش، نسبت به کلام و حکم ما خلجان و تردیدی دارد، به سبب المثنی و قرآن عظیم کافر شده است و خودش هم نمی داند. [۲۱۰].

[صفحه ۱۰۲]

امام علیه السلام با این بیان صریح، خود را تنها مرجع صالح برای تصدی حکومت و مرجعیت فقهی و علمی جامعه معرفی می کند و باطل و ناحق بودن حاکمان و فقیهان درباری را اعلام می دارد، هم چنان که وقتی زهری عالم معروف زمان، از امام علیه السلام در مورد اقسام روزه ی واجب سؤال کرد، امام علیه السلام با جواب مفصلی، به وی فهماند که او و دیگران

صلاحیت مرجعیت را ندارند. [۲۱۱].

با ارائه ی کرامات و خبر دادن از امور غیبی

یکی از روش های امامان معصوم علیهم السلام برای اثبات امامت خویش، انجام کارهای خارق العاده و خبر داده از آینده و امور ناپیدا بود. ایشان با این اقدام خود، اثبات می کردند که از جانب خدا به امامت منصوب شده اند و امامت و ولایت دیگران مشروع نیست. امام زین العابدین علیه السلام نیز در موارد زیادی از این روش بهره جست و به طور عملی ثابت کرد که ادعای امامتش درست و مورد رضای خداوند است. برای نمونه، چند مورد از این اقدام ها بیان می شود.

۱. چنین گزارش شده که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، محمد بن حنفیه مدعی امامت شد. امام سجاد علیه السلام برای رفع این نزاع، داوری حجر الاسود را به وی پیشنهاد کرد و محمد پذیرفت. وقتی محمد نتوانست برای امامت خویش، از حجر الاسود شهادت بگیرد، حضرت سجاد علیه السلام پیش آمد و بعد از دعا، خطاب به سنگ فرمود:

به حق آن که میثاق پیامبران، اوصیا و همه ی مردم را در تو به امانت گذاشت

می خواهم که به زبان عربی آشکار از وصی و امام بعد از حسین بن علی علیه السلام ما را خبر بدهی.

آن گاه سنگ چنان حرکتی کرد که نزدیک بود از جایش بیفتد. سپس با زبان عربی فصیح گفت:

پروردگارا! وصایت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام، با علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، فرزند فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. محمد با شنیدن این شهادت، در حالی که ولایت امام سجاد علیه السلام را پذیرفت، بازگشت. [۲۱۲].

[صفحه ۱۰۳]

۲. روزی در طواف و استلام حجر الاسود، مردی دست بر دست زنی گذاشت و

دو دست به هم چسبیدند. پزشکان و دیگران هر چه کوشیدند که آن دو دست را از هم جدا کنند نتوانستند و نظر به قطع دو دست دادند. در این هنگام که مردم اجتماع کرده بودند، امام سجاد علیه السلام وارد شد و دست شریف خویش را بر آن دو دست گذاشت و به برکت دست امام علیه السلام دو دست از هم جدا شدند. [۲۱۳].

۳. وقتی عبدالملک به حجاج نامه نوشت که از ریختن خون فرزندان عبدالمطلب دست بکشد، امام علیه السلام در همان ساعت در نامه ای، زمان دقیق نگارش نامه و آن چه عبدالملک در آن نوشته بود، به وی خبر داد. [۲۱۴].

حضرت با این غیب گویی به خلیفه نشان داد که او تنها کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله رابطه ی مستقیم دارد و میراث وحی در اختیار اوست؛ از این رو تنها او شایسته ی حکومت و ولایت است و امامت و رهبری غیر او باطل است.

[صفحه ۱۰۵]

امام سجاد علیه السلام و دفاع فرهنگی

اشاره

در عصر امامت امام زین العابدین علیه السلام جامعه ی اسلامی در یک بحران فکری و عقیدتی وحشتناک فرورفته بود. بی تردید، عوامل مختلفی در این بحران نقش داشتند که در این میان، چند عامل از همه مهم تر به نظر می رسد.

۱. فاصله گرفتن جامعه از مکتب اهل بیت علیهم السلام و محدودیت های سیاسی امامان علیهم السلام، به وسیله ی جلوگیری از گفتن و نوشتن حدیث؛ مگر حدیث های خاصی که خلفای قبل اجازه داده بودند.

۲. توطئه ی دستگاه های حکومتی در جهت دامن زدن به اختلاف های فکری و مشغول کردن مردم به مسائل غیر مهم و بهره برداری سیاسی از آن، که در نتیجه، فرصت تبیین و تحقیق در این مسائل از دست

می رفت.

۳. گسترش دامنه‌ی فتوحات، در پی آن، مسلمان شدن سریع و بدون برنامه‌ی قوم‌ها و ملت‌های گوناگون با فرهنگ‌های متفاوت.

امام سجاد علیه السلام برای نیل به هدف بزرگ الهی خود، که هدایت و رهبری جامعه اسلامی بود، در مقابل این انحراف‌ها سکوت اختیار نکرده و با توجه به شرایط و اوضاع حاکم بر جامعه، به دفاع فرهنگی از ارزش‌های اسلامی پرداختند. مهم‌ترین فعالیت‌های امام سجاد علیه السلام در این زمینه، به شرح زیر می‌باشد:

هشدار درباره‌ی عقاید غالیان

امام سجاد علیه السلام، هم بر جریان‌های منحرف فکری درون جامعه‌ی شیعه نظارت داشت و هم بر جریان‌های انحرافی دیگران. حضرت وقتی دید که بعضی از شیعیان گرفتار عقیده‌ی غلو شده‌اند و ممکن است امامان علیهم السلام را از شأن بندگی بالاتر برده و به الوهیت آن‌ها معتقد

[صفحه ۱۰۶]

شوند، هشدار داد و فرمود:

ان قوما من شیعتنا سیحبونا حتی یقولوا فینا ما قالت الیهود فی عزیر و ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم فلا هم منا و لا نحن منهم؛ [۲۱۵].

جمعی از شیعیان ما در حدی ما را دوست خواهند داشت که درباره‌ی ما چیزی که یهود درباره‌ی عزیر، و نصاری درباره‌ی عیسی بن مردم گفتند، خواهند گفت. (ما را فرزند خدا و شریک در الوهیت می‌شمارند) نه آنان از ما هستند و نه ما از آنانیم.

بنا بر نقل دیگر، گروهی به حضور امام رسیدند و ایشان را بیش از حد ستایش کردند. امام علیه السلام فرمود:

شما چه دروغ می‌گویید و بر خدا جرئت می‌ورزید! ما از صالحان قوم خود هستیم و همین که صالحان قوم شما شده شویم و باشیم، برایمان کافی است. [۲۱۶].

و به گروهی از شیعیان عراق فرمود:

احبونا حب الاسلام و لا ترفعونا فوق حدنا؛ [۲۱۷].

آن

طور که اسلام را دوست دارید، ما را نیز دوست داشته باشید و ما را از حد خودمان بالاتر نبرید.

مبارزه با جبر گرایی

از جریان های خطرناک در زمان امام سجاد علیه السلام رواج اعتقاد به جبر از طرف دستگاه حاکم بود. بنا به نقل مورخان، معاویه طلایه دار ترویج اعتقاد به جبر بود. [۲۱۸] از این رو، وقتی عایشه از او پرسید: چرا یزید را به جانشینی خویش برگزیدی، گفت:

«خلافت یزید قضا و حکم الهی است و بندگان خدا حق دخالت در آن را ندارند [۲۱۹].

[صفحه ۱۰۷]

امام سجاد علیه السلام با صراحت و قاطعیت این عقیده را رد کرد. چنان که وقتی عبید الله خطاب به ایشان علیه السلام گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟

حضرت در جواب او فرمود: «برادری داشتم به نام علی که مردم او را کشتند [۲۲۰].

هم چنین وقتی یزید کشته شدن امام حسین علیه السلام را مشیت و کار خدا معرفی کرد، حضرت فرمود:

«پدرم را مردم کشتند (نه خدا) [۲۲۱].

به روایت زهری، مردی از امام علیه السلام سؤال کرد: «آیا مصیبت ها تقدیر است یا پیامد اعمال؟» امام فرمودند:

«قدر و عمل به منزله ی روح و جسم هستند.»

سپس فرمود:

آگاه باشید که ظالم ترین مردم کسی است که ظلم ظالم را عدل تلقی کند و عدل هدایت یافته را ظلم بداند [۲۲۲].

حضرت با این پاسخ، اعتقاد به تقدیر محض و جبر را باطل بیان کرد.

مبارزه با شبهه

در عصر امامت امام سجاد علیه السلام توحید خالص، یعنی منزله دانستن خداوند از تشبیه به مخلوقات، به دست فراموشی سپرده شد و با بهره گیری از عالمان دین فروش، دنیا طلب، عقیده به تجسیم و تشبیه رواج یافت.

امام سجاد علیه السلام در مقابل این اعتقاد انحرافی نیز قاطعانه به مقابله پرداخت. چنان که وقتی شنید که گروهی ذات مقدس حق تعالی را به مخلوقات تشبیه کرده و

قائل به جسم برای خدا شده اند، ناراحت شده و نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و دست به دعا برداشت و در آن، بطلان این عقیده را نیز اعلام فرمود:

خدایا! قدرت تو آشکار شده، ولی سیمایت آشکار نشده و تو را

[صفحه ۱۰۸]

نشناختند و تشبیه کنندگان، تو را غیر آن چه سزاواری تصور کردند. ای خدا! من از کسانی که با تشبیه، در پی جستن تو بر آمدند، بیزارم. خدایا! هیچ چیز مثل تو نیست و آنان (عظمت) تو را درک نکرده اند... ای خدا! تو برتر از آن چه هستی که تشبیه کنندگان، به وسیله ی آن، تو را وصف می کنند. [۲۲۳].

احتجاج با متصوفه و زاهد نمایان

یکی از حکمت های سیره ی زهد گونه ی امام علیه السلام خط بطلان کشیدن بر روش زاهد نمایانی بود که از دنیا بریده بودند و در برابر مردم عصر خویش، هیچ گونه مسئولیتی احساس نمی کردند و فقط به عبادت و ریاضت می پرداختند. در حالی که در آن جامعه، انواع بدعت ها و ظلم ها رواج داشت و بر آنان لازم بود که با این عقاید به مقابله برخیزند.

حضرت علاوه بر این که با روش عملی خود، سیره و روش آنان را باطل اعلام کرد، به طور صریح در مقابل آنان ایستاد و در کلامی فرمود:

گروهی از این امت، بعد از این که از امامان دین و شجره ی نبوت جدا شدند، نحله ها و فرقه هایی شدند، گروهی خود را در اوهام رهبانیت گرفتار کردند... [۲۲۴].

هم چنین در سالی که مردم مکه و حاجیان، برای طلب باران، به گروهی از همین عابدان زاهد نما متوسل شدند و آنان دعا کردند ولی اجابت نشد، امام سجاد علیه السلام نزد آنان رفت

و بعد از آنکه تک تک آنان را مخاطب قرار داد، فرمود:

آیا در بین شما کسی نیست که خداوند رحمان او را دوست داشته باشد؟»

گفتند: «ای جوان! ما فقط وظیفه ی دعا داریم و اجابت از آن اوست.

امام علیه السلام فرمود:

از کعبه دور شوید! چه این که اگر یکی از شما محبوب خداوند رحمان بود، دعایش اجابت می شد.

[صفحه ۱۰۹]

سپس حضرت نزدیک کعبه رفت و به سجده افتاد و دعا کرد. هنوز دعایش تمام نشده بود که باران باریدن گرفت. [۲۲۵].

حضرت در بین این جمع با سخن خود به صراحت، مطرود بودن عقیده های آنان را از درگاه حق تعالی اعلام می دارد و با نشان دادن اجابت دعای خود، هر روشی جز روش امامان علیهم السلام را باطل معرفی می کند.

مبارزه با عالمان درباری

اشاره

حاکمان ستمگر اموی برای آن که بتوانند بر مسلمانان حکومت کنند، چاره ای جز جلب اعتقاد قلبی آنان نسبت به مشروعیت آن چه انجام می دادند، نداشتند؛ زیرا هنوز مدت زیادی از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نگذشته بود و ایمان قلبی مردم به اسلام، به قوت خود باقی بود. از این رو اگر عدم شایستگی حاکمان بنی امیه در مقام جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان به اثبات می رسید، بی تردید در برابر حکومت موضع می گرفتند.

در جامعه ی اسلامی آن روزگار، افراد زیادی بودند که دستگاه خلافت را اسلامی می پنداشتند و این به خاطر اقدامات زیاد دستگاه اموی، برای مشروع جلوه دادن حاکمیت خویش بود. یکی از این اقدامات، جذب محدثان و عالمان دینی به دربار بود تا حدیث هایی را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله یا صحابه ی بزرگ آن حضرت به نفع خویش جعل کنند

تا بدین وسیله، زمینه‌ی فکری پذیرش حکومت آنان را در جامعه آماده سازند.

محمد بن مسلم زهری (۵۸ - ۱۲۴ ه.ق.) یکی از عالمان درباری بود که حاکمان جبار بنی امیه از وجود و موقعیت دینی او بهره بردند. او خود را کاملاً در اختیار دربار اموی قرار داد و به نفع آنان کتاب نوشت و حدیث جعل کرد [۲۲۶] و از این طریق، به اهداف شوم آنان کمک کرد.

برخورد حضرت با زهری

امام سجاد علیه السلام که خطر این رهبران ناشایست فکر و فرهنگ در جامعه‌ی عصر خویش،

[صفحه ۱۱۰]

یعنی محدثان، قاریان، مفسران و قضات درباری را جدی می‌دید، مبارزه‌ای شدید را بر ضد آنان آغاز کرد.

حضرت ابتدا با برخوردهای نصیحتگرانه، بنا داشت زهری را از این کار ناشایست بازدارد. لذا به طور غیر مستقیم به او فهماند که دنیا طلبی، ریشه‌ی همه‌ی گناهان و ستم‌ها است و هیچ چیز نزد خدا بعد از توحید و ایمان به نبوت، مثل بغض دنیا نیست و توضیح داد که دنیا خواهی، شعبه‌های فراوان دارد؛ از جمله: کبر، حسد، عشق به زنان، حب ریاست، راحت طلبی، بزرگی خواهی، دوست داشتن ثروت و... [۲۲۷].

این‌ها نقاط ضعف زهری بود و حکومت هم با انگشت گذاردن بر همین نقاط ضعف، او را به خدمت گرفته بود.

هم‌چنین در یک روز که زهری همراه امام علیه السلام بود، حضرت دست به دعا و مناجات برداشت و ضمن آن به وی فهماند:

ای نفس! تا کی به دنیا دل می‌بندی و تکیه‌ات را آبادانی آن قرار می‌دهی؟ آیا از نیاکانت عبرت نمی‌گیری [۲۲۸].

امام علیه السلام با این اندرزها، سعی داشت او را به خطاهایش متوجه کند و به راه حق

بازگرداند. سرانجام حضرت در نامه ای تند او را به شدت توبیخ کرد و راه و روشش را نکوهش نموده، نوشت:

«خدا ما و تو را از فتنه ها ننگه دارد و بر تو نسبت به آتش جهنم ترحم کند، چه این که در حالتی به سر می بری که بر هر کس که این حالت تو را بداند، شایسته است بر تو رحم آورد...»

ببین که فردا در پیش خدا چه وضعی خواهی داشت، وقتی از تو در مورد نعمت هایش بپرسد که چگونه آن ها را رعایت کردی و حجت هایش، که چگونه آن ها را ادا نمودی، مبنی دار که خدا عذرهای تو را می پذیرد و بر تقصیر و کوتاهی تو راضی است. دور است! دور است! این چنین نیست! خداوند در کتابش از عالمان عهد گرفته که: «حجت ها را برای مردم

[صفحه ۱۱۱]

آشکارا بیان کنند و آن ها را کتمان نکنند. [۲۲۹].

بدان کم ترین چیزی که کتمان کرده و سبک ترین باری که برداشته ای، این است که وحشت ستمگران را به انس تبدیل کرده ای و با نزدیک شدن به آنان و اجابت دعوتشان، هرگاه خواستند، راه ستمگری را برایشان هموار کرده ای. چه قدر می ترسم که فردا قرین گناهت گردی و هم نشین خائنان شوی و از آن چه به خاطر کمک بر ظلم ظالمان گرفته ای و اموالی که به ناحق از عطایای آنان کسب کرده ای، سؤال شوی.

چیزهایی که حق تو نبود، وقتی به تو دادند، گرفتی. به کسی نزدیک شدی که نه حقی را به صاحبش بازگرداند و نه باطلی را رد کرد. تو دوستدار دشمن خدا شدی. آیا چنین نبود که آنان با نزدیک کردن تو به خودشان، تو را قطب آسیاب ظلم، پلی

برای عبور به سوی کارهای خلاف و پله ای برای رسیدن به گمراهیشان ساختند. تو به سوی گمراهی آنان دعوت می کردی و رونده ی راه آنان بودی. به وسیله ی تو، عالمان را در نظر مردم، مورد شک قرار دادند و با وجهه ی تو، به سوی خویش جذب نمودند. نزدیک ترین وزرای آنان و قوی ترین یارانشان به قدری که تو افساد آنان را در چشم مردم اصلاح جلوه دادی، توانستند برایشان مفید باشد. تو بر فساد کاری های آنان سرپوش می نهی و پای خاص و عام را به دربارشان می گشایی.

چه ناچیز است آن چه به تو می دهند در برابر آن چه از تو می گیرند! و چه بی ارزش است آن چه برای تو آباد می کنند در برابر آن چه ویران می کنند! پس به حال خود بیندیش که دیگری به حال تو نیندیشد. و به حساب خود برس که از تو سؤال خواهند کرد.

... اینک (اگر خواهی از این بدبختی نجات یابی) از هر چه (مال و مقام) داری، روی گردان تا به شایستگان پیوندی... ما شکایت غم و غصه خویش و آن چه را که در تو می بینیم، به خدا می بریم و مصیبت هایی را

[صفحه ۱۱۲]

که از تو به ما رسیده، به حساب خدا می گذاریم...

بسیار بیمناکم که تو از آن گروهی باشی که خدای متعال درباره ی آنان فرموده: «نماز را ضایع کردند، به دنبال شهوت ها رفتند، و به زودی به (کیفر) گمراهی خود می رسند [۲۳۰] خدا بار قرآن را به دوش تو نهاده و علم آن را به تو سپرده، اما تو تباهاش کرده ای، شکر خدایی را که ما را از آن بلاهایی که تو را بدان گرفتار کرده، در امان داشت.

امام سجاد و حسن بصری

حسن بصری در منی مشغول موعظه ی مردم بود. در همان حال، امام سجاد علیه السلام از آن جا عبور کرد و به وی فرمود: آیا از این وضعی که هم اکنون داری، بین خود و خدای خود راضی هستی که اگر در همین حال، مرگت فرا رسد، هیچ نگران نباشی؟

حسن بصری گفت: نه، راضی نیستم.

حضرت فرمود:

آیا به خود حدیث نفس می کنی تا تغییر وضع دهی و از این وضعی که راضی نیستی بیرون آیی و در حالی که از آن راضی هستی، وارد شوی؟

حسن چند لحظه ای سرش را پایین انداخت، سپس گفت: من آن را خلاف واقع عرض کردم!

پس انتظار می کشی بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری که با او سابقه ی رفاقت داری، بیاید؟

- نه چنین انتظاری ندارم.

- پس انتظار داری به جایی غیر از این دنیا، که در آن هستی، وارد شوی تا در آن جا وظایفت را انجام دهی؟

[صفحه ۱۱۳]

- نه جایی غیر از دنیا برای عمل سراغ ندارم.

- آیا کسی را سراغ داری که ذره ای عقل داشته باشد و در عین حال، در این دنیا از خودش راضی باشد؟

تو که گویی به پیامبری جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله امید نبسته ای و جایی غیر از همین دنیا، که در آن هستی، سراغ نداری که بتوانی عملی انجام دهی و از این حالی که در آن هستی، راضی نیستی، پس چرا به جای آن که خود را نصیحت کنی، مردم را پند می دهی؟

چون حضرت از پیش حسن بصری رفت، حسن پرسید: این آقا که بود؟

گفتند: او علی بن الحسین علیه السلام بود.

حسن گفت: او از خانواده ی علم و

دانش است. پس از آن زمان، دیگر حسن بصری مردم را موعظه نکرد. [۲۳۲].

[صفحه ۱۱۵]

امام سجاد علیه السلام و احیای فقه شیعه

اشاره

از عصر امام سجاد علیه السلام شرایط جامعه ی اسلامی از نظر سیاسی و فرهنگی به تدریج تغییر کرد؛ زیرا با وقوع حادثه ی خونبار کربلا، جامعه ی شیعه دچار ضعف و از هم پاشیدگی شدیدی شد و احتمال سقوط و انقراض همیشگی آن بعید به نظر نمی رسید؛ به ویژه این که در آن دوران، آن چه از جامعه ی ضعیف شیعه بر جای مانده بود، دچار انشعاب و تفرقه و در نتیجه، نوعی انحراف و سردرگمی شده بود؛ چنان که گروهی معتقد به امامت عموی حضرت، یعنی محمد حنفیه شده بودند.

محل سکونت امام سجاد علیه السلام یعنی شهر مدینه گرچه «دار السنه» نام گرفته بود [۲۳۳] و مردم آن، زمانی میزبان پیامبر صلی الله علیه و آله و مهاجران بودند، اما در این زمان، مردم بیش تر متأثر از ارزش های خلافت بودند تا امامان شیعه علیهم السلام و مخصوصاً بعد از فاجعه ی حره، چنان حقارتی بر مردم آن سامان تحمیل شد که مجبور شدند به عنوان برده یزید، با مسلم بن عقبه، فرمانده نظامی یزید، بیعت کنند.

بنابراین، شرایط مناسبی وجود نداشت تا امام سجاد علیه السلام بتواند در کمال آزادی، به تعلیم و تربیت شاگردان خود و نشر احکام و معارف دینی پردازد. هر چند بنا بر بعضی روایات (چنان که گذشت) حضرت با مردم و فقهای ساکن مدینه آمد و رفت داشته است.

هم چنین نقل شده است: که علی بن الحسین علیه السلام هفته ای یک بار در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می نشست و به موعظه ی مردم و دعوت آنان به زهد و تقوا و

ترغیب به آخرت می پرداخت. [۲۳۴].

با وجود همه ی تنگناهای سیاسی و زیر نظر گرفتن اعمال و رفتار امام علیه السلام به وسیله ی

[صفحه ۱۱۶]

دستگاه بنی امیه، حضرت فعالیتش را آغاز می کند و نهضت فکری را که جد بزرگوارش، امام علی بن ابی طالب علیه السلام در پیش گرفته بود، دوباره جان می بخشد. حضرت ابتدا با اتکا به احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که از طریق امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام از آن حضرت نقل می شد، (که بعدها همین احادیث به انضمام احادیث نقل شده از دیگر ائمه ی شیعه، سنت راستین و قابل اطمینان پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر شیعه تلقی شد) روش و سیره ی فقه شیعه را مشخص فرموده و فقه شیعی را پی ریزی کرد و با ترویج و اشاعه ی تفکر شیعی، آن را از انهدام و انحراف و چند دستگی نجات داد و حیاتی نو بخشید.

علی رغم تلاش های مداوم امام علیه السلام که ابتدا باعث تقویت شیعه گردید، مدینه به علت کج اندیشی ها و انحرافات که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بنا نهاده شده بود و به صورت محیطی بدبین و بی اعتنا به خط و اندیشه و بینش شیعه بار آمده بود، جای مناسبی برای شیعه نبود؛ چنان که امام علیه السلام خود می فرماید: «تعداد محبان واقعی ما در مکه و مدینه، به بیست نفر نمی رسد [۲۳۵].»

در شهر مدینه، در کنار امام علیه السلام، فقهای بی نیز حضور داشتند که هفت نفر از آن ها به «فقهای سبعة» معروف می باشند و اسامی آن ها عبارت است از: عروه بن زبیر؛ سعید بن مسیب؛ قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ ابوبکر

بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام؛ سلیمان بن یسار؛ عبیدالله بن عتبہ بن مسعود و خارجه بن زید. [۲۳۶].

اما به تصدیق معاصران آن حضرت، امام علیه السلام از نظر زهد، ورع، تقوا، کمالات معنوی، دانش و آشنایی به مبانی قرآن و سنت نبوی، از همه ی معاصران خود برتر و والاتر بود. از این رو در بین علما و فقهای مدینه، حضرت از احترام و مقام خاصی برخوردار بود.

چنان که سعید بن مسیب می گوید: «اصحاب امام علیه السلام و قاریان مدینه، برای مناسک حج خارج نمی شدند، مگر آن که علی بن الحسین علیه السلام عازم می گردید و چون حضرت آهنگ خروج می کرد، حدود هزار قاری از مدینه خارج می شدند [۲۳۷].»

همان طور که در فصل اول بیان کردیم، جهل و بی خبری از معارف و احکام دین، چنان

[صفحه ۱۱۷]

در جامعه ی اسلامی عصر امام سجاد علیه السلام رسوخ کرده بود که مسلمانان حتی با مسائل و احکام کلی اسلام هم نا آشنا بودند و تنها نشانه ی مسلمان بودن مردم، مسأله قبله بود و اگر کسی از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله بر این مردم وارد می شد، هیچ چیز آن ها را به رسمیت نمی شناخت. با توجه به این شرایط، امام سجاد علیه السلام چاره ای جز تعلیم شرع رسول الله صلی الله علیه و آله و فقه امیرالمؤمنین علیه السلام نداشت. لذا به بیان مسائل کلی فقه پرداخت و زمینه و بستر مناسب برای بیان جزئیات و تفصیل احکام فقهی در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام را فراهم آورد. بنابراین، موعظه یا حدیث گفتن امام زین العابدین علیه السلام چیزی جز نقل روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا حضرت علی علیه السلام

نبود که حضرت آن ها را از پدران خود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کرد. امام سجاد علیه السلام در شرایطی زندگی می کرد که مجبور بود شرایط تقیه را رعایت کرده و یاران خود را نیز بدان توصیه نماید. از میان فقهای سبعه، که در مدینه زندگی می کردند، دو تن از شیعیان دست اندر کار فتوا بودند؛ یکی قاسم بن محمد بن ابی بکر که از حواریون امام سجاد علیه السلام به شمار می رفت و دیگری سعید بن مسیب که طبق نقل کشی، دست پرورده ی حضرت علی علیه السلام بود [۲۳۸] این دو در ظاهر، طبق رأی اهل سنت، فتوا می دادند. بدین علت، معروف است که تقیه تا قبل از عصر امام صادق علیه السلام، راه و رسم دینداری و مورد استفاده ی شیعیان بوده است. [۲۳۹].

بنابر قول مشهور، امام سجاد علیه السلام در سال ۹۴ یا ۹۵ هجری به شهادت رسیده است و در این زمان، هنوز فرمان نگارش حدیث، به دست خلفای بنی امیه صادر نشده بود. از این رو شرایط ثبت و نگارش آثار حضرت وجود نداشت.

با این همه، شیخ مفید (ره) در ترجمه ی آن حضرت می نویسد: «فقهای عامه، روایات زیادی از آن حضرت نقل کرده اند و مطالب مشهوری از موعظه، دعا، فضایل قرآن، حلال و حرام، جنگ ها و دانش روز، از ایشان حفظ شده است که مجال ذکر آن نیست [۲۴۰].»

و مسعودی می نویسد: «فاقام مع امیرالمؤمنین علیه السلام سنتین و شهورا و روی عنه احادیث کثیره [۲۴۱].»

حضرت دو سال و چند ماه از زندگی جد بزرگوارش، امیر المؤمنین علیه السلام را درک کرد و

[صفحه ۱۱۸]

از ایشان روایات زیادی نقل کرده است. اما با وجود این، در مقایسه با

روایات نقل شده از دیگر معصومان علیهم السلام در کتب روایی شیعه آثار چندانی از امام چهارم علیه السلام وجود ندارد. از این رو، روایات فقهی امام چهارم علیه السلام نیز مانند پدر بزرگوارش، امام حسین علیه السلام محدود است.

یکی از آثار فقهی ارزشمند امام سجاد علیه السلام روایات ایشان در بسیاری از مباحث فقهی است به نقل از پسر بزرگوارشان، زید بن علی که به مسند زید [۲۴۲] شهرت دارد. البته برخی از این روایات، در منابع حدیثی شیعه وجود ندارد و مطابق با فتوای اهل سنت است.

علاوه بر این، روایات فقهی امام علیه السلام را می توان در مآخذ و کتاب های حدیثی و تاریخی شیعه جستجو کرد. در این جا برخی از این روایات، که در موضوعات و مسائل مختلف فقهی از امام علیه السلام وارد شده است، بیان می شود:

نمونه هایی از روایات فقهی امام

بیان اقسام روزه

زهری از فقهای معاصر حضرت گوید:

«من و اصحابم بر این مطلب متفق بودیم که روزه ی واجب، فقط روزه ی ماه رمضان است. وقتی بر علی بن الحسین علیه السلام وارد شدیم و در این باره سؤال کردیم، در جواب، چهل فرض برای روزه برشمرد که ده فرض آن واجب، ده فرض آن حرام، چهارده وجه آن اختیاری و سه وجه آن محتاج به اذن بود. به اضافه ی روزه ی تأدیب، روزه ی اباحه و روزه ی سفر و مرض که آن ها را به تفصیل و با شواهد قرآنی توضیح داد. [۲۴۳].»

حل مشکل فقهی زهری

زهری غلام خود را به اتهام دزدی اموالش تهدید کرده و او را تنبیه بدنی کرد و غلام در اثر این تنبیه مرد، در حالی که زهری قصد کشتن وی را نداشت. زهری که ترسیده بود، به مدینه آمد و حکم این عمل را از برخی فقهای مشهور مدینه پرسید و همگی گفتند: توبه ی

[صفحه ۱۱۹]

تو پذیرفته نیست. او خدمت حضرت سجاد علیه السلام رسید و حضرت فرمود: «گناه تو توبه دارد. دو ماه پی در پی روزه بگیر. بنده ی مؤمنی را آزاد کن و شصت مستمند را طعام بده [۲۴۴].»

و در روایت ابن سعد است که فرمود: «دیه ی او را برای کسانش بفرست.»

زنده نگه داشتن و حفظ سنت پیامبر درباره ی اذان

امام سجاد علیه السلام هر وقت اذان می گفت، بعد از «حی علی الفلاح»، بلافاصله «حی علی خیر العمل» (که اهل سنت آن را

ترک کرده بودند) می گفت و می فرمود:

«هو الاذان الاول» [۲۴۵]، تا مسلمانان را آگاهی دهد که دیگران با حذف این جمله، اذان را تحریف کرده اند..»

کفر مانع ارث است

زهری از امام سجاده علیه السلام نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم» [۲۴۶].

مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی برد.

تحریم نکاح محارم جز در مورد فرزندان آدم

مردی از قریش به امام سجاده علیه السلام گفت: «ازدواج هاییل و قایل با خواهرانشان، کاری است که امروزه مجوسیان آن را انجام می دهند.» حضرت فرمودند: «مجوسیان بعد از تحریم خدا، آن را انجام می دهند.»

سپس فرمود: «این حکم را انکار نکن. این سنتی است که اتفاق افتاده است. آیا خدا همسر آدم را از وی نیافرید سپس او را برای آدم حلال کرد؟ این حکم، سنتی است از سنت های خدا که خدا آن را بعد حرام کرد.» [۲۴۷].

[صفحه ۱۲۰]

حکم نیبذ

از امام سجاده علیه السلام درباره ی حکم نیبذ سؤال شد. حضرت فرمود: «قومی می نوشند و قومی صالح، آن را حرام می دانند. بنابراین، شهادت و ایمان کسانی که با آن، شهوات خویش را ترک می کنند، به پذیرفتن سزاوارتر است از شهادت آن گروهی که شهوات، ایشان را به شهادت و اقرار به اسلام و ایمان واداشت [۲۴۸].»

نقش نیت در عمل

قال علی بن الحسین علیه السلام: «لا عمل الابنیه» [۲۴۹].

امام علی بن الحسین می فرماید: «هیچ عملی جز به نیت صحیح نیست.»

عدم جواز تکفیر در نماز

امام سجاده علیه السلام می فرماید:

«نهادن یکی از دست ها بر روی دست دیگر، در هنگام نماز، خود یک کاری است، در صورتی که در حال نماز هیچ کار

دیگری درست نیست.» [۲۵۰].

امر کردن کودکان به نماز خواندن

حسین بن علی بن الحسین علیه السلام گوید: «پدرم علی بن الحسین علیه السلام بر من و جعفر (امام صادق علیه السلام) وارد شد در حالی که ما بازی می کردیم. پدرم به محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) فرمود: جعفر چند سال داری؟ محمد بن علی فرمود: هفت سال. حضرت فرمود: «او را به نماز امر کنید [۲۵۱].»

[صفحه ۱۲۱]

جواز جهر به «بسمله»

مسأله جهر به بسمله از دیدگاه شیعه، نه تنها یک مسأله ی فقهی است، بلکه از روایات پیشوایان معصوم استفاده می شود که این مسأله به تدریج رنگ سیاسی نیز به خود گرفته است و این به خاطر آن بوده که حاکمان وقت، نوعاً طرفدار اخفات «بسمله» بوده اند و در مقابل، امامان علیهم السلام با آنان مخالفت می ورزیده اند. چنان که امام علی علیه السلام در حضور جمعی، یکی از احکام تحریف شده را جهر به «بسمله» معرفی می کند. همچنین امام رضا علیه السلام در توصیه ای به مأمون عباسی می فرماید: جهر به بسمله در همه ی نمازها سنت است. امام عسکری علیه السلام نیز آن را یکی از نشانه های پنج گانه ی مؤمن شمرده است. فشار و اصرار بر اخفات به بسمله، از سوی بعضی از حاکمان، گاهی به قدری شدید بوده است که امامان علیه السلام در این مورد «اخفات بسمله از روی تقیه» را تجویز کرده اند. در این زمینه ر.ک: بحث هایی از فقه تطبیقی؛ مهدی پیشوایی و حسین گودرزی، ص ۵۹ - ۵۷.

امام علی بن الحسین علیه السلام به ابو حمزه ی ثمالی فرمود: «ای ثمالی! هر گاه نماز به پا داشته شود، شیطان نزد یار موکل بر امام می آید و از او سؤال می کند: رفیقت خدا را به یاد آورد؟ اگر گوید: آری، برمی گردد و اگر گوید: خیر، بی درنگ بر

دوش وی سوار می شود و به جای او بر مردم امامت می کند تا از حالت نماز بر گردند.

ابوحزمه پرسید: فدایت شوم، مگر اینان در نماز، قرآن نمی خوانند که شیطان بر آن ها امامت می کند؟

حضرت فرمود: قرآن می خوانند. لکن منظور این نیست که تو می گویی. منظور از یاد خدا کردن، بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» است و مراد از یار امام، همان فرشته ای است که موکل بر اوست [۲۵۲].

این حدیث شریف، ردی است بر کسانی که بلند گفتن «بسم الله» را در نماز، جایز نمی دانند.

شرط جواز خرید کنیز آوازه خوان

شخصی از امام سجاده علیه السلام درباره ی حکم خرید کنیز آوازه خوان سؤال کرد.

حضرت فرمود: «اگر چنین کنیزی، با خواندن قرآن، پارسایی و فضایی که غنا نباشد، تو را به یاد بهشت اندازد، مانعی ندارد، اما غنا روا نیست [۲۵۳].»

[صفحه ۱۲۲]

حد زنا با خواهر

حضرت درباره ی حد کسی که با خواهرش زنا کرده، می فرمایند: «به شدت با شمشیر زده می شود، به هر جا که ضربت رسید. اگر زنده ماند، حبس ابد می شود تا این که بمیرد.» [۲۵۴].

استحباب زیاد نماز خواندن در مسجد کوفه

ابوحزمه ثمالی می گوید، «امام سجاده علیه السلام از مدینه به مسجد کوفه آمد و چهار رکعت نماز خواند و سپس بر مرکب خود سوار شد و راه خود را گرفت و رفت [۲۵۵].»

دیه ی سقط جنین

سعید بن مسیب می گوید: از امام سجاده علیه السلام سؤال کردم: «مردی زنی را زده و در اثر این عمل، آن زن بچه اش را سقط کرده است، حکم آن چیست؟»

حضرت فرمود: «اگر نطفه بود، یعنی چهل روز در رحم قرار گرفته باشد، باید بیست دینار دهد و اگر علقه بود، یعنی هشتاد روز در رحم مستقر شده باشد، چهل دینار باید پردازد و اگر مضغه بود، یعنی چهار ماه در رحم وجود داشته باشد، شصت دینار دهد و اگر انسان کاملی باشد که دارای گوشت و استخوان بوده و روح در آن دمیده باشد، باید دیه کامل دهد [۲۵۶].»

کیفیت نماز مریض

امام سجاده علیه السلام به سند خود، از پدر بزرگوارش از جدش امام علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مريض در حال ایستاده نماز می خواند و اگر نتوانست، نشسته به جا می آورد و اگر بر سجده قادر نبود، اشاره کند و سجده اش را با اشاره ی پایین تر از رکوعش انجام دهد و اگر نشسته نتواند نماز خواند، به پهلو ی راست رو به قبله بخوابد و اگر نتوانست، به پشت بخوابد و پاهایش را به سمت قبله دراز کند. [۲۵۷].

[صفحه ۱۲۳]

استحباب کسب در وطن

علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: «از جمله ی خوشبختی مرد آن است که محل کسب و تجارتش، در شهر خودش باشد و شرکایش افرادی صالح باشند و دارای فرزندی باشد که او را یاری دهد [۲۵۸].

این روایات، نمونه ای از احادیث فقهی امام سجاده علیه السلام بود که در کتاب های مختلف وارد شده است. [۲۵۹] با تأمل در این احادیث، به تنوع موضوعاتی که امام علیه السلام حکم آن ها را بیان فرموده است، می توان پی برد و احاطه ی علمی و فقهی ایشان را به روشنی ملاحظه کرد. همچنان که این مقام و موقعیت علمی و فقهی حضرت، از نظر علما و فقهای معاصر حضرت مخفی نمانده است و آنان هم به این موضوع اعتراف صریح کرده اند.

چنان که زهری می گوید: «کسی را فقیه تر از علی بن الحسین ندیدم.» [۲۶۰].

یحیی بن سعید می گوید: «هیچ قرشی را برتر از علی بن الحسین ندیدم [۲۶۱].

و شافعی می نویسد: «علی بن الحسین فقیه ترین مردم مدینه است [۲۶۲].

امام سجاده علیه السلام از بیان و تعلیم احکام دین به جامعه ی عصر خویش لحظه ای فروگذار نکرد و حتی در دوره ی کوتاهی که خارج از مدینه

زندگی می کرد، عمه ی بزرگوارشان حضرت زینب علیهاالسلام بنابر وصیت امام حسین علیه السلام این مسئولیت بزرگ را بر عهده داشت و

[صفحه ۱۲۴]

شیعیان برای پاسخ به مشکلات علمی شان، از جمله مسائل فقهی، به ایشان مراجعه می کردند. از این رو، آن چه از دانش های امام سجاد علیه السلام صادر می شد، به خاطر آن که حاکمان جور، به فعالیت های علمی امام علیه السلام پی نبرند، به حضرت زینب علیهاالسلام نسبت داده می شد. [۲۶۳].

[صفحه ۱۲۵]

نقش امام سجاد علیه السلام در تداوم نهضت حسینی

اشاره

چنان که گفته شد، دوران امامت امام سجاد علیه السلام را می توان به سه مرحله تقسیم کرد: مرحله ی اول، دوره ی کوتاه اسارت بود، که از عصر عاشورا تا بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه ادامه داشت. در این دوره ی امام سجاد علیه السلام رسالت بزرگ خود را، که افشای چهره پلید امویان و جنایات هولناکشان در حق پدر بزرگوارش، امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش بود، با ایراد خطبه های روشنگرانه در کنار عمه اش حضرت زینب علیهاالسلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام به انجام رساند. در دو دوره ی بعدی، با زنده نگه داشتن یاد و خاطره ی این واقعه ی جانگداز، به آن عمق بیش تری بخشید. حال به توضیح و تحلیل هر یک از این دو حرکت مهم، می پردازیم.

ایراد خطبه های روشنگرانه و افشاگرانه

اشاره

امام سجاد علیه السلام به همراه دیگر اهل بیت علیهم السلام به منظور ابلاغ پیام عاشورا، چهره ی ظالمانه ی دستگاه اموی را، با سلاح بیان و با ایراد خطبه های آتشین، افشا کردند. در این جا مناسب است به حوادث و خطبه های امام سجاد علیه السلام در سه شهر کوفه، شام و مدینه اشاره ای بشود.

اهل بیت در کوفه

شهر کوفه، اولین جایی بود که امام سجاد و دیگر اهل بیت علیهم السلام در آن جا باید ادای تکلیف می کردند. این در حالی بود که ابن زیاد برای این که پیروزی خود را به شکل کامل به رخ کوفیان بکشد، دستور داد سرهای شهدا را پیشاپیش کاروان اسرا حرکت دهند و در کوچه و محله های کوفه بچرخانند [۲۶۴] وضعیت اسرای اهل بیت علیهم السلام چنان رقت آور و اندوهبار

بود که زنان کوفه را به گریه و ناله واداشت. امام سجاد علیه السلام که نظاره گر شیون و زاری آنان بود با تعجب فرمود:

«تنوحون و تبكون من اجلنا فمن ذا الذی قتلنا [۲۶۵].»

شما که برای ما نوحه سرایی و زاری می کنید! پس چه کسی عزیزان ما را کشته است؟

حضرت زینب علیها السلام چون شرایط را برای رساندن پیام شهدا و برملا نمودن چهره ی ستم امویان مناسب دید، آغاز به سخن کرد و خطبه ای چنان پرشور ایراد کرد که همه ی حاضران مبهوت شده و بی اختیار گریستند.

فاطمه ی صغری، دختر امام حسین علیه السلام نیز طی سخنانی به شرح مظلومیت جد و پدرش و بی وفایی کوفیان پرداخت و آن چنان حق کلام را ادا کرد که فریاد برآوردند:

«ای دختر پاکان! بس کن که به راستی دلهای ما را آتش زدی و حنجره های ما را به ناله آوردی و جان های ما را سوزاندی [۲۶۶].»

خطبه ی امام سجاد

احتمال دارد این خطبه، هنگام بازگشت اهل بیت علیهم السلام از شام، در کوفه ایراد شده باشد؛ چرا که از یک سو هنگام رفتن به شام نه وقت کافی و نه آزادی چندانی وجود داشت که امام علیه السلام چنین سخنان طولانی ایراد کند و از سوی دیگر، ابو منصور طبرسی در آغاز

خطبه می نویسد: «احتجاج علی بن الحسین علیه السلام علی اهل الکوفه حین خرج من الفسطاط... (الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۵) و روشن است که هنگام رفتن به شام، اهل بیت علیهم السلام خیمه ای نداشته اند که امام از آن بیرون آید؛ در این زمینه، ر.ک: پیشوایی، مهدی سیره ی پیشوایان، ص ۲۰۹ - ۲۰۷.

امام زین العابدین علیه السلام نیز که مردم را آماده یافت به جمعیت، که بلند بلند گریه می کردند، اشاره کرد تا ساکت شوند. سپس به پا خاست و پس از حمد پروردگار و ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مردم! آن که مرا می شناسد که شناخته است. آن که نمی شناسد خود را بدو می شناسانم. من علی فرزند حسین بن علی بن ابی طالب هستم. من پسر کسی هستم که حرمتش شکسته شد، اموالش ربوده شد و داراییش

[صفحه ۱۲۷]

به غارت رفت و عیالش اسیر گردید. من پسر کسی هستم که در کنار نهر فراتش، بدون پیشینه ی کینه و دشمنی، سر بریدند. من فرزند کسی هستم که او را با شکنجه کشتند و همین فخر، او را بس است.

مردم! شما را به خدا سوگند، مگر شما نبودید که به پدرم نامه نوشتید؛ اما به او نیرنگ زدید؟ با او پیمان بستید و بیعت نمودید؛ ولی به جنگ با او برخاستید؟ مرگ بر شما، با این کرداری که از پیش برای خویش فرستادید! و ننگ بر این اندیشه ی شما! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما بگوید: «اهل بیت مرا کشتید و حرمت مرا درهم شکستید! شما از امت من نیستید»، به چه رویی بدو خواهید نگریست؟

ناگهان از هر سو بانگ برخاست. مردم به یکدیگر می گفتند: «تباه

شدید و نمی دانید.» سپس حضرت فرمود:

خدا رحمت کند کسی که پند مرا بپذیرد و وصیتم را درباره ی خدا و پیامبرش و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله پاس دارد، که به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما الگوی نیکویی است. همگان گفتند: «ای فرزند رسول خدا! همه ما سختت را پذیرا و فرمان تو را می بریم و پیمان می بندیم که شما را رها نکرده و به دیگران دل نبندیم.»

پس هر فرمانی داری بفرما که ما با هر که تو با او، در جنگی، در جنگیم، و با هر کس که آشتی باشی ما نیز با او آشتی خواهیم بود. ما یزید را دستگیر کرده و از ستمگران به شما و ما، بیزاری می جوئیم.

امام سجاد علیه السلام از سخنان بی محتوا و نفاق آمیز آنان به خشم آمد و بانگ زد:

هرگز، هرگز، ای بی وفایان و نیرنگ بازان! به خواسته ی دل خویش نخواهید رسید. می خواهید با من همان کنید که پیش از این با پدرانم کردید؟ به خدای شتران راهوار، هنوز زخم دل بهبود نیافته است... تنها درخواست من از شما این است که نه با ما باشید و نه علیه ما [۲۶۷].

امام سجاد علیه السلام در این خطابه ی کوتاه و روشنگر، حادثه ی کربلا را از دو بعد مورد بررسی

[صفحه ۱۲۸]

و تجزیه و تحلیل قرار داد؛ از یک سو، درنده خویی ها و جنایات ضد انسانی یزید و مزدوران او را برملا کرد و آنان را قاتل، غارتگر، شکننده ی حرمت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و اسیر کننده ی خاندان وی معرفی کرد و کوفیان را افرادی حيله گر، پیمان شکن و شریک جرم یزید قلمداد

کرده و به عواقب وخیمی که در انتظارشان است، آگاهی داد.

و از سوی دیگر، امام حسین علیه السلام و خاندانش را اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی فرمود و شهادت آن حضرت و یارانش را به عنوان بزرگ ترین افتخار خویش مطرح کرد. بدین ترتیب با بیان چهره ی اصلی این نهضت، از این که دستگاه تبلیغاتی یزید، حوادث را به نفع خود جلوه دهد و آن را جعل و تحریف کند، جلوگیری کرد.

در کاخ پسر زیاد

پسر زیاد، پس از آن که در برخورد با حضرت زینب علیها السلام با شکست مواجه شد، از شدت خشم، تصمیم گرفت ایشان را به قتل برساند. اما عمرو بن حرث مانع شد. [۲۶۸]، روی سخن را به یادگار امام حسین علیه السلام امام سجاد علیه السلام برگردانید تا شاید در گفتگو با وی شکست خود را جبران نماید. از این رو پرسید: «تو کیستی؟»

- «علی بن الحسین»

- مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟

امام علیه السلام فرمود: «برادری داشتم به نام «علی» که مردم او را کشتند.»

- بلکه خدا او را کشت.

امام علیه السلام در پاسخش این آیه را خواند:

«الله يتوفى الانفس حين موتها و التي لم تمت في منامها [۲۶۹].»

«خداوند به هنگام مرگ، ارواح را می گیرد و و آن که هنوز مرگش فرا نرسیده است، روحش را در حال خواب می گیرد.»

منظور امام علیه السلام آن است که: درست است که خدا در پایان زندگی، جان مردم را می گیرد ولی این مردم کوفه بودند که خاندان او را به شهادت رساندند.

[صفحه ۱۲۹]

پسر مرجانه از پاسخ امام علیه السلام بیشتر خشمگین شد و فریاد برآورد: «آن قدر بر من جرأت یافته ای که پاسخ مرا بدهی؟ او را ببرید»

و گردن بزنید!»

امام علیه السلام فرمودند: «مرا از کشتن می ترسانی؟ مگر نمی دانی که کشته شدن، خوی ما و شهادت مایه ی سربلندی و کرامت ماست.»

حضرت زینب علیها السلام وقتی موقعیت امام سجاد علیه السلام را در معرض خطر دید، خطاب به ابن زیاد گفت: «ای پسر زیاد! این همه خون از ما ریختی، آیا بس نیست؟ سوگند به خدا، از او جدا نخواهم شد تا مرا هم با او بکشی!»

ابن زیاد با شنیدن سخنان جدی حضرت زینب علیها السلام از کشتن امام علیه السلام صرف نظر کرده، دستور داد آنان را به زندان افکندند [۲۷۰].

کسب تکلیف از یزید

سخنان افشاگرانه ی زینب کبری و امام زین العابدین علیهما السلام در برابر کوفیان، هم چنین موضع قاطعانه و پیروزمندانه ی آن بزرگوار در مقابل پسر مرجانه و مزدورانش، حاکم جنایتکار کوفه را سخت به وحشت انداخته و باعث شد:

۱. عمر سعد را خواسته و از او فرمان خویش، مبنی بر به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام، را مطالبه کند. [۲۷۱] (هدف وی از این تقاضا این بود که سند را از عمر سعد بگیرد تا به گمان خویش بتواند خویشتن را از این جنایت بزرگ، در حق فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تیرئه سازد.)

سپس نامه ای به یزید نوشت و در مورد اسیران کسب تکلیف کرد. یزید هم به وی دستور داد اسیران را به شام بفرستد. [۲۷۲].

بدین ترتیب اولین مرحله ی سفر کاروان اسرا به پایان رسید و آنان علاوه بر این که با صراحت و شجاعت، پیام شهیدان کربلا را بیان داشتند، توانستند بذر انقلاب و قیام را در کوفه پاشند که ثمره ی آن در قیام توابین و مختار نمایان شد.

[صفحه ۱۳۰]

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شام

با ناکامی دستگاه خلافت یزید، در موضع گیری خود نسبت به اسرا در کوفه، یزید تصمیم گرفت آنان را به مرکز خلافت خود فراخواند تا شاید شکست کوفه را جبران کند. موقعیت سیاسی و فرهنگی شام با کوفه تفاوتی اساسی داشت. در کوفه، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، ناشناخته نبودند. کوفه هنوز عدالت حضرت علی علیه السلام را در خاطر داشت. شب های کوفه آهنگ مناجات علی را ترنم می کرد. یتیمانی که نیمه های شب، دست نوازش علی را بر سر خود دیده و نان و خرمای علی را در دهان گذاشته و خورده بودند،

هنوز طعم آن محبت‌ها را فراموش نکرده بودند؛ و در یک کلام، کوفیان به عظمت، شأن و مقام اهل بیت علیهم السلام و خویشاوندی آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهی داشتند و از ترس جان خود یا برای کسب مقام و پول و منصب، با امام حسین علیه السلام جنگیدند.

اما وضعیت اجتماعی و فرهنگی شام، برخلاف کوفه بود. این منطقه، مرکز خلافت امویان بود. حکومت در مورد چگونگی رفتار مردم با اسرا (اهل بیت علیهم السلام) و بهره‌برداری تبلیغاتی به نفع دستگاه یزید، سرمایه‌گذاری فراوانی کرده بود و می‌خواست با ذلیل و کوچک‌نشان دادن آنان و گرفتن اقرار و اعتراف و التماس از ایشان، قدرت و شوکت خود را به مردم، و مخصوصاً نمایندگان سیاسی دیگر حکومت‌ها بنمایاند.

زمینه نیز برای این هدف شوم یزید فراهم بود؛ زیرا شامیان اسرا را خارجی و شورشگر علیه دین خدا و خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند! شامیان که نه پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بودند و جز آن چه بنی‌امیه گفته بودند، از سیره و سنت وی چیزی نمی‌دانستند، یزید و اجدادش را تنها مسلمانان واقعی و وارثان حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شناختند و پیامبر را هم در چهره‌ی یزید می‌دیدند و منش و روش پیامبر صلی الله علیه و آله را مثل یزید می‌دانستند. یکی از محققان در مورد اوضاع اجتماعی و فرهنگی شام در آن زمان می‌نویسد:

شام از آن روز که به تصرف مسلمانان در آمد، فرمانروایانی چون خالد، پسر ولید و معاویه، پسر ابوسفیان را به خود دید. مردم این سرزمین نه صحبت

پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده بودند و نه روش اصحاب او را می دانستند تنی چند از صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هم که بدان سرزمین رفتند و سکونت جستند، مردمانی بودند پراکنده از یکدیگر که در عامه نفوذی نداشتند.

[صفحه ۱۳۱]

در نتیجه، مردم شام، کردار معاویه، پسر ابوسفیان و اطرافیانش را سنت مسلمانی می پنداشتند، و چون صدها سال امپراتوری روم بر آنان حکومت کرده در نتیجه سیرت حکومت های دوره ی اسلام را عادلانه تر از حکومت های پیشین می دیدند، بر کارهای آنان صحنه می گذاردند [۲۷۳].

در بی خبری شامیان از شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام همین بس که زمانی که عبدالله بن علی، گروهی از مشایخ شام را نزد سفاح فرستاد که اینان از خردمندان و دانایان این سرزمین اند، همگی سوگند می خوردند که ما نمی دانستیم رسول خدا جز بنی امیه خویشاوندی داشته است که از او میراث برد تا آن که شما امیر شدید [۲۷۴].

مسعودی در مورد جهالت و حماقت اهل شام گزارش هایی نقل کرده که واقعا تعجب آور است. او می نویسد:

معاویه نماز جمعه را روز چهارشنبه با شامیان به جا آورد و آن ها اطاعت کردند و هیچ کس اعتراض نکرد!

از یکی از بزرگان و دانشمندان آن دیار سؤال شد: «ابوتراب کیست که بر منبرها او را لعن می کنند؟» او در جواب گفت: «فکر می کنم یکی از دزدان ایام فتنه بوده است!!!»

و زمانی مردی کوفی سوار بر شتر، وارد دمشق شد و مردی از شامیان ادعا کرد که: «این شتر ماده از آن من بوده که در صفین از من گرفته ای!»

سپس پنجاه نفر بر حقانیت خود شاهد آورد و

معاویه به سود او حکم داد. مرد کوفی به معاویه گفت: «خدا تو را اصلاح کند، این شتر نر است و ماده نیست!» معاویه دو برابر قیمت شتر را به وی داد و گفت: «به علی پیغام مرا برسان و بگو: با صد هزار نفر، که شتر ماده را از نر تشخیص نمی دهند، به جنگ او خواهم آمد.» [۲۷۵].

در دمشق

بنابراین، شگفت آور نیست که در کتاب های مورخین بخوانیم:

[صفحه ۱۳۲]

هنگام در آمدن اسیران به دمشق، پیر مردی به امام سجاد علیه السلام نزدیک شد و گفت: «سپاس خدای را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرتان آسوده کرد و امیرالمؤمنین را بر شما پیروز گردانید.»

امام سجاد علیه السلام خاموش ماند تا مرد شامی آن چه در دل داشت برون ریخت. سپس از او پرسید: «ای پیر! قرآن خوانده ای؟»

- آری!

- آیا این آیه را خوانده ای که «قل لا اسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی» [۲۷۶].

- آری.

- خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله ما هستیم.

- آیا آیه ی «و آت ذی القربی حقه» [۲۷۷] را در سوره ی بنی اسرائیل خوانده ای؟

- آری خوانده ام.

- ای پیرمرد! ماییم آن کسانی که خداوند به پیامبرش امر کرد که حق آنان را بدهد.

- آیا این آیه را خوانده ای «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و لذی القربی» [۲۷۸].

- آری خوانده ام

- خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ما هستیم.

- آیا آیه ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» [۲۷۹] را خوانده ای؟

- آری خوانده ام.

- ای پیرمرد! ما اهل بیت هستیم که خداوند آیه ی طهارت را به ما منحصر فرموده است.

پیرمرد شامی با شنیدن

این سخنان، از گفته اش پشیمان شد و گفت: خدایا! من از آن چه به آن ها گفتم، به تو پناه می برم. خدایا! من از دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش بیزاری می جویم.

این خبر به یزید رسید و وی برای این که فرصت افشاگری را از آن مرد بگیرد تا نتواند

[صفحه ۱۳۳]

آن چه را فهمیده در بین شامیان پخش کند، دستور داد که او را به قتل رسانند. [۲۸۰].

این حادثه را به طور کامل بیان کردیم تا اوضاع فرهنگی شام، بهتر معلوم شود. وقتی یک پیرمرد دنیا دیده، پاک سیرت و قرآن خوان، نسبت به یزید و در مقابل، نسبت به اهل بیت علیهم السلام چنین بینشی دارد (که یزید را امیرمؤمنان و امام حسین علیه السلام و خاندانش را دشمن دین و اهل فتنه و فساد می داند و کشته شدن آن ها را نعمتی می شمارد) دیگر وضعیت بقیه ی شامیان روشن است.

مجلس یزید

هنگامی که اهل بیت علیهم السلام را دست بسته به مجلس یزید وارد کردند و ایستاده نگه داشتند، امام سجاد علیه السلام، رو به یزد کرده و فرمود:

تو را به خدا قسم، چه گمان می بری به رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر ما را به این حال ببیند؟

این جمله ی امام علیه السلام قلب حاضران را لرزاند و همه به گریه افتادند و یزید حیا کرد و دستور داد بند از آنان بردارند. [۲۸۱].

یزید که از باده ی پیروزی سرمست بود، سر امام حسین علیه السلام را جلوی خود گذارده و با عصای خیزرانش به دندان های حضرت می زد. ابوبرزه اسلمی رو به یزید کرد و گفت: «وای بر تو ای یزید! با عصایت به دندان های حسین، فرزند فاطمه می زنی؟»

من خود شاهد بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله دندان های حسین علیه السلام و برادرش، حسن علیه السلام را می مکید و می فرمود: «شما دو سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکشد کشته ی شما را و لعنت کند او را و به دوزخ افکند وی را، که چه جایگاه بدی است دوزخ!» یزید از این سخن برآشفته و فرمان داد آن مرد را از مجلس بیرون کنند. پس کشان کشان او را از مجلس بیرون بردند.

آنگاه یزید شروع کرد به خواندن اشعاری از ابن زبیری (یکی از مشرکان مکه) [۲۸۲] زینب کبری علیها السلام و فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام که از این بی حیایی یزید بی تاب شده

[صفحه ۱۳۴]

بودند، هر کدام با سخنانی او را سرزنش و تقییح کردند. یزید به امام سجاد علیه السلام رو کرد و گفت: «پدرت با من قطع رحم کرد و حق مرا نشناخت و در حکومت، با من نزاع کرد و خداوند آن چه دیدی بر سر او آورد.»

امام علیه السلام در جواب، این آیه را خواند:

«ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها

ان ذلک علی الله سیر [۲۸۳].

یزید جواب را به پسرش خالد حواله کرد و وقتی ناتوانی او را دید، خود این آیه را خواند [۲۸۴].

«و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر» [۲۸۵].

اقدامات تبلیغی اسرا و حوادثی که در شام رخ می داد، به تدریج سیمای جنایتکارانه و ضد اسلامی یزید و عاملانش، و در مقابل، حقانیت و مظلومیت امام حسین علیه السلام و خاندانش را آشکارتر می کرد. خطبه ی امام سجاد علیه السلام در راستای این هدف، بیشترین تأثیر را گذاشت.

خطبه ی امام سجاد

در

یکی از روزها، یزید خطیب دربار را امر به خواندن خطبه کرد. خطیب به خطبه خواندن ایستاد و آن چه می توانست به نکوهش امام علی و امام حسین علیهما السلام و ستایش از معاویه و یزید پرداخت و هر چه خوبی بود، به این دو نسبت داد. امام سجاد علیه السلام فریاد برآورد:

وای بر تو ای سخنران! خشنودی مخلوق را در برابر خشم آفریدگار خریدی، پس نشیمنگاه خویش را بر آتش خواهی یافت.

سپس به یزید گفت:

[صفحه ۱۳۵]

آیا اجازه می دهی بر این چوب ها [۲۸۶] بالا روم و سخنانی بگویم که موجب خشنودی خدا و اجر پاداش حاضران باشد.

یزید با اصرار اطرافیان، بر خلاف میل باطنی مجبور شد اجازه دهد در این هنگام، امام علیه السلام مشغول خواندن خطبه شد و چنان سخنانی بر زبان راند که ناله و شیون شامیان به آسمان بلند شد [۲۸۷].

امام علیه السلام در این خطبه ی شریف، بر شناساندن خود و پدرش به عنوان فرزندان نسبی رسول خدا صلی الله علیه و آله تأکید داشت و فضائلی را از جد و جده و پدرش بیان کرد که تا آن روز، مردم شام به هیچ وجه نشنیده بودند. این سخنان در دید منفی شامیان به اهل بیت علیهم السلام چنان تزلزلی ایجاد کرد که یزید ترسید شورش عمومی صورت گیرد؛ از این رو برای ساکت کردن امام علیه السلام به مؤذن دستور اذان داد و مؤذن به اذان ایستاد: الله اکبر، الله اکبر.

امام علیه السلام فرصت را مغتنم شمرد و پس از الله اکبر مؤذن فرمود:

آری، خدا بزرگ تر، برتر و کریم تر از آن است که بت رسم و پرهیز کنم.

شهادت می دهم به وحدانیت خدا.

و چون مؤذن گفت: «اشهد ان محمدا رسول

الله»، امام علیه السلام از بالای منبر به یزید فرمود:

محمد جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست، دروغ گفته ای و اگر بگویی جد من است، چرا خاندان را کشتی [۲۸۸].

سخنان امام علیه السلام همهمه ی عجیبی در مجلس ایجاد کرده بود. امام علیه السلام برای آگاه کردن بیش تر مردم، پیراهن بر تن درید و بانگ زد:

به خدا قسم، غیر از من کسی در اینجا نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله جدش باشد؛ پس چرا این مرد ما را ظالمانه کشت و اهل ما را چون رومیان به اسارت گرفت.

بعد خطاب به یزید گفت:

[صفحه ۱۳۶]

این کارهای زشت را انجام می دهی و باز هم می گویی: محمد رسول خداست و رو به قبله می ایستی؟!!

یزید به مؤذن دستور داد اذان را تمام کند و به نماز ایستاد. مردم هم در حالت تردید در مورد او، بعضی اقتدا کردند و بعضی اقتدا نکرده رفتند. [۲۸۹].

خطبه ی امام سجاد علیه السلام ضربه ی محکمی بر حکومت اموی وارد کرد. آن چه تا آن روز یزید و پدرش، معاویه علیه اهل بیت علیهم السلام تبلیغ کرده بودند، با بیانات روشنگرانه ی امام علیه السلام خنثی شد. گروه زیادی از شامیان فهمیدند که اسرا، خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل قبله، متعهد به اسلام و برترین مسلمانانند و هیچ دلیل قانع کننده ای برای کشتن آن ها وجود نداشته است؛ از این رو افکار عمومی شهر به سود امام علیه السلام تغییر کرد.

مردمی که در ابتدای ورود اهل بیت علیهم السلام به تماشای آنان آمده، با آن ها معامله ی اسرای ترک و دیلم کرده بودند و با مشاهده ی آن ها به شادی و پای کوبی و چراغانی معابر و منازل پرداخته

بودند [۲۹۰]، اکنون در کنار خرابه تجمع کرده و به اهل بیت علیهم السلام تسلیت می گفتند و در عزاداری آن ها شرکت می جستند.

اهل بیت علیهم السلام به طور رسمی از یزید اجازه ی برگزاری مجلس عزاداری خواستند و یزید نتوانست مانع شود. مجلس عزا هر روز برپا می شد و گروه زیادی از زنان بر اهل بیت امام حسین علیه السلام وارد می شدند و گریه و زاری می کردند. با ادامه ی این عمل چیزی نمانده بود که شورش و انقلابی در برابر یزید ایجاد شود [۲۹۱]؛ از این رو یزید برای مقابله با این حرکت، به اقداماتی دست زد که عبارت بود از:

۱. ترور امام سجاد علیه السلام را طراحی کرده ولی موفق نشد [۲۹۲].

۲. برای جلوگیری از شرکت مردم در عزاداری اهل بیت علیهم السلام و کنترل ایشان، بازماندگان کربلا را به زندان انتقال داد. [۲۹۳].

۳. در فاجعه ی کشته شدن امام حسین، عبیدالله بن زیاد را، مقصر و گناهکار معرفی کرد.

[صفحه ۱۳۷]

شیخ مفید (ره)، در این باره می نویسد:

یزید با علی بن الحسین علیه السلام خلوت کرده، به او گفت: «خدا لعنت کند پسر مرجانه را! بدان که به خدا سوگند! اگر من با پدرت برخورد می کردم، هر چیز که از من می خواست به او می دادم و با همه ی توانم می کوشیدم تا از مرگ او پیش گیری کنم، ولی خدا چنین مقدر کرده بود که دیدی!» [۲۹۴].

البته این تغییر رویه و اظهار بیزار یزید از پسر زیاد، برای عوام فریبی و مقابله با فشار افکار عمومی بود و گرنه وی پیش از این لعن و نفرین ها، ابن زیاد را به شام فراخواند و اموال و هدایای فراوانی به وی داده، او را در زمره ی خاصان و نزدیکان خود

قرار داد و در مجالس عیش و عشرت خود شرکت داد [۲۹۵].

بازگشت به مدینه

چنانکه اشاره شد، حضور اهل بیت علیهم السلام در شام، برای حکومت جبار یزید مزدوران وی پیامدهای خطرناکی به همراه داشت، از این رو یزید برای جلوگیری از این پیامدها، تغییر موضع داده، از خاندان امام حسین علیه السلام دلجویی نمود و به اکرام و احترام آن‌ها پرداخت. وی از حضرت سجاد علیه السلام خواست تا تقاضاهایش را مطرح کند و حضرت سه خواسته را مطرح فرمودند:

۱. دیدن چهره ی پدر بزرگوارش که یزید از ترس، سر ایشان را از انظار عمومی برداشته بود؛

۲. بازگرداندن اموال غارت شده؛

۳. اگر قصد کشتن امام سجاد علیه السلام را دارد، فرد مطمئنی را با اهل بیت علیهم السلام همراه گرداند تا آنها را به مدینه برساند.

یزید خواسته ی اول امام علیه السلام را غیر عملی شمرد؛ در مورد اموال، جبران چند برابر خسارت را وعده داد و در مورد درخواست سوم، اظهار داشت که قصد کشتن امام علیه السلام را ندارد؛ و امام علیه السلام خود، اهل بیت علیهم السلام را به مدینه باز خواهد گرداند.

[صفحه ۱۳۸]

امام علیه السلام فرمود:

ما احتیاجی به اموال تو نداریم و ارزانی خودت باد. اما این که اموال غارت شده ی خود را از تو طلب کردم، از آن جهت بود که در بین آن‌ها میراث به جای مانده از جده ام زهرا علیها السلام بود.

یزید آن مقدار از اموال را که توانست جمع کند، همراه با دویست دینار، به امام علیه السلام تحویل داد و امام علیه السلام آن دویست دینار را بین فقرا تقسیم کرد [۲۹۶].

یزید برای حفظ ظاهر، اهل بیت علیهم السلام را بین ماندن با اکرام و احترام در شام و بازگشت به مدینه، مختار

گذارد و آنان بازگشت را خواستار شدند. [۲۹۷] هنگامی که کاروان آماده سفر شد، یزید نعمان بن بشیر را به ریاست گروهی، مأمور بازگرداندن اهل بیت علیهم السلام به مدینه کرد. طبق فرمان یزید، همراهان کاروان وظیفه داشتند که احترام کامل کاروانیان را رعایت کرده و هر جا فرود آمدند، با آن‌ها مدارا کنند و هنگام استراحت، از کاروان کناره بگیرند؛ و آن‌ها چنین کردند [۲۹۸].

تجدید پیمان با شهیدان

وقتی کاروان اسرا به عراق رسید، از راهنمای کاروان خواستند آنان را از کربلا عبور دهد. وقتی به قتلگاه رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم را دیدند که برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام به آن جا آمده بودند. سپس همگی به عزاداری پرداخته و با گریه و اندوه، مجلسی برپا داشتند که دل‌ها را جریحه دار می‌ساخت. [۲۹۹].

مورخان، آن روز را بیستم صفر سال ۶۱ هجری، مصادف با اولین اربعین شهادت امام حسین علیه السلام دانسته‌اند. [۳۰۰].

[صفحه ۱۳۹]

پس از چند روز عزاداری و تجدید پیمان با شهدای کربلا، کاروان به سوی مدینه حرکت کرد.

ورود به مدینه

کاروان امام حسین علیه السلام در اواخر رجب سال شصت هجری [۳۰۱] از مدینه خارج شده بود و حالا پس از گذشت هفت ماه، بازمی‌گشت. خبر شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش قبل از این به مدینه رسیده و بنی هاشم عزادار بودند. امام سجاد علیه السلام و اهل بیت، رسالت پیام رسانی واقعه‌ی جانگداز عاشورا را در کوفه و شام، به خوبی انجام داده و اکنون مدینه، آخرین پایگاهی بود که باید این پیام را می‌شنید و برای همیشه در سینه خویش نگه می‌داشت. امام سجاد علیه السلام برای این که این رسالت مهم را در یک جو مناسب و در حضور انبوه، جمعیت به انجام رساند، در نزدیکی مدینه رحل اقامت افکند و بشیر بن جذلم را احضار کرده و فرمود: «ای بشیر! خداوند پدرت را رحمت کند، او شاعر خوبی بود. آیا تو هم شعر می‌توانی بگویی؟»

- آری ای فرزند رسول خدا! من نیز شاعرم.

- پس به شهر رو و خبر شهادت اباعبدالله علیه السلام را برسان»

انتخاب بشیر، شاعر مرثیه سرا و هم

چنین فرزند شاعری پر آوازه و خوشنام از جانب امام علیه السلام نشان دهنده ی عنایت ایشان در هر چه بیش تر برانگیختن احساسات مردم، برای حضور در اجتماع اهل بیت علیهم السلام و شنیدن پیام آنان است؛ چرا که، در آن شرایط شعر و مرثیه، بهترین وسیله برای رساندن این پیام مهم بود.

بشیر بر اسب سوار و به شهر وارد شد. مردم، که گویا منتظر رسیدن پیام مهمی بودند، از بشیر اخبار را جویا می شوند. او مردم را به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فرامی خواند و در مسجد با صدای بلند چنین می سراید:

«ای اهل یثرب! در شهر نمانید و از دیدگان اشک ببارید که حسین کشته

[صفحه ۱۴۰]

شد. پیکر پاک او در کربلا به خون آغشته گشت و سر مطهرش بر نیزه گردانده می شود. [۳۰۲].

بعد ادامه می دهد:

«ای مردم! این علی بن حسین علیه السلام است که با عمه ها و خواهرهایش، در نزدیکی شهر فرود آمده اند. من فرستاده ی اویم تا شما را بدان جا راه بنمایانم.

مردم مدینه، حتی دختران پرده نشین، شیون کنان از خانه ها بیرون آمده و مویه کنان و اشک ریزان به سوی محل فرود اهل بیت علیهم السلام رهسپار شدند. [۳۰۳].

سخنان امام سجاد در مدینه

فریاد شیون و زاری از جمعیت بلند بود. امام علیه السلام اشک هایش را با پارچه ای خشک کرده، روی چهارپایه ای نشست و مردم را به سکوت دعوت کرد. حضرت بعد از ذکر نام خدا و حمد و ستایش الهی فرمود:

ای مردم! به راستی خداوندی که سزاوار ستایش است، ما را به مصیبت های بزرگی که رخنه ای عظیم در اسلام پدید آورد، آزمود. اباعبدالله و جوانان و یارانش به شهادت رسیدند و زنان و فرزندانش اسیر شدند. سر شهدا را در

شهرها بر بالای نیزه گردانیدند. این مصیبتی است که هیچ مصیبتی بدان نرسد.

ای مردم! کدام یک از مردان شما هست که پس از این قتل شادمان گردد؟ کدام چشمی است که تواند اشک خود را نگه دارد و از جاری شدن آن بخل بورزد؟ به راستی که آسمان های هفت گانه بر قتل او گریستند و امواج اقیانوس ها، ارکان آسمان، اطراف زمین، شاخه های درختان،

[صفحه ۱۴۱]

ماهیان، گرداب های دریاها، فرشتگان مقرب خدا و ساکنان آسمان ها، همه گریانند.

ای مردم! کدام دل است که بر شهادت او نشکافد؟ و کدام قلب است که بر او ناله نکند؟ کدامین گوش است که توان شنیدن این مصیبت و دیدن رخنه ای که بر اسلام وارد شد، داشته باشد؟

ای مردم! ما را بدون این که جرمی کرده یا عمل بدی مرتکب شده و به اسلام خللی وارد کرده باشیم، طرد کردند، پراکندند و از شهرها بیرون کردند؛ گویا ما اسیران ترک و کابلیم. چنین جنایتی را درباره ی نیاکان خویش نشنیده بودیم و این جز یک جنایت بزرگ و تکذیبی به آیات حق، چیزی نیست.

به خدا قسم! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن همه سفارش در حق ما، به آنان پیشنهاد جنگ با ما را می داد، بیش از این نسبت به ما جنایت نمی کردند. انا لله و انا الیه راجعون. در این مصیبت های عظیم، دردناک، فجیع، دلخراش، تلخ و جانکاه که بر ما وارد شد و رنج هایی که به ما رسید همه را به حساب خدا می گذاریم که او قادر و انتقام گیرنده است.

[۳۰۴].

اگر خطبه های امام سجاد و دیگر اهل بیت علیهم السلام در کوفه، شام و مدینه را با هم مقایسه

کنیم، نکات جالبی به دست می آید.

در کوفه، امام و دیگر اهل بیت علیهم السلام بر سرزنش اهل کوفه و توجه دادن آنان به گناه بزرگی که مرتکب شده بودند، تکیه داشتند. در آنجا معرفی کردن حضرت، نیاز نبود و بدین جهت امام سجاد علیه السلام هنگام معرفی خود به کسانی که او را نمی شناختند، به این جمله اکتفا می کند:

«من، علی، فرزند حسین، فرزند علی، فرزند ابی طالب هستم.»

اما شامیان، اهل بیت علیهم السلام را نمی شناسند؛ حسین را نمی شناسند؛ علی بن ابی طالب را نمی شناسند؛ خویشاوندی امام حسین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی دانند؛ از این رو، تکیه کلام آنان در شام، بیان انتساب خویش با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فضایل امیرمؤمنان و

[صفحه ۱۴۲]

فاطمه ی زهرا علیهم السلام، بیان افتخارات خاندان خویش در خدمت به اسلام و گوشزد کردن خیانت ها و گذشته ی بد یزید و اجدادش می باشد؛ لذا می بینیم که بیش از نیمی از خطبه ی امام در شام، بیان فضایل امیرمؤمنان علیه السلام است.

و اما مضمون خطبه در مدینه، بیان فاجعه ی درد آوری است که اتفاق افتاده و مظلومیتی که واقع شده بود. و باید در سینه ها ثبت گشته و غم و اندوه آن فراموش نشود. امام علیه السلام اهل مدینه را به برپایی عزاء، ماتم و مصیبت می خواند. این جا از معرفی خویش، خاندان و بیان فضایل خبری نیست؛ زیرا مردم مدینه، به حد کافی با اهل بیت علیهم السلام آشنا و به فضایل آنان آگاه هستند. اهل مدینه جنایت کربلا را دورادور شنیده به عمق فاجعه پی نبرده اند، از این رو عمق فاجعه، برای آن ها باید شکافته شود؛ و بنابراین امام علیه السلام بر این مطلب، تکیه

داشتند.

پس از این، امام زین العابدین علیه السلام به همراه خاندان خود، وارد مدینه شدند [۳۰۵] و سفر مصیبت بار کربلا پایان یافت. نقل شده است که ابراهیم، فرزند طلحه بن عبیدالله، نزد امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: «کدام کس غالب شد؟»

حضرت فرمود:

هنگامی که وقت نماز شد، اذان و اقامه بگو. در آن وقت خواهی فهمید که چه کسی پیروز شد. [۳۰۶].

زنده نگه داشتن یاد و خاطره ی عاشورا

اشاره

پس از این که امام سجاد و اهل بیت علیهم السلام پیام شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش را در سه مرکز مهم جهان اسلام در آن روزگار (کوفه، شام و مدینه) با صدای بلند، به گوش مردم رساندند و افکار عمومی را بر ضد حاکمان اموی برانگیخته و مقبولیت و مشروعیت آن ها را زیر سؤال بردند، برای آن که این فاجعه به دست فراموشی سپرده نشود، با گریه بر شهیدان این فاجعه و زنده نگه داشتن خاطره ی آنان، یک نوع مبارزه ی منفی علیه حکومت وقت به راه انداختند. هنگام افطار، برای امام سجاد علیه السلام غذا و آب

[صفحه ۱۴۳]

می آوردند و مقابل آن بزرگوار می گذاردند، تا نگاه حضرت به آب و غذا می افتاد، می فرمود:

به خدا قسم پسر پیامبر صلی الله علیه و آله گرسنه و تشنه کشته شد.

و پیوسته این جمله را تکرار می کرد و اشک می ریخت تا غذا و آب با اشک دیدگانش مخلوط می شد و این روش ادامه داشت تا حضرت از دنیا رفت. [۳۰۷] امام علیه السلام بیست سال بر مصیبت پدرش گریست و هر وقت غذا جلوی حضرت می گذاشتند، گریه می کرد. روزی یکی از غلامان ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا غم و اندوه شما پایانی ندارد؟!

حضرت فرمود:

وای بر تو! یعقوب دوازده فرزند

داشت که یکی از آنان ناپدید شد، در مصیبت فراق او مویش سپید، کمرش خم و چشمانش نابینا شد؛ در حالی که فرزندش زنده بود. ولی من ناظر شهادت پدر، برادر و هفده نفر از خاندانم بودم. با این همه، چگونه حزن و اندوهم تمام شود و گریه ام کم گردد. [۳۰۸].

امام صادق علیه السلام حضرت را یکی از پنج نفری [۳۰۹] شمرده که گریه فراوان می کردند. ایشان می فرمایند:

بیست یا چهل سال (تردید از راوی است) بر مصیبت پدرش گریه کرد و هیچ گاه طعامی برای وی نیاوردند، مگر این که حضرت با مشاهده ی آن گریه کرد تا این که یکی از غلامانش به حضرت گفت: فدایت شوم، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! می ترسم خود را هلاک کنی. حضرت فرمود:

«من شکوه ی غم و اندوه خویش را به نزد خدا می برم و از خدا می دانم چیزی را که شما از جانب او نمی دانید. [۳۱۰] هر گاه کشته شدن فرزندان فاطمه را یاد می کنم، بی اختیار بغض گلویم را می گیرد و اشکم جاری می گردد. [۳۱۱].»

[صفحه ۱۴۴]

هر چند گریه های امام سجاد و دیگر اهل بیت علیهم السلام ریشه های عاطفی داشت؛ اما بدون تردید، این گونه برخورد امام علیه السلام با این مسأله بازتاب سیاسی داشت. یادآوری این فاجعه، مانع از فراموشی ظلم و جنایت حاکمان اموی بود؛ زیرا وقتی شخصیتی چون امام سجاد علیه السلام با آن عظمت، گریه می کرد، افرادی که این گریه ها را می دیدند و یا می شنیدند، اگر علت آن را می دانستند، ناخودآگاه، حادثه ی کربلا- و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و هتاک و ستمگری خاندان اموی در خاطرهایشان تداعی می شد و اگر علت آن را نمی دانستند، این سؤال

مهم در ذهنشان نقش می بست که: چرا علی بن الحسین علیه السلام با این درجه و مقام، این همه گریه می کند؟ بی شک، او فقط برای از دست دادن عزیزانش گریه نمی کند؛ چه این که می داند مرگ حق است و رسیدن به مقام قرب الهی و در جوار حق بودن، آرزوی هر بنده ی صالح خداست. پس بدون شک گریه ی او علت مهمی دارد و آن هم جز زنده نگه داشتن حماسه ی عاشورا، چیز دیگری نیست.

امام علیه السلام علاوه بر خویشتن، دیگران را نیز به شرکت در این مبارزه فرامی خواند و می فرمود:

هر مؤمنی که به جهت کشته شدن امام حسین علیه السلام اشک هایش بر گونه جاری شود، خداوند او را سالیان طولانی در غرفه های بهشت مسکن می دهد و هر کس به جهت مصیبت هایی که بر ما رفته است، اشک هایش بر گونه جاری شود، خداوند او را در جایگاه صدق و راستی مسکن می دهد و... [۳۱۲].

امام سجاد علیه السلام علاوه بر گریه و نوحه سرایی، برای تحقق این هدف از روش های دیگر نیز استفاده می کرد. از جمله:

الف) زیارت قبر پدر بزرگوارش در کربلا.

ابوحزمه ثمالی در مورد زیارت تربت امام حسین علیه السلام از امام سجاد علیه السلام سؤال کرد و حضرت در جوابش فرمود: هر روز او را زیارت کن و اگر نمی توانی هر جمعه و اگر نتوانستی هر ماه. چون هر کس قبر امام حسین علیه السلام را زیارت نکند، حق رسول خدا صلی الله علیه و آله را سبک و خوار شمرده است. [۳۱۳].

[صفحه ۱۴۵]

ب) نگهداری تربت پدر:

امام سجاد علیه السلام دستمالی از دیبای زرد داشت که تربت مطهر امام حسین علیه السلام در آن بود و به هنگام نماز بر آن سجده می کرد [۳۱۴].

ج) بر

دست داشتن انگشتر امام حسین علیه السلام:

آن بزرگوار، انگشتر پدرش را بر دست داشت [۳۱۵] و روی انگشتر خود نیز این جمله را حک کرده بود:

«قاتل حسین بن علی علیه السلام، خوار و بدبخت است [۳۱۶].»

آثار و پیامدهای این حرکت

اشاره

چنانکه اشاره شد، اقدامات امام سجاد علیه السلام در دورانی بود که حکومت اموی، تمام توان و همت خویش را برای از بین بردن نام و خاطره ی امام حسین علیه السلام و واقعه ی جانگداز عاشورا صرف می کرد. طبیعی است که در چنین شرایطی، گریه بر امام حسین علیه السلام و عزا و ماتم، یک نوع مبارزه ی جدی با حاکمان ستمگر اموی بود و امام سجاد علیه السلام از عهده ی این کار به خوبی بر آمد. آثار و نتایجی که خیلی زود در جامعه اسلامی ظهور کرد خود، شاهد بر این مدعاست. این پیامدها، چند گونه بودند:

آثار و نتایجی که پدیدار گشت

نقل شده است که سخنان بیدار کننده ی حضرت زینب علیها السلام در کوفه، آن چنان مردم را تحت تأثیر قرار داد که همگی مبهوت شدند و بی اختیار گریستند. پیر مردی که محاسنش به اشک چشمانش خیس شده بود گفت: «پدر و مادرم فدایتان باد! پیرانتان بهترین پیران، جوانانتان بهترین جوانان، زنانتان بهترین زنان و نسلتان بهترین نسل ها است، نه خوار می شوید و نه زیر دست» [۳۱۷].

حتی شام، همان طور که وصف آن گذشت، تحت تأثیر تبلیغات مسموم معاویه و

[صفحه ۱۴۶]

پسرش یزید، علیه اهل بیت علیهم السلام اظهار دشمنی و کینه توزی می کردند، وقتی با سخنان روشنگرانه ی امام سجاد و دیگر اهل بیت علیهم السلام حقایق برای آن ها روشن شد، از عملکرد خود نسبت به اهل بیت علیهم السلام پشیمان شدند و با ایشان در عزای امام حسین علیه السلام و یارانش همراه شدند [۳۱۸] و اگر یزید اسرای خاندان نبوت را به مدینه نمی فرستاد، شورش های بزرگی را در شام شاهد می بود که به زودی صورت می گرفت.

آثار و نتایجی که در کوتاه مدت آشکار گردید

از جمله ی این پیامدها، قیام توابین و مختار بود که در اثر روشنگری های امام سجاد علیه السلام و خاندانش و بیدار کردن اذهان و اندیشه های در غفلت فرورفته، آثار و نتایج پرباری همچون، به هلاکت رسیدن بسیاری از قاتلین امام حسین علیه

السلام را در پی داشت.

آثار و نتایجی که در دراز مدت نمایان گردید

عملکرد امام سجاد علیه السلام، باعث شد که چهره ی امویان، که به نام اسلام حکومت می کردند، برای امت اسلامی نمایان شود و آن ها را به قیام و جنبش وا دارد. چنان که قیام زید بن علی که بیش از نیم قرن بعد از حادثه ی کربلا صورت گرفت و نزدیک بود طومار ننگین حکومت اموی را درهم پیچد، از آثار و برکات این اقدامات بود. البته این آثار فقط به قرون اولیه ی اسلامی منحصر نیست؛ بلکه، اصولاً- واقعه ی جانگداز عاشورا و تبلور مظلومیت امام حسین علیه السلام و یارانش در طول تاریخ، اسوه و نمونه ای درس آموز، برای هر انسان آزاده ای بوده است که نخواسته در برابر ظلم و بیدادگری حاکمان عصر خویش ساکت بنشیند. چنان که، انقلاب اسلامی ما به رهبری خردمندانه ی امام خمینی رحمه الله از درس ها و عبرت های عاشورا نشأت گرفته است.

[صفحه ۱۴۷]

مواضع سیاسی امام سجاد علیه السلام

اشاره

چنانکه نگاشتیم، عصر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از پراختیاق ترین دوران های تاریخ اسلام برای شیعیان به شمار می آید. تشکیلات و انسجام شیعه فروپاشیده و در آستانه انقراض قرار گرفته بود. یکی از اقدامات مهم امام سجاد علیه السلام در راستای رهبری و هدایت شیعه، موضع گیری های بجا و به موقع آن حضرت در برابر قیامها و شورش ها و نیز مواضع آن بزرگوار در قبال عملکرد حکام اموی عصر خویش بود. این فصل در دو بخش به بررسی این مواضع می پردازد:

مواضع سیاسی امام سجاد در برابر قیام ها و شورش های عصر خویش

واقعه ی حره ی واقم (۶۳ ه.ق.)

اشاره

از وقایع دهشتناک عصر امام سجاد علیه السلام که به دست عمال جنایتکار اموی و در مدینه صورت گرفت، واقعه ای است که در تاریخ اسلام به نام «واقعه ی حره» شهرت دارد. این حادثه به قیام مردم مدینه در ۲۵ یا ۲۷ ذی الحجه ۶۳ هجری مربوط است. مورخان، درباره ی علل وقوع این حادثه، دلایل زیر را ذکر کرده اند:

۱. چون عبدالله بن زبیر، برادرش، عمرو بن زبیر را کشت، در خطبه ای از یزید بدگفت و سپس مردم را به نافرمانی از یزید و جهاد با او فراخواند و در نامه ای که به مردم مدینه نوشت، آن ها را به این امر فراخواند و به دنبال آن، حجازی ها اطاعت او را گردن نهادند. عبدالله بن مطیع نیز از طرف ابن زبیر، از مردم مدینه برای او بیعت گرفت. یزید از جریان باخبر شد و از عثمان

بن محمد، کار گزار خود در مدینه، خواست تا گروهی از بزرگان مدینه را برای دلجویی نزد یزید بفرستد. حاکم مدینه گروهی از بزرگان شهر را از جمله منذر بن زبیر بن عوام، عبدالله بن ابی عمرو بن حفص بن مغیره مخزومی و عبدالله

[صفحه

بن حنظله را نزد یزید فرستاد. این سه نفر به شام رفته و مورد احترام و اکرام یزید قرار گرفتند و یزید به منذر بن زبیر صد هزار درهم و به دو نفر دیگر، پنجاه هزار درهم، بخشید. زمانی که این گروه بازگشتند به جای تعریف و تمجید از یزید از وی بدگویی کردند و گفتند:

از نزد مردی فاسق آمدیم که دین ندارد، شراب می خورد و بر طنبور می کوبد، بردگان نزد او می نوازند و با سگان بازی می کند! [۳۱۹].

پس با مردم بر سر خلع یزید از خلافت، پیمان بستند و عبدالله بن حنظله را به رهبری قیام انتخاب کردند. [۳۲۰].

۲. یعقوبی می نویسد: زمانی که عثمان بن محمد، والی مدینه گردید، ابن مینا طبق معمول سالیان گذشته، برای بردن «صوافی» [۳۲۱] (گندم و خرما) به مدینه آمد. گروهی از مردم از بردن اموال که حق خود می دانستند، امتناع ورزیدند. در این میان، نزاعی بین والی مدینه و مردم رخ داد که منجر به شورش مردم و اخراج امویان از شهر گردید. [۳۲۲].

به نظر می رسد هم بیعت مردم با پسر زبیر و ایستادگی آنان در برابر یزید، هم انزجار و نفرت از اعمال زشت یزید و هم درگیری مردم با مأمور یزید در مدینه، دست به دست داده و علل این قیام را فراهم آورده است.

البته عامل اساسی وقوع این جریان، تبلیغات حزبی زبیر و گرایش مردم به آنان بود، زیرا مردم حجاز، خصوصاً مردم مدینه، که گرایش به ابوبکر و عمر داشتند و شریک جرم در قتل عثمان بودند، نزد امویان از مقبولیتی برخوردار نبودند. علاوه بر این، اهل مدینه، در عهد خلافت عمر از بذل و

در مورد صوافی، با آنان برخورد بدی داشتند که این مسأله، زمینه ی نارضایتی مردم مدینه از امویان را فراهم آورد.

در این میان، ظهور ابن زبیر در صحنه های سیاسی و تمایل حجازیان به او و ضعف امویان در حجاز، عامل دیگری برای شورش اهل مدینه بر ضد یزید بود [۳۲۳] گفته شده که اخراج بنی امیه از این شهر توسط مردم مدینه، به امر عبدالله بن زبیر صورت گرفت. [۳۲۴].

ابن اعثم می نویسد: رهبر این شورشیان، یعنی عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه، از طرف ابن زبیر، والی مدینه بوده است. [۳۲۵].

شورشیان، به رهبری عبدالله پسر حنظله، امویان و یاران و موالی آن ها را که تقریباً هزار نفر بودند، در خانه ی مروان بن حکم محاصره کردند و پس از آن، با خفت و خواری و در حالی که بچه ها سنگسارشان می کردند، از شهر بیرون راندند. [۳۲۶].

سپس بزرگان بنی امیه را قسم دادند که اگر می توانند مانع یورش لشکر یزید به مدینه شوند و اگر قادر نیستند، به شام نروند و با لشکر یزید همراهی نکنند. چون بنی امیه، قسم یاد کردند، اجازه خروج از شهر به آنان داده شد. با این حال افراد پلیدی مانند مروان و بسیاری دیگر، عهد شکنی کردند. [۳۲۷].

هنگامی که خبر شورش مردم مدینه و اخراج امویان به یزید رسید، مسلم بن عقبه ی مری را - که مردی سالخورده و از سرسپردگان دربار بنی امیه بود - همراه با پنج هزار تن [۳۲۸]، برای سرکوبی نهضت، به مدینه اعزام کرده و به وی گفت: به آنان سه روز مهلت بده؛ اگر تسلیم نشدند، با آنان جنگ کن و وقتی پیروز شدی، سه

روز هر چه دارند (از اموال و اثاثه‌ی منزل و سلاح و طعام) همه را غارت کن و در اختیار سپاه بگذار. [۳۲۹].

سپاه شام به مدینه یورش برد و بعد از وقوع جنگ خونینی بین دو گروه و کشته شدن

[صفحه ۱۵۰]

رهبران نهضت، قیام شکست خورد. مسلم دست سپاهیان خود را به مدت سه روز، در کشتن مردم و غارت شهر باز گذاشت و شامیان، جنایاتی را مرتکب شدند که قلم از بیان آن شرم دارد، تا آن جا که مسلم را به خاطر این جنایات، «مصرف» نامیدند. پس از پایان قتل و غارت، مسلم از مردم به عنوان «برده‌ی یزید» بیعت گرفت. [۳۳۰].

چرا امام سجاد با قیام مدینه همراه نشد؟

قیام حره، نقاط مثبتی را دربر داشت که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. قیام ضد اموی بود و انگیزه در آن ساقط کردن خلیفه‌ای فاسد، ستمگر و بی‌لیاقت مانند یزید بود.

۲. مردانی عابد و زاهد، رهبری حرکت را عهده دار بودند.

اما این قیام دارای نقاط منفی‌ای بود که به دلیل وجود آن‌ها، امام علیه السلام از شرکت در قیام، امتناع ورزید:

۱. حرکت مزبور از ماهیت اصیل شیعی برخوردار نبود و دقیقا در خط زبیریان حرکت می‌کرد. زیرا - چنان که قبلا نوشته شد - عبدالله، نفوذ زیادی میان صفوف شورشیان داشت و امام علیه السلام نمی‌خواست افراد قدرت طلبی چون عبدالله، ایشان را پل پیروزی قرار دهند.

از سوی دیگر، یزید نیز از اهل مدینه دل خوشی نداشت؛ زیرا قاتلان پدران وی در جنگ بدر و غیر آن، از انصار بودند. هم چنین اهل مدینه در شورش علیه عثمان و کشتن او، نقش اساسی داشتند. [۳۳۱] و شعار سپاه شام نیز در این جنگ «یا لثارات

عثمان» (ای خونخواهان عثمان) بود. [۳۳۲] به همین جهت نقل شده که وقتی خبر قتل عام مدینه به یزید رسید، گفت:

لیت اشیاخی بیدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الأسل [۳۳۳].

«کاش پدرانم که در بدر کشته شدند، شاهد بی تابی خزرگی ها از ضربه ی نیزه ها بودند.»

[صفحه ۱۵۱]

۲. رهبری این نهضت - چنان که گذشت - با عبدالله بن حنظله بود و در این باره از امام علیه السلام هیچ گونه نظرخواهی نشده بود؛ اما چون رهبران شورش افرادی مؤمن و صالح بودند و انتقادهای و اعتراض های آنان به حاکمیت یزید به جا و کاملاً درست بود، امام علیه السلام حرکت آن ها را تخطئه نکرد؛ از این رو همین عدم مخالفت، یک موضع گیری مثبت به سود آنان تلقی می شود.

۳. از بزرگ ترین اشتباهات سران قیام حره این بود که - مانند ابن زبیر، که مرکز شورش خویش را شهر مکه قرار داده بود - شهر مدینه را مرکز حرکت قرار داده و با این عمل، نهایت اهانت و هتک حرمت را در حق شهر پیامبر صلی الله علیه و آله روا داشتند؛ در حالی که این عمل مورد تأیید ائمه علیهم السلام نبود. چنان که امام حسین علیه السلام در جریان قیامش، به منظور جلوگیری از خونریزی در خانه خدا و حفظ حرمت کعبه و مکه، این شهر را ترک کرد.

با ارزیابی اوضاع و ملاحظه ی اختناق شدیدی که پس از شهادت امام حسین علیه السلام به وجود آمده بود، امام سجاد علیه السلام شکست نهضت مدینه را پیش بینی می کرد و می دید که کم ترین همکاری با مبارزین، خطرناک ترین پیامدها را برای شیعه، به دنبال خواهد داشت؛ خود و یارانش کشته خواهند شد و باقیمانده ی نیروهای تشیع از بین

می رود، بدون آن که نتیجه ای حاصل شود. بنابراین، حفظ اقلیت شیعه برای آینده، امام علیه السلام را از شرکت در چنان قیامی بازمی داشت.

امام سجاد علیه السلام با این گونه ملاحظات، از ابتدا در قیام شرکت نکرد و به همراه خانواده ی خود، از شهر خارج شده و در یبوع [۳۳۴] اقامت گزید. حضرت علیه السلام از روی غیرت و مردانگی و بزرگواری بنا به خواهش مروان، خانواده ی وی را پناه داد و از گزند شورشیان در امان نگاه داشت و با این عمل نشان داد که بین ظلم یزیدیان و بی پناه بودن خانواده ی آنان، باید تفاوت قائل شد. [۳۳۵].

طبری به نقل از محمد بن عمر واقدی، این حرکت امام علیه السلام را ناشی از دوستی قدیمی آن حضرت با مروان، قلمداد کرده است [۳۳۶]، در صورتی که با توجه به اختلاف سنی فاحش

[صفحه ۱۵۲]

امام سجاد علیه السلام با مروان و این که برخورد امویان و به ویژه مروان، با پدر و جد آن حضرت و به طور کلی با هاشمیان، همیشه خصمانه بوده است، این سخن درست به نظر نمی رسد؛ بلکه این عمل حضرت، معلول جوانمردی و بزرگواری والای این خاندان است که با دشمن خویش نیز این گونه رفتار می کنند.

در طی سه روزی که مدینه دستخوش قتل و غارت بود، امام علی بن الحسین علیه السلام چهارصد خانواده از عبدمناف را در کفالت خود گرفت و تا وقتی که لشکر مسلم در مدینه بود، از آنان پذیرایی کرد. [۳۳۷].

آیا امام سجاد با یزید بیعت کرد؟

یکی از مسائلی که در واقعه ی حره باید مورد بررسی قرار گیرد، نحوه ی رفتار مسلم بن عقبه، فرمانده ی سپاه شام، با امام سجاد علیه السلام است. چرا مسلم امام علیه السلام را نکشت؟ آیا

امام علیه السلام با مسلم بیعت کرد؟ اگر بیعت کرد، به چه صورت بیعت کرد؟ گزارش های تاریخی در این باره هماهنگ نیست.

طبری می نویسد:

هنگامی که یزید، مسلم بن عقبه را به مدینه فرستاد بدو گفت: «علی بن الحسین در کار شورشیان دخالتی نداشته است. دست از او بردار و با وی به نیکوئی رفتار کن.» چون علی بن الحسین نزد مسلم رفت، مسلم گفت: «اهلا و مرحبا»، سپس وی را بر تخت و مسند خود نشانید و گفت «این خبیث ها! (مردم مدینه) نگذاشتند به کار تو برسیم. امیرالمؤمنین سفارش تو را به من کرده است.» و پس از لختی درنگ گفت: «شاید کسان تو ترسیده باشند؟» علی بن الحسین فرمود: «آری» مسلم دستور داد چهارپای او را زین کردند و او را سوار کرده و به خانه بازگرداند. [۳۳۸].

ابن اعثم می گوید:

چون علی بن الحسین علیه السلام نزد مسلم آوردند مسلم جلو رفت و با حضرت مصافحه کرده بین دو چشمش را بوسید. سپس او را در کنار خود جای داد و به حضرت گفت:

[صفحه ۱۵۳]

نترس، یزید به تو سلام می رساند و می گوید:

مرا به منع مقرری که به تو می دادم، ملامت نکند، چون که کار عبدالله پسر زبیر مرا به خود مشغول کرد. اکنون مقرری فراوانی را به سوی تو می فرستم. سپس مسلم هزار درهم به حضرت داد و وی را به خانه اش روانه ساخت. [۳۳۹].

مسعودی می نویسد:

مسلم از مردم مدینه این گونه بیعت گرفت که «برده ی یزید هستند» و هر کس که نپذیرفت، کشته شد جز علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس. [۳۴۰].

مؤلف کشف الغمه نیز نوشته است:

مسلم، علی بن الحسین را حرمت نهاد و استر

خویش را برای او زین کرد و گفت تو را ترسانیدیم؟! علی بن الحسین علیه السلام او را سپاس گفت و چون از خانه ی وی بیرون رفت، مسلم گفت: این مرد علاوه بر خویشاوندی که با رسول خدا دارد، خیری است که در او شر نیست. [۳۴۱].

ابن ابی الحدید نوشته است:

مسلم از مردم مدینه بیعت گرفت که برده ی یزیدند، جز علی بن الحسین علیه السلام که او را حرمت کرد و بر تخت خود نشاند و با عنوان برادر و پسر عموی یزید، از او بیعت گرفت. [۳۴۲].

عبارت شیخ مفید رحمه الله نیز چنین است و این مطلب را اضافه دارد که «مسلم گفت: امیرالمؤمنین مرا سفارش کرده است که حساب تو را از دیگران جدا سازم و نیز نوشته است که به شما بگویم اگر در دست ما چیزی بود، چنان که سزاوار هستی تو را صله می دادم.» [۳۴۳].

ابن اثیر می نویسد:

چون بیعت به علی بن عبدالله بن عباس رسید، حصین بن نمیر گفت: خواهر زاده ی ما نیز باید مانند علی بن الحسین بیعت کند. [۳۴۴].

[صفحه ۱۵۴]

چنانکه ملاحظه می شود، به جز گزارش های ابن ابی الحدید و ابن اثیر که حاکی از بیعت امام علیه السلام آن هم «بیعت عادی» می باشند، بقیه روایات از بیعت کردن امام سجاد علیه السلام حتی به صورت عادی، نه تنها چیزی بیان نمی کنند، بلکه بر آن که امام علیه السلام مورد احترام فراوان مسلم قرار گرفته است نیز، دلالت دارند.

در مقابل این دسته از روایات، گزارش هایی وجود دارد که از بیعت گرفتن از امام علیه السلام، همانند بیعت خواستن از سایر مردم حکایت می کنند.

یعقوبی می نویسد: «علی بن الحسین به مسلم گفت:

یزید می خواهد به چه شرطی با تو بیعت کنم؟

- بیعت

برادر و پسر عمو!

- اگر می خواهی بیعت کنم که برده ی او هستم بیعت خواهم کرد!

- تو را به این امر مکلف نساخته است.

و هنگامی که مردم پذیرش این چنین علی بن الحسین علیه السلام را دیدند، گفتند: این پسر پیامبر خداست با او بیعت کرد، بر هر چه بخواهد. و آنگاه با او بیعت کردند بر هر چه خواست. [۳۴۵].

همچنین مرحوم کلینی حدیثی [۳۴۶] را از طریق ابن محبوب، از ابویوب، از برید بن معاویه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود:

یزید بن معاویه، در سفر حج، به مدینه رفت و در آن جا مردی از قریش را خواست و به او گفت: آیا اقرار می کنی که بنده ی من هستی؟ و اگر بخواهم، تو را می فروشم و اگر نه، نگاه می دارم؟

مرد گفت: یزید! به خدا سوگند تو در قریش از من شریف تر نیستی. پدرت نیز چه در جاهلیت و چه در اسلام، از من گرامی تر نبود؛ چگونه چنین اقرار کنم؟

یزید گفت: اگر اقرار نکنی تو را خواهم کشت.

[صفحه ۱۵۵]

مرد گفت: کشتن من از کشتن حسین علیه السلام مهم تر نیست. یزید دستور کشتن او را داد.

سپس علی بن الحسین علیه السلام را طلبید و با او همان سخنان را گفت. علی بن الحسین علیه السلام پاسخ داد:

اگر چنان اقرار نکنم، مرا مانند مردی که امروز کشتی، خواهی کشت؟

یزید گفت: آری.

حضرت پاسخ داد: چنان که می خواهی اقرار می کنم، می خواهی مرا بفروش و می خواهی نگاه دار!

یزید گفت: این برای تو بهتر بود، خونت ریخته نشد و از شرافت نکاست [۳۴۷].

گزارش یعقوبی نمی تواند درست باشد؛ زیرا رفتاری که علی بن الحسین علیه السلام با خانواده ی مروان کرد، از چشم بنی امیه و

شخص یزید و مأمور او، مسلم، پوشیده نبود. احتمالاً، سال ها بعد، افرادی از بزرگ زادگان مدینه که پدرانشان از بیم جان خود با چنان شرطی بیعت کردند، این خبر را ساخته اند تا کار گذشتگان خویش را نزد مردم، موجه جلوه دهند. [۳۴۸] بر فرض صحت خبر - هم چنان که خواهیم نوشت - حمل بر تقیه می شود.

اما در خصوص خبر «روضه» باید گفت که هر چند این حدیث از دیدگاه علمای رجالی، از حیث سند، حسن یا صحیح است، اما از نظر محتوایی، درست نیست؛ چنانکه علمای شیعه، هم چون علامه ی مجلسی، سید عبدالله شبر و میرزا ابوالحسن شعرانی، در نقد این حدیث گفته اند:

«معروف بین ارباب سیر و تواریخ آن است که یزید، در زمان خلافتش به مدینه نیامده و حتی از شام خارج نشده است [۳۴۹].

[صفحه ۱۵۶]

اما چرا چنین روایاتی در کتاب های حدیثی شیعه وجود دارد، در جواب باید بیش تر به نقل روایتی حدیث ها توجه داشته اند و کم تر به نقد آن ها از جهت درایت، پرداخته اند. [۳۵۰].

بنابراین آن چه می توان در پایان این بحث گفت آن است که امام سجاد علیه السلام از دستور عمومی مسلم مبنی بر اقرار به بندگی معاف بوده است و حتی اگر وی، حضرت را هم احضار کرده و از او اعتراف خواسته باشد، ایشان به طور معجزه آسایی، از این تنگنا، نجات یافتند؛ چنان که برخی از روایات، به صورت تلویحی بر این مطلب دلالت دارد. [۳۵۱].

البته ممکن است امام سجاد علیه السلام در چنین واقعه ای، با توجه به شرایط سخت آن چند روز و خونخواری و دیوانگی شخصی چون مسلم، جملاتی را بر زبان آورده باشد تا مردم بدانند که در

چنین مواردی، برای حفظ جان تقیه لازم است. زیرا اقرار نکردن در آن شرایط مساوی با اعدام، و اقرار، ملازم با حفظ جان بود. و این جزو همان مواردی است که به حکم قرآن کریم، اظهار کفر برای حفظ جان، جایز است. [۳۵۲] چنان که داستان عمار یاسر، صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله از مصادیق بارز حکم قرآن می باشد. بنابراین، با فرض صحت این گونه گزارش ها، اظهار عبودیت برای نجات از چنگال چنان درنده ای، حتما جایز بوده است. [۳۵۳].

قیام توابین (۶۱ - ۶۵ ه. ق.)

اشاره

نهضت توابین که پس از حادثه جانگداز کربلا- به صورت پنهانی آغاز شده بود، در سال های ۶۴ و ۶۵ هجری به اوج خود رسیده و به تهدید جدی بر ضد ابن زیاد و دستیاران او در واقعه ی کربلا تبدیل شده بود.

رهبری این حرکت را «سلیمان بن صرد خزاعی»؛ از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام، به عهده داشت و چندی از بزرگان شیعه و شخصیت های مورد اعتماد و متنفذی؛ چون مسیب بن نجبه ی فزاری، عبدالله بن سعد نفیل ازدی، عبدالله بن وال تمیمی و رفاعه بن شداد بجلی، از دیگر پایه گذاران تشکیلات توابین بودند. [۳۵۴].

[صفحه ۱۵۷]

در جلسه ای مشورتی که در منزل سلیمان برگزار شد، مسیب سخن را آغاز کرده و بعد از اقرار و اعتراف به ظلمی که از آن ها سرزده و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را بعد از دعوت کردن رها کرده و از یاری او دست کشیده اند، ادامه داد:

در پیشگاه پروردگار و هنگام دیدن پیامبرمان چه عذری داریم که فرزند محبوب و باقی مانده ی نسل وی میان ما کشته شد؟
نه به

خدا! عذری ندارید مگر آن که قاتلان و عاملان ظلم و ستم به او را بکشید یا در این راه کشته شوید. شاید پروردگار ما بدین سبب از ما راضی گردد، که من از عذاب خدا در روز ملاقات حق ایمن نیستم.

بعد ادامه داد:

ای قوم! شما چاره ای ندارید جز این که فرماندهی برگزینید که به او پناه برید و پرچمداری انتخاب کنید که دورش جمع شوید. من نظر خود را گفتم و از خدا آمرزش می خواهم. [۳۵۵].

سپس رفاعه، عبدالله بن وال و عبدالله بن سعد نیز به نوبت سخن گفتند و ضمن تأیید سخنان مسیب، سلیمان را برای فرماندهی پیشنهاد کردند، که پذیرفته شد [۳۵۶].

سلیمان بزرگ شیعیان کوفه و صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و یار باوفای امیرمؤمنان علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام بود. او از شجاعان عرب و دارای قوت جنگی و عقیدتی بود و در جنگ صفین فرماندهی جناح راست پیاده نظام را به عهده داشت. با توجه به این سابقه ی درخشان بود که توابین، همگی فرماندهی وی را پذیرفتند. [۳۵۷].

سلیمان در سخنرانی خطاب به یاران خود، با اعتراف به خیانت و ارتکاب گناه بزرگ خود در یاری نکردن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تنها راه حل این بحران روحی - روانی را جهاد با قاتلان امام حسین علیه السلام و کشتن یا کشته شدن در این راه می دانست. [۳۵۸].

در آغاز حرکت، شیعیان مدائن و بصره به سلیمان قول همکاری دادند ولی آن ها نتوانستند به موقع خود را به توابین برسانند. [۳۵۹].

[صفحه ۱۵۸]

در آن زمان کوفه به دست زبیری ها افتاده بود و آن ها نیز گرچه در

باطن مخالف آشتی ناپذیر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام، بودند اما از آن جا که توابین و ابن زیاد هر دو دشمن زبیری ها بودند، درگیری نظامی آن ها، موجب تضعیف و فرسایش هر دو طرف و ضربه ای مهلک به دو گروه بود؛ بنابراین نه تنها از پیشرفت این حرکت جلوگیری نکردند، بلکه آن ها را به جنگ با ابن زیاد تشویق کردند. [۳۶۰].

انگیزه های اصلی نهضت توابین، از یک احساس عاطفی شدید نسبت به حادثه ی دلخراش کربلا سرچشمه می گرفت. آن ها در عمق وجدان خود، احساس حقارت، زبونی و خواری می کردند که ناشی از عدم یاری امام حسین علیه السلام بود و راه زدودن این ننگ و خواری را فقط در نبرد بی امان با قاتلان آن حضرت می دیدند. توابین مصمم بودند که خونشان در این راه ریخته شود تا با زیر پا گذاشتن زندگی دنیوی، با روحی آرام و دامنی پیراسته از گناه، به زندگی جاوید برسند. برای همین بود که هنگام ترک کوفه فریاد برآوردند:

«انا لا نطلب الدنيا و ليس لها خرجنا [۳۶۱].»

ما طالب دنیا نیستیم و هرگز به خاطر آن قیام نکرده ایم.

گرچه در آغاز حرکت، بیعت کنندگان شانزده هزار نفر بودند، اما به علت موضع منفی مختار بن ابی عبید ثقفی در برابر سلیمان، این رقم به چهار هزار نفر کاهش یافت. [۳۶۲] مختار معتقد بود که سلیمان تجربه ی نظامی کافی ندارد و پیروان خود را در لبه ی پرتگاه نیستی قرار داده است. [۳۶۳].

استقبال این تعداد و سپس تقلیل آن به چهار هزار نفر در لحظه ی حرکت، بیانگر فروکش کردن احساسات مقدس اولیه و جانشین شدن بینشی است که از هشدارهای مختار مبنی بر

عدم صلاحیت رهبری سلیمان برای رهبری، و خنثی کردن قیام و انهدام نیروهای مخلص حاصل شد.

[صفحه ۱۵۹]

فرجام قیام

چهار سال فعالیت پنهانی [۳۶۴] توابین، با مرگ یزید بن معاویه و انتقال خلافت به مروان بن علفی شد. مرگ یزید زمینه های مساعدی را در عراق فراهم ساخت؛ هرج و مرج ناشی از این حادثه، فرار ابن زیاد از کوفه و تغییر و تحول کلی اوضاع منطقه، توابین را بر آن داشت تا قیام را آشکار کنند. [۳۶۵].

تلاش های سیاسی عوامل ابن زبیر بر ضد رژیم اموی، مبنی بر ائتلاف و اتحاد با سلیمان بی نتیجه ماند. [۳۶۶] سرانجام با پیش بینی های قبلی، در غروب روز جمعه پنجم ربیع الآخر سال ۶۵ هجری، از شانزده هزار نفر بیعت کننده، فقط چهار هزار نفر در محلی به نام «نخيله» گرد آمدند. شعارهای مردم در هنگام حرکت، «یا لثارات الحسین» (ای خونخواهان حسین) بود و مردان مصمم به محض شنیدن این شعار، سلاح بر گرفته، خانه و کاشانه را رها کرده و به محل موعود آمدند. [۳۶۷].

اما چنین به نظر می رسد که همین تعداد هم، اندکی بعد به تردید افتادند. تا جایی که سلیمان می گوید: «هر کس می خواهد بر گردد مانعی ندارد؛ ولی یاران پاسخ می دهند: «انا لا نطلب الدنيا و لیس لها خرنا» [۳۶۸].

توابین به قصد مقابله با عبیدالله بن زیاد نخيله را به سمت شام ترک کردند و برای تجدید عهد و پیمان با امام حسین علیه السلام به کربلا آمدند. آن ها یک شبانه روز در کنار مرقد مطهر امام حسین علیه السلام اقامت گزیدند و بر گناه و تقصیر خویش گریستند و توبه کردند. [۳۶۹].

سپس حرکت نموده، در نقطه ای به نام «عین الورد» توقف کردند و

سلیمان به آرایش نفرات و تعیین فرماندهان پرداخت. او خود پیشاپیش نفراتش در حرکت بود و سرانجام در غرب عین الوردده سنگر گرفته و مدت پنج روز در انتظار رسیدن دشمن بودند [۳۷۰].

[صفحه ۱۶۰]

سپاه عظیم شام به فرماندهی حصین بن نمیر، شرحبیل بن ذی الکلاع، ادهم بن محرز، جبله بن عبدالله خثعمی و ربیعہ بن مخارق، تحت فرماندهی کل عبیدالله بن زیاد به سوی عین الوردده حرکت کرد. [۳۷۱].

در صبح روز چهارشنبه، بیست و دوم جمادی الاولی سال ۶۵ هجری، بعد از قرار گرفتن دو سپاه در مقابل هم، شامیان، و توابین را به پذیرفتن خلافت مروانیان دعوت کردند. توابین هم در مقابل، آنان را به خلع مروانیان، تسلیم عبیدالله بن زیاد، کمک به بیرون راندن زبیریان از عراق و واگذاری حکومت به اهل بیت علیهم السلام فراخواندند. [۳۷۲].

دو سپاه با ناامیدی از مصالحه، بعد از آرایش جنگی، پیکاری سهمگین را در گستره ی زمین آغاز کردند که تا روز جمعه ادامه یافت.

با این که نیروهای سلیمان به شهادت می اندیشیدند و ترسی از مردن نداشتند، اما به علت رسیدن نیروی کمکی به جبهه ی شامیان در روزهای دوم و سوم نبرد، و در نتیجه برتری توازن رزمی و نظامی دشمن، جنگ به نفع شامیان خاتمه یافت. [۳۷۳].

در این پیکار، سلیمان و اکثر قریب به اتفاق توابین به آرزوی خویش رسیدند. تنها تعداد اندکی جان سالم بدر بردند و از فرماندهان، گویا فقط رفاعه بن شداد جزء نجات یافتگان بود [۳۷۴] و بدین ترتیب، قیامی مخلصانه، با شهید شدن بیش تر افراد به پایان رسید.

رابطه امام سجاد با توابین

نهضت توابین یک قیام شیعی محض بود. آنان از معتقدان به حق اهل بیت علیهم السلام

و از محبان و شیعیان علی علیه السلام بودند و نسبت به فاجعه ی کربلا- در خود احساس گناه شدید کرده، به دنبال توبه و جبران تقصیر بودند.

قیام توابین یک قیام سیاسی برای به دست گرفتن حکومت نبود؛ بدین جهت سیاسی کاری نیز نمی کردند. مختار آنان را به صبر و تحمل و تعویض فرماندهی فراخواند، اما آنان سلیمان را به خاطر صحابی بودن وی و زهد و سابقه اش ترجیح دادند و پیشنهاد مختار را رد کردند.

[صفحه ۱۶۱]

گرچه ادعا شده که رهبر توابین، امامت علی بن الحسین علیه السلام را پذیرفته بود [۳۷۵]، اما در منابع کهن، رابطه ی آشکاری بین امام سجاد علیه السلام و توابین ثبت شده است. آن چه مهم به نظر می رسد، این است که در مجموع توابین این هدف را دنبال می کردند که در صورت پیروزی، حکومت را به اهل بیت علیهم السلام واگذار کنند و طبعاً از نسل فاطمه علیهاالسلام کسی جز علی بن الحسین علیه السلام شایسته ی این کار نبود. به عبارت دیگر، آنان دعوت به سوی اهل بیت علیهم السلام را در رأس برنامه ی انقلابی خود قرار داده بودند. چنان که عییدالله بن عبدالله، سخنگو و مبلغ توابین برای دعوت مردم به قیام، در این زمینه چنین گفت:

انا ندعوکم الی کتاب الله و سنه نبیه و الطلب بدماء اهل بیه و الی جهاد المحلین و المارقین فان قتلنا فما عندالله خیر للابرار و ان ظهرونا ردنا هذا الامر الی اهل بیت نبینا [۳۷۶]؛ ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و خونخواهی اهل بیتش و جنگ با قاسطین و مارقین فرا می خوانیم. پس اگر در این راه کشته شدیم

آن چه خداوند در جهان آخرت برای پاکان فراهم آورده بهتر است و اگر پیروز شدیم حکومت و رهبری جامعه را به اهل بیت پیامبران بازمی گردانیم.

آن ها در میدان جنگ نیز، زمانی که در برابر سپاه شام در حال آماده باش بودند، هدف و فلسفه ی قیام خود را چنین اعلام کردند:

نرد الامر الی اهل بیت نبینا الذین آتانا الله من قبلهم بالنعمة و الکرامه [۳۷۷].

حکومت را به اهل بیت پیامبران باز می گردانیم. آنان که خدا به واسطه ی ایشان به ما نعمت و کرامت ارزانی داشته است.

بنابراین گرچه دلیل و روایت خاصی دال بر تأیید این نهضت از جانب امام سجاد علیه السلام وجود ندارد، اما بدون تردید، قیام توابین مورد تأیید ایشان بوده است؛ زیرا قیام آنان مانند قیام مختار، در راه خونخواهی امام حسین علیه السلام بوده و این حرکت - چنان که خواهد آمد - مورد تأیید امام سجاد علیه السلام بوده است.

[صفحه ۱۶۲]

قیام مختار (۶۶ - ۶۷ ه. ق.)

اشاره

مختار، فرزند ابو عبیده ثقفی، از کسانی بود که به خاطر قیام علیه قاتلان امام حسین علیه السلام، شهرتی تاریخی یافت. او قبل از قیام امام حسین علیه السلام، از شیعیان معروف کوفه بود و وقتی مسلم بن عقیل، فرستاده ی امام حسین علیه السلام، به کوفه رفت، در منزل او اقامت کرد. [۳۷۸].

زمانی که مسلم در خانه ی هانی بن عروه سکونت گزید، مختار به قریه اش در خارج کوفه رفت و منتظر شروع قیام گردید. به علت آن که وقت خاصی برای قیام مسلم پیش بینی نشده بود، خبر قیام مسلم دیر به مختار رسید و او زمانی به کوفه رسید که سپاه مسلم متلاشی و عمال عبیدالله بر شهر مسلط شده بودند. عمرو بن حرث مختار را امان

داد و عیدالله وقتی از قصد مختار مینی بر یاری مسلم آگاه شد، با چویدستی به صورت مختار چنان کویید که پلک چشمش پاره شد. [۳۷۹].

مختار بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، با وساطت عبدالله بن عمر (همسر خواهر مختار) نزد یزید، از زندان آزاد گردید و از کوفه اخراج شد. [۳۸۰] او که خبر قیام عبدالله بن زبیر را در مکه شنیده بود، راهی حجاز شد و هنگام محاصره مکه به دست حصین بن نمیر، در کنار ابن زبیر بود. مختار در سال ۶۴ هجری در صفوف خوارج یمامه بر ضد شامی ها جنگید، ولی در مکه به آن چه می خواست دست نیافت. [۳۸۱] وقتی یزید مرد، شرایط قیام برای مختار در کوفه فراهم شد و مختار راهی کوفه گردید. آمدن مختار به کوفه مصادف با آمادگی توابین برای خروج از شهر بود.

موضع مختار در برابر توابین

مختار هم چون توابین در صدد خونخواهی امام حسین علیه السلام و جنگ با قاتلان او بود؛ ولی سلیمان را شایسته رهبری توابین نمی دانست و لذا به صراحت اظهار می کرد: «لا علم

[صفحه ۱۶۳]

له بالحروب و السیاسه [۳۸۲] سلیمان آشنایی با جنگ و سیاست ندارد.»

تبلیغات مختار سبب کندی کار توابین شد، اما با این حال، بیش تر شیعیان با سلیمان همراه بودند و تنها گروه اندکی به مختار پیوستند. از سوی دیگر، اشراف کوفه از ناحیه ی سلیمان احساس خطر نمی کردند؛ چون او در فکر مبارزه با عیدالله بن زیاد و سپاه شام بود. ولی از مختار هراس فراوانی داشتند به همین خاطر با خروج توابین از شهر، حاکم زبیری کوفه را وادار کردند تا مختار را زندانی کند. و بدین ترتیب، مختار دوباره زندانی شد.

مختار در

زندان خبر شکست تواین را شنید. وی ضمن نوشتن نامه‌ی تسلیتی برای رفاعه بن شداد، یکی از رهبران بازمانده‌ی تواین، بر سلیمان درود و رحمت فرستاد و با تمجید از او، از بازماندگان تواین خواست تا آماده‌ی قیام باشند. او آن‌ها را به کتاب خدا، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، خونخواهی اهل بیت علیهم السلام، دفاع از ضعیفان و جهاد با محلین (کسانی که حرمت اسلام را شکسته و حرام آن را حلال دانسته اند) فراخواند. [۳۸۳].

آغاز قیام و پیروزی مختار

مختار دوباره با وساطت عبدالله بن عمر، از زندان آزاد شد. چون خبر رهایی مختار به شیعیان رسید، گروه گروه به حضورش رسیده و با وی بیعت کردند. با گذشت چند روزه رقم بیعت کنندگان افزایش یافت و این امر بر عبدالله بن زبیر گران آمد. او برای جلوگیری از حرکت مختار، عبدالله بن یزید را از امارت کوفه برکنار کرده و عبدالله بن مطیع را به جای وی منصوب کرد. عبدالله در همان آغاز کار خود گفت که در امور مالی، به روش خلیفه‌ی دوم و سوم عمل خواهد کرد. اما سائب بن مالک اشعری با تحریک مختار، به او اعتراض کرده و گفت: «جز با سیره‌ی علی علیه السلام نباید رفتار شود [۳۸۴].»

عبدالله به سفارش ایاس بن مضارب تصمیم به بازداشت مختار گرفت و به همین دلیل، او را احضار کرد. مختار که از هدف عبدالله آگاه بود، خود را به ناخوشی زد و از

[صفحه ۱۶۴]

رفتن نزد او عذر خواست. سپس پیروانش را احضار کرد و تصمیم خود را برای قیام اعلام کرد. [۳۸۵].

مختار خود را نماینده‌ی محمد بن حنفیه معرفی می‌کرد و با این عنوان،

مردم را به سوی خویش دعوت می کرد. برخی از شیعیان کوفه درباره ی ادعا و نیت وی از این قیام، تردید داشتند، به همین خاطر، گروهی را نزد محمد بن حنفیه فرستادند. محمد با کوفیان خدمت امام سجاد علیه السلام رسید و جریان را باز گفت و نظر امام را جویا شد. امام فرمود:

«ای عمو! اگر بنده ای زنگی نیز جانب ما اهل بیت علیهم السلام را بگیرد، بر مردم یاری او لازم است و من در این مورد شما را ولی و سرپرست قرار دادم. آن چه می خواهی انجام ده. [۳۸۶].»

چون پیام امام علیه السلام به کوفیان رسید، آنان در پیوستن به مختار، دیگر تردیدی نکردند و بدین گونه یاران مختار زیاد شدند. مختار در پی افراد نیرومند و پرنفوذی چون ابراهیم بن اشتر بود تا بتواند پایگاه اجتماعی خود را با حمایت سران برخی از قبایل محکم کند. ابراهیم هم از لحاظ مقام والای پدر و هم از جهت شجاعت و نفوذ در بین قبیله ی خود که در کوفه ساکن بودند، شهرت داشت. مختار با ارائه ی نامه ای از محمد بن حنفیه (که در این مورد از جانب امام علیه السلام ولایت داشت) او را با خود همراه کرد و بدین صورت، جبهه ی مختار قوی شد. [۳۸۷].

مختار و یارانش در ربیع الاول سال ۶۶ خروج کردند و عبدالله بن مطیع را از شهر رانده و بر کوفه و اطراف آن مسلط شدند. هنوز مدت زیادی از پیروزی مختار بر کوفیان نگذشته بود که خبر آمدن سپاه شام به فرماندهی عبیدالله بن زیاد، به کوفه رسید. مختار سپاهی سه هزار نفری را به سوی لشکر شش هزار نفری عبیدالله فرستاد. در

درگیری بین دو سپاه، ربیعہ بن مخارق، فرمانده نیروهای ابن زیاد کشته شد و سیصد نفر به اسارت سپاه مختار در آمدند. با این حال چون روشن شد که این تعداد نمی توانند در مقابل سپاه شامیان مقاومت کنند ابراهیم بن اشتر، به عنوان نیروی امدادی به سوی آن ها فرستاد. [۳۸۸].

[صفحه ۱۶۵]

شورش اشراف و کشتار قاتلان امام حسین

اشراف کوفه که بیش ترشان در ریختن خون امام حسین علیه السلام شریک بودند و روش حکومتی مختار را به خاطر لغو امتیازات موهوم خود نمی پذیرفتند، غیبت ابراهیم را مغتنم شمرده و علیه مختار شوریدند. مختار ضمن مامشات با آنان، به ابراهیم پیام داد که بازگردد. قبل از آمدن ابراهیم، اشراف و مختار درگیر شدند و با آمدن ابراهیم پیروزی مختار حتمی شد. چون اشراف به مختار خیانت کردند، وی بر سرکوب آنان مصمم شد و تأخیر در آن را مصلحت ندید.

منادی مختار اعلام کرد: «هر کس به خانه رود و در خانه را به روی خود ببندد، در امان است جز کسانی که در خون آل محمد صلی الله علیه و آله دست دارند [۳۸۹].»

اشراف که اطمینان داشتند این بار مختار با قاطعیت آن ها را دستگیر کرده و از بین خواهد برد، گروهی به سمت بصره فرار کردند و گروهی نیز در همان کوفه مخفی شدند. مختار اعلام کرد: «رها کردن قاتلان امام حسین علیه السلام تا این که آسوده در روی زمین زندگی کنند، از دین ما نیست.» [۳۹۰].

یاران مختار خانه به خانه دنبال قاتلین امام حسین علیه السلام می گشتند و آنان را دستگیر کرده و نزد مختار می آوردند. او هم دست های گروهی و پاهای گروه دیگر را قطع می کرد؛ تا این که تعداد زیادی از آن ها

را به قتل رساند. از جمله: شمر بن ذی الجوشن، خولی بن یزید اصبحی، متولی سر امام حسین علیه السلام، عمر بن سعد فرمانده سپاه کربلا با پسرش، حکیم بن طفیل قاتل حضرت ابوالفضل علیه السلام، مره بن منقذ عبدی قاتل حضرت علی اکبر علیه السلام، حرمله بن کامل، زنده ی تیر به حلق علی اصغر و مجدل بن سلیم، قطع کننده ی انگشت امام حسین علیه السلام. [۳۹۱].

با قلع و قمع قاتلان امام حسین علیه السلام در کوفه، ابراهیم روانه جنگ با عبیدالله شد و در موصل با سپاه عبیدالله درگیر گردید. در این جنگ، ابراهیم و یارانش با شجاعت کم نظیر جنگیدند و سپاه عظیم شام را شکست دادند و عبیدالله بن زیاد، حصین بن نمیر، شرحبیل بن ذی الکلاع و جمع بسیاری از فرماندهان سپاه و تعداد بی شماری از سپاهیان شام را کشتند. [۳۹۲].

[صفحه ۱۶۶]

ابراهیم، سر ابن زیاد و دیگر فرماندهان سپاه را به نزد مختار فرستاد و مختار نیز سرها را به نزد امام سجاد علیه السلام و محمد بن حنفیه فرستاد. گفته اند: تنها در آن روز بود که امام سجاد علیه السلام را خندان دیدند [۳۹۳].

قتل مختار

تعدادی از اشراف کوفه و قاتلان امام حسین علیه السلام مثل شبت بن ربیع و محمد بن اشعث بن قیس که از دست مختار فرار کرده و به بصره، نزد مصعب بن زبیر گریخته بودند، او را بر ضد مختار تحریک و تشویق کرده تا بدین وسیله کوفه نیز زیر سلطه ی زبیری ها قرار گیرد. مصعب در اثر وسوسه های آنان، تصمیم به جنگ با مختار گرفت و لشکر آرایی کرد. علاوه بر این، آن ها افرادی را فرستادند تا با تبلیغ علیه مختار، مردم را از حمایت

او بازدارند. [۳۹۴] از سوی دیگر، ابراهیم اشتر که اکنون در موصل حاکمیت یافته بود، حاضر به بازگشت به کوفه برای حمایت از مختار نشد. مختار تلاش خود را به منظور بسیج مردم به کار برد. وی سپاهی را برای مقابله با آنان روانه کرد. هنگامی که نیروهای دو طرف در مقابل هم قرار گرفتند، زبیری ها خواستار آن بودند که نیروهای مختار با پذیرفتن بیعت با عبدالله بن زبیر به عنوان «امیرالمؤمنین»، دست از نبرد بردارند.

یاران مختار نیز از آنان خواستند تا با مختار بیعت کرده و خلافت را به «آل رسول الله» واگذار کنند. [۳۹۵] چون هیچ کدام تقاضای دیگر را نپذیرفتند، جنگ آغاز گردید و در نتیجه، سپاه مختار شکست خورده، مختار در دارالاماره ی کوفه در محاصره قرار گرفت. وی به یارانش پیشنهاد خروج از قصر را داد که تنها ۱۹ نفر از یارانش به این درخواست عمل کردند. مختار به سپاه ابن زبیر یورش برد و جنگید تا کشته شد.

بقیه ی یاران مختار، که در قصر مانده بودند، پس از تسلیم به دست افراد مصعب کشته شدند. قتل مختار در رمضان سال ۶۷ هجری صورت گرفت. [۳۹۶].

[صفحه ۱۶۷]

ارزیابی قیام مختار

مختار مردی سیاستمدار، زیرک و باهوش بود. او برای اجرای نقشه ی خود عراق را برگزید و این انتخاب درستی بود؛ زیرا بیش تر مردم عراق دوستدار علویان و اهل جنگ و درگیری بودند و از سویی دیگر به مناطق دیگر نزدیک بود و به نوعی در مرکز قرار داشت.

هدف مختار از قیام، جنگ با قاتلان امام حسین علیه السلام و دفاع از ضعیفان و بی پناهان بود. بدین خاطر، او بین موالی و عرب ها مساوات برقرار کرد و این

برای اشراف کوفه غیر قابل تحمل بوده و یکی از گناهان بزرگ مختار به حساب می آمد. اما این سیاست باعث شد که موالی به او روی آورند و بسیاری از نیروی سپاه او را تشکیل دهند. دینوری در این باره می نویسد: «اغلب سپاه مختار در جنگ با شامیان، از موالی ایرانی بودند [۳۹۷].»

وقتی یزید بن انس، فرمانده ی سپاه مختار، با ربیع بن مخارق روبه رو شد، ربیع برای تشویق یارانش گفت: «شما با بندگان فراری که اسلام را رها کرده و از آن خارج شده اند و تقوایی ندارند و به عربی سخن نمی گویند، می جنگید.» [۳۹۸].

زمانی که اشراف کوفه بر ضد مختار شورش کردند، یکی از گناهان مختار را شریک کردن موالی در غنیمت و بیت المال ذکر کردند. [۳۹۹].

موالی که از شجاعت عربی و دشمنی عجمی نسبت با اشراف برخوردار بودند، یکی از عوامل مهم پیشرفت مختار بودند. یکی از اشراف کوفه در این باره به یارانش گفت: «بندگان و موالی شما با مختار هستند و وحدت کلمه دارند و آنان بیش تر از دیگران کینه ی شما را در دل دارند و شجاعت عربی و عداوت عجمی را با هم دارند [۴۰۰].»

قیام مختار موجب شد تا موالی به صورت نیرویی قابل استفاده و سودمند در عراق ظهور کنند. اگر چه آن ها به سبب شرکت در قیام، به شدت سرکوب شدند، اما همین حضور آن ها در صحنه سیاسی، بر مقدار نقش شان در جامعه افزود.

مختار گرچه در مرحله ی اول قیامش بسیاری از قاتلین امام حسین علیه السلام را به سزای

[صفحه ۱۶۸]

عملشان رساند، اما اشراف فراری با حمایت زبیری ها، بر او شوریدند و از غیبت ابراهیم و یارانش استفاده کرده و

مختار را شکست دادند.

شخصیت مختار

جهت اطلاع بیش تر درباره ی شخصیت مختار و قیام او ر.ک: افتخار زاده، محمود رضا، نهضت مختار ثقفی، رضوی اردکانی، ابوالفضل، ماهیت قیام مختار.

درباره ی مختار، نظریه های مختلفی ارائه شده است و روایات وارده از امامان علیهم السلام نیز دو گونه است. بسیاری از علما و نویسندگان اهل سنت او را مذمت کرده و کذاب و مدعی نبوت شمرده اند و در سب و لعن او کوتاهی نکرده اند. ابن کثیر او را کذاب لقب می دهد و می نویسد: «مسلمانان از کشته شدن مختار خوشحال شدند؛ زیرا او آدم درستی نبود و ادعا می کرد که جبرئیل بر او وحی می آورد [۴۰۱].»

و در جای دیگر می نویسد:

«در شرح حال مختار خواهد آمد که او دروغگو بود و ادعای یاری اهل بیت علیهم السلام می کرد تا عوام شیعه را دور خود جمع کند و او همان کسی است که پیامبر از آمدنش خبر داد و فرمود: در قبیله ی ثقیف یک کذاب و یک امیر خواهد آمد، یعنی مختار و حجاج.» [۴۰۲].»

دانشمندان شیعه نیز در مورد مختار نظرهای مختلف دارند. بعضی از علمای طبقه ی اول و دوم شیعه، درباره ی او نظر مساعدی ندارند. برخی او را از کیسانیه (پیروان محمد بن حنفیه) شمرده اند. [۴۰۳] بعضی در مورد او توقف کرده اند [۴۰۴] ولی مشهور علمای شیعه او را تأیید و از او ستایش کرده اند. [۴۰۵].»

در مورد روایات وارد شده از معصومین علیهم السلام باید گفت که در برخی از آن ها، مختار مدح و برای وی طلب رحمت شده است و در بعضی دیگر، وی تکذیب و لعن شده است.

[صفحه ۱۶۹]

علامه ی مامقانی در کتاب خود بیش تر روایات مدح و ذم را جمع آوری نموده و با

دلایلی، شیعه بودن و مورد تأیید بودن عملکرد وی نزد امامان معصوم علیهم السلام را ثابت کرده است. مضمون بیان علامه چنین است:

بدون تردید، مختار مسلمان و بلکه شیعه (معتقد به امامت بلافصل امام علی علیه السلام) و معتقد به امامت امام سجاد علیه السلام بوده است. اما دلیل شیعه بودن وی این که او پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نکرده و از امام علی علیه السلام شنیده است که چند هزار نفر از بنی امیه به دست وی کشته می شوند و او این مطلب را به طور یقینی پذیرفته است. در حالی که اهل سنت، امام علی علیه السلام را عالم به امور پنهانی نمی دانند و از سخن او اطمینان و یقین حاصل نمی کنند. و اعتقاد به علم امامان علیهم السلام از عقاید شیعه است. [۴۰۶].

و اما دلایل اعتقاد او به امامت امام سجاد علیهم السلام عبارتند از:

۱. روایتی وجود دارد که می گوید: امام حسین علیه السلام او را از آتش نجات می دهد. [۴۰۷] در حالی که به اعتقاد شیعه، منکر امامت در آتش، جاویدان است.

۲. او هدایایی با ارزش را خدمت امام سجاد علیه السلام می فرستاد، و این دلیلی است بر اعتقاد او به امامت امام سجاد علیه السلام نه محمد بن حنفیه؛ زیرا در غیر این صورت باید آن ها را پیش محمد می فرستاد.

۳. امام سجاد علیه السلام درباره ی مختار فرمود: «خدا او را جزای خیر دهد [۴۰۸] و امام باقر علیه السلام نیز سه بار فرمودند: «خدا او را رحمت کند [۴۰۹] در حالی که دعا و طلب رحمت برای منحرف از امامت از جانب امام معصوم علیه السلام معقول نیست.

اما جواب دلیل های مخالفان:

این که امام سجاد علیه السلام هدایای مختار را رد

کرده، به خاطر احتمال سلطه ی عبدالملک مروان بوده است و حضرت می خواست وقتی عبدالملک به خلافت رسید، بهانه ای علیه او نداشته باشد؛ نه اینکه هدایای مختار را حلال نمی دانست؛ زیرا اولاً بعضی از هدایای او را پذیرفت و ثانیاً از عبدالملک اجازه ی تصرف گرفت؛ در حالی که اگر

[صفحه ۱۷۰]

این اموال از نظر امام حرام بود، با اجازه ی عبدالملک که حلال نمی شد. بنابراین، قبول نکردن هدایا و پاسخ ندادن به نامه ی مختار و لعن او، همه از روی تقیه و برای اظهار مخالفت ظاهری بوده است.

دلیل دیگر این که امام باقر علیه السلام از لعن مختار نهی فرمود [۴۱۰]؛ در حالی که اگر لعن امام سجاد علیه السلام دلیلی غیر از تقیه داشت، دیگر معنا نداشت امام باقر علیه السلام لعن وی را نهی کند. [۴۱۱].

(این مطالب مضمون کلام صاحب تنقیح المقال بود)

هم چنین زمانی که مختار کشته شد، مصعب بن زبیر از دو همسر او، یکی دختر نعمان بن بشیر انصاری و دیگری دختر سمره بن جندب، خواست که از مختار بیزاری جویند. اما آن ها امتناع کرده و در جواب گفتند: «چگونه از مردی که می گفت: خدا پروردگار من است و به روز روزه می داشت و به شب نماز می کرد و در راه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله فداکاری کرد و قاتلان پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او را کشت و دل ها را خنک کرد، بیزاری جوییم [۴۱۲].

هر چند دختر سمره، بعدها بر اثر تهدید مصعب از مختار بیزاری جست، اما دختر نعمان حاضر به این کار نشد و جانش را در این راه از دست داد.

مرحوم علامه امینی رحمه الله

بعد از ستایش مقام والای مختار، تعداد کتاب هایی را که در مدح او نوشته شده تا ۲۱ کتاب و رساله بیان کرده و نمونه ای از قصیده هایی را که در وصف او سروده اند، آورده است. [۴۱۳].

به عقیده ی بسیاری از علمای بزرگ حدیث و رجال شیعه، روایاتی که در نکوهش مختار وارد شده اند، ساخته و پرداخته ی دشمنان او است و بر فرض پذیرش آن ها، حمل بر تقیه می شود. [۴۱۴].

مرحوم آیه الله العظمی خوئی ضمن بررسی احوال مختار، ذیل روایات حاوی ذم مختار، که از رجال کشی نقل شده، می گوید: «این روایات از نظر سند، به طور جدی

[صفحه ۱۷۱]

ضعیف اند و علاوه بر ضعف سند، در مضمون بعضی از آن ها، تناقض وجود دارد. اگر این روایات صحیح باشد، از روایاتی که در مذمت صحابه ی برجسته ی امام صادق علیه السلام چون زراره و محمد بن مسلم و برید و سایر اصحاب رسیده، بیش تر نیست [۴۱۵].

ایشان در پایان ذکر این دسته از روایات می گویند: «ما قبلا یاد آور شدیم که علاوه بر ضعف اسناد این روایات، که در مذمت مختار است، بر فرض صحت می توان آن ها را حمل بر تقیه کرد [۴۱۶].

بنابراین، آن چه در پایان این بحث می توان گفت آن است که روایات مشتمل بر ذم مختار از جانب اهل بیت علیهم السلام و راویانشان، ساخته و پرداخته ی نویسندگان و مورخان دربار اموی است که با جعل این گونه اخبار به نفع دستگاه حاکم، زندگی مادی خویش را تأمین می کرده اند. [۴۱۷] با این همه، نباید از این نکته غفلت کرد که مختار، شخصی ریاست طلب و دارای خوی مهتری بوده که برای پیشبرد اهداف خویش، حاضر به انجام هر کاری بوده است؛ از

این رووی می پنداشت که اگر رهبری شخصیتی از اهل بیت علیهم السلام را مطرح کند، می تواند از حيله های دشمنانش به ویژه آل زبیر، در امان بماند. اما در عمل، اتخاذ این سیاست مشکلات فراوانی برای او فراهم آورد.

موضع امام سجاد در برابر قیام مختار

چنین نقل شده است که مختار، پس از آن که موفق شد در کوفه شیعیانی را به سوی خود جذب کند، برای پیشرفت قیامش، به امام سجاد علیه السلام نامه ای نوشت و از آن حضرت یاری جست. ولی حضرت پاسخ مثبت ندادند. مختار چون از همکاری امام علیه السلام مأیوس شد، نامه ای به محمد بن حنفیه نوشت و همان درخواست را کرد. محمد درخواست مختار را پذیرفت و مختار به عنوان نماینده ی او، مردم را به خویش دعوت می کرد [۴۱۸].

چنین موضعی از جانب امام علیه السلام با توجه به شرایط و اوضاع سیاسی عصر آن حضرت کاملاً منطقی و درست بود؛ زیرا امام سجاد علیه السلام در آن شرایط خاص نباید، اقدام

[صفحه ۱۷۲]

به کاری می کرد که نابودی شیعه را در پی داشته باشد. بنابراین امام علیه السلام رابطه ی مستقیم با این حرکت را به مصلحت ندید. بلکه با تأیید کلی نهضت، رهبری آن را به محمد بن حنفیه واگذار کرده و در این باره او را جانشین خود ساخت؛ چنان که حضرت فرمود:

«ای عمو! اگر برده ای زنگی هم به پشتیبانی از ما اهل بیت علیهم السلام خروج کند، حمایت او بر مردم لازم است و در این مورد شما را ولایت دادم، هر گونه صلاح می دانی عمل کن [۴۱۹].»

علت واگذاری رهبری نهضت به محمد این بود که او از طرف دستگاه حاکم، به مخالفت متهم نبود.

از این موضع گیری درست امام علیه السلام که بگذریم،

ایشان در مواقعی نیز، قیام مختار را تأیید کردند. چنان که زمانی که سر عیدالله و دیگر قاتلان امام حسین علیه السلام را برای ایشان آوردند، حضرت سجده ی شکر به جا آورده و برای مختار دعا کرده و طلب خیر نمود [۴۲۰] امام باقر علیه السلام نیز در ملاقات با پسر مختار، سه بار برای مختار طلب رحمت کردند و در جواب پسر وی که می گفت «مردم می گویند که پدر من کذاب بوده است» فرمود:

خدا منزله است، پدرم به من خبر داد که مهریه ی مادرم، از پولی بوده که مختار فرستاده است. آیا مختار نبوده که خانه های ما را ساخت؟ و قاتلان ما را کشت؟ و خون ما را طلب کرد؟ خدا او را رحمت کند! پدرم به من خبر داد که مختار، شب ها در خانه ی فاطمه، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام می رفت و او برایش زیرانداز می گذاشت و تکیه گاه می نهاد و آن گاه مختار از او حدیث می شنید... هیچ حقی از ما نزد کسی نبود مگر این که او، آن را طلب کرد و قاتلان ما را کشت و خونخواه ما شد [۴۲۱].

هم چنین در روایتی دیگر، امام باقر علیه السلام می فرمایند:

از مختار بدگویی نکنید که قاتلین ما را کشت و انتقام خون ما را گرفت و بیوه های ما را شوهر داد و در زمان تنگدستی به ما کمک کرد [۴۲۲].

[صفحه ۱۷۳]

در مقابل این تأییدها و ستایش ها، برای این که بهانه به دست امویان نیفتد، امام سجاد علیه السلام در مواردی هم از مختار، اعلام بیزاری می نمود؛ چنان که نقل شده، یک بار حضرت در کنار در خانه ی خدا، به صورت علنی، مختار را لعن کرد. مردی به امام

علیه السلام گفت: «چرا او را لعن می کنی، حال آن که برای شما کشته شد؟»

امام علیه السلام فرمود: «او دروغگو بود و بر خدا و رسول دروغ می بست [۴۲۳].»

با دقت در این روایت (بر فرض صحت) معلوم می شود که این گونه لعن کردن مختار از جانب امام علیه السلام عمدی و اقدامی سیاسی بوده و منظور واقعی آن بوده که جاسوسانی که در بین جمعیت بودند، خبر مخالفت امام سجاد علیه السلام را به حکومت برسانند و آنان خیالشان از جانب امام علیه السلام آسوده شود و حضرت را به همکاری با مخالفان، متهم نکنند.

شورش عبدالله بن زبیر (۶۱ - ۵۷۳ ه. ق.)

اشاره

هنگامی که معاویه مُرد و یزید به حکومت رسید و از مردم برای خود بیعت گرفت، عبدالله بن زبیر از بیعت با یزید سر باز زد، وی خود دعوی خلافت داشت، اما مردم به وی توجه چندانی نداشتند. معاویه هنگام مرگش، در مورد عبدالله، به یزید چنین سفارش کرد: «اما آن که چون شیر در کمین تو است و چون روباه تو را به بازی می گیرد و مترصد فرصت مناسب است تا به تو پردازد، ابن زبیر است؛ که چون به تو پرداخت، اگر بر او غلبه کردی، بند از بندش جدا کن تا بتوانی خون قوم خویش را از شر او حفظ کنی [۴۲۴].»

عبدالله، با سرپیچی از بیعت، جانش را در خطر دید؛ از این رو پنهان شد. او شبانه از مدینه و از بیراهه، به مکه گریخت و خود را در آن جا محصور کرد و «عائذ البیت» (پناهنده ی حرم) خواند. وی از اقامت امام حسین علیه السلام در حجاز، ناخشنود بود. اما به ظاهر با امام حسین علیه السلام همراهی می کرد و به بیعت با

حضرت اظهار تمایل می کرد. امام حسین علیه السلام از انگیزه ی پسر زبیر کاملاً آگاه بود و می دانست که وی به حضرت به دید یک رقیب می نگرد و تا حضرت آن جا حضور دارد، ابن زبیر نمی تواند هدف خود را، حکومت بر قلمرو اسلامی، عملی سازد. چنان که امام علیه السلام می فرماید:

[صفحه ۱۷۴]

به راستی هیچ چیز در دنیا برای او (ابن زبیر) بهتر از این نیست که من از حجاز بیرون روم. زیرا می داند که با وجود من، مردم به او روی نمی آورند، پس دوست دارد که من از مکه خارج شوم تا میدان برای او خالی بماند [۴۲۵].

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ابن زبیر از شرایط استفاده کرده و در برابر یزید، علم مخالفت برافراشت. او خود را خلیفه خواند و از مردم، به صورت مخفی و بر اساس خلافت شورایی، بیعت گرفت [۴۲۶].

همان طور که اشاره شد، وی در شورش مردم مدینه نقشی اساسی داشت و پس از شهادت امام حسین علیه السلام با توجه به مقاصد سیاسی خود، عراقیان را به خاطر این که امام علیه السلام را دعوت کرده و سپس از یاری وی خودداری ورزیده اند، سرزنش می کرد. عبدالله در خطبه ای از یزید بدگویی کرد و مردم را به برکناری وی از خلافت، دعوت کرد [۴۲۷].

یزید هم در مقابل، مسلم بن عقبه را مأمور کرد که بعد از سرکوبی اهل مدینه، کار ابن زبیر را نیز یک سره کند. مسلم در بین راه مکه به هلاکت رسید و چنان که یزید دستور داده بود، حصین بن نمیر فرماندهی لشکر او را به عهده گرفت. حصین مکه را محاصره کرده، منجنیق ها را نصب کرد و خانه ی کعبه را به آتش

کشید.

هنگامی که مکه در محاصره بود، خبر هلاکت یزید به مردم شهر و فرماندهی سپاه شام رسید. او نمی دانست اکنون برای چه کسی باید بجنگد، با پسر زبیر به گفتگو پرداخت و اعلام کرد آماده است با او بیعت کند، به این شرط که عبدالله به همراه او به شام برود. اما عبدالله شرط او را نپذیرفت و حصین با سپاهیان خویش به شام بازگشت [۴۲۸].

گویا حصین می خواست عبدالله را به شام ببرد تا اگر او خلیفه شد، در کنارش باشد و [۴۲۹] در غیر این صورت، در آن جا عبدالله را کشته و شر مخالفی دیگر را از سر خود باز کند.

[صفحه ۱۷۵]

بعد از مرگ یزید، ابن زبیر به عنوان خلیفه، از مردم حجاز و سپس عراق بیعت گرفت. او علاوه بر حجاز و عراق، بر یمن و خراسان نیز حکم می راند [۴۳۰].

چنان که در قیام مختار گذشت، ابن زبیر، برادرش مصعب را مأمور سرکوبی مختار کرد. او با مختار درگیر شده، وی را کشت و بر عراق حاکم شد.

در سال ۷۲ هجری، عبدالملک لشکری را برای سرکوبی مصعب به سوی عراق روانه ساخت. هم چنین با وعده و وعید، گروهی از سران عراق را به سوی خود کشاند. سرانجام مصعب کشته شده [۴۳۱] سپاهش پراکنده گشت و بدین طریق، کار عراق پایان یافت. اکنون نوبت حجاز رسیده بود و عبدالملک، حجاج را به آن جا فرستاد.

حجاج وارد طائف شده، یک ماه در طائف ماند و بعد از کسب اجازه از عبدالملک، به سوی مکه شتافت. او مکه را محاصره کرده، منجنیق ها را بر روی کوه ابوقییس نصب کرد. سپس مسجد الحرام و خانه خدا را با

پرتاب سنگ ویران ساخت.

در سال ۷۳ هجری، بعد از چند ماه محاصره ی مکه، سرانجام ابن زبیر از حصار خارج شد و بعد از دفاعی سخت، همراه با یاران اندکی که برای او باقی مانده بود، کشته شد. به فرمان حجاج، جسد او را بر دار کردند [۴۳۲] این گونه با شکست ابن زبیر، آخرین مانع سیاسی برای مروانیان از میان برداشته شد.

دلایل شکست شورش عبدالله بن زبیر را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. در حجاز ماندن و نرفتن به شام (سرزمینی که در جستجوی خلیفه بود) که باعث پدید آمدن رقیب برای او شد؛

۲. نا آگاهی سیاسی او؛

۳. خست و تنگ نظری بیش از حد، در امور مالی؛

۴. ناتوانی از گرد آوردن نیروهای مؤمن و کارآمد در اطراف خویش برای روزهای مهم؛

۵. و از همه مهم تر، مخالفت با خاندان اهل بیت علیهم السلام.

[صفحه ۱۷۶]

موضع امام سجاد در قبال شورش ابن زبیر

شورش عبدالله بن زبیر، حرکتی الهی و در راستای اهداف ائمه ی معصومین علیهم السلام نبود. بلکه هدف از آن، «برپایی مجدد حاکمیت قرشی بر مبنای حکومت راشدین» بود. یعنی زنده کردن دوباره ی طرح شورایی خلافت در مقابل حاکمیت موروثی اموی و حقانیت حاکمیت اهل بیت علیهم السلام (با توجه به سوابق و شرکت پدرش در شورا).

ابن زبیر به خاطر مخالفت دایمی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله محبوبیت چندانی در بین مردم نداشت. چنان که او مشوق پدرش، در راه اندازی جنگ جمل و مخالفت با خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. امام علی علیه السلام در این باره می فرماید: «زبیر همواره با ما اهل بیت بود تا زمانی که پسر نامبارکش، عبدالله پدید آمد [۴۳۳].»

به تعبیر عبدالله بن عمر، محرک عایشه نیز برای راه اندازی جنگ

جمل، عبدالله بود [۴۳۴].

ابن زبیر به عبدالله بن عباس گفت: «من چهل سال است که بغض شما را در سینه پنهان کرده ام [۴۳۵].»

او نیز مدت چهل روز (ظاهراً چهل جمعه) در خطبه، از درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری کرد و در توجیه این عمل گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله خویشاوندان بدی دارد که هنگام بردن نام او، گردن خویش را برمی افرازند [۴۳۶].»

ابن زبیر در مدتی که در حجاز حاکم بود، بنی هاشم و دوستان آنان را مورد آزار و اذیت فراوان قرار داد. چنان که محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس را به همراه ۲۴ تن از بنی هاشم در مدخل چاه زمزم زندانی کرد و آن ها را به بیعت با او یا در آتش سوختن مخیر ساخت که در نهایت به وسیله فرستادگان مختار و با هجومی ناگهانی، نجات یافتند [۴۳۷].

برادرش، مصعب بن زبیر، شیعیان عراق را قتل عام کرده و حتی به زنان هم رحم نکرد [۴۳۸].

[صفحه ۱۷۷]

ابن زبیر از موقعیت امام سجاد علیه السلام آگاه بود، به همین دلیل کارهای حضرت را زیر نظر داشت. او به بیعت و تأیید امام علیه السلام و در پی آن علویان و دوستان حضرت نیازمند بود و بر آن هم اصرار داشت. وی با تهدید و فرستادن نامه، می خواست از محمد بن حنفیه و ابن عباس بیعت بگیرد و چون آن دو حاضر به بیعت نشدند، از مکه رانده شده و به طائف رفتند [۴۳۹].

امام سجاد علیه السلام با توجه به دیدگاه خصمانه و کینه توزانه و نیز اعمال ناشایست ابن زبیر نسبت به بنی هاشم و اهل بیت علیهم السلام، نه تنها شورش او را تأیید نکرد، بلکه

از فتنه ی وی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان بیم داشت و از آن اظهار نگرانی می کرد [۴۴۰]؛ ولی بر ضد آن نیز اقدامی نکرد؛ زیرا هر گونه اقدامی علیه حاکمیت ابن زبیر، به سود امویان تمام می شد.

شورش خوارج

اشاره

خوارج بعد از جریان حکمیت، هر دو طرف درگیر در جنگ (امام علی علیه السلام و معاویه) را تکفیر کردند و بغض و کینه ی آن دو را به دل گرفتند. آنان با به شهادت رساندن امام علی علیه السلام عقده ی کینه ی نسبت به آن بزرگوار را ارضا کردند، ولی نسبت به معاویه طرحشان ناکام ماند. در دوران حاکمیت معاویه شورش های محدودی از جانب خوارج صورت گرفت که سرکوب شد؛ ولی آنان به مخالفت خود علیه نظام اموی ادامه دادند.

به خاطر کاهش قدرت امویان در فاصله ی بین مرگ معاویه (سال ۶۰ هجری) تا چند سال بعد از فتح عراق به دست عبدالملک در سال ۷۲، یعنی مدتی بیش از یک دهه، اوج تاخت و تاز خوارج در عراق بود. مرکز اصلی فعالیت آن ها، در اطراف بصره و کوفه بود و چون از آن جا رانده شدند، در مناطقی مانند خوزستان، فارس، کرمان و سیستان مستقر شدند.

زمانی که عبیدالله حاکم عراق شد، بر خوارج سخت گرفت و شروع به قتل عام آن ها کرد. او در این باره می گفت: «بعد از کلمه ی اخلاص، بهترین عمل را کشتن خوارج می دانم [۴۴۱].»

[صفحه ۱۷۸]

ابن قتیبه می نویسد: «عبیدالله در جستجوی خوارج می کوشید و با اندک گمانی آن ها را دستگیر کرده و به قتل می رساند [۴۴۲].»

او و پدرش زیاد در مجموع سیزده هزار خارجی را به قتل رساندند [۴۴۳].

سیاست فشار و سختگیری بر خوارج، باعث شد که آنان

به سوی مکه بگریزند و با عبدالله بن زبیر (که در آن روزگار بر حجاز حکم می راند) بر ضد امویان متحد شوند. با آن که ابن زبیر گرایش عثمانی داشت و این خلاف عقاید خوارج بود، اما آنان به بهانه ی آن که او از حرم خدا دفاع می کند [۴۴۴]، و به یاری وی شتافتند.

خوارج یمامه به رهبری «نجده بن عامر» و خوارج فراری عراق به رهبری «نافع بن ازرق» در واقعه ی حصر مکه توسط حصین بن نمیر در کنار ابن زبیر بودند و وقتی نظرش را در مورد یاری رساندن خوارج جویا شدند، گفت: «اگر شیطان هم در جنگ با اهل شام به یاری من آید، او را می پذیرم [۴۴۵].»

بعد از مرگ یزید (که مخالفت با او عامل وحدت ابن زبیر و خوارج بود) اختلاف های آنان آشکار شد. خوارج مخالف عثمان و علی علیه السلام بودند؛ از این رو ابن زبیر با آن ها مخالفت کرد و این امر سبب پراکندگی خوارج از گرد ابن زبیر گردید. گروهی به یمامه رفته و از ارقه به سوی بصره روانه شدند [۴۴۶].

برخورد نرم زبیریان با خوارج در عراق، موجب شد تا آنان در سال ۶۸ هجری آزادانه در مکه مناسک حج به جا آورند [۴۴۷] حتی این سیاست سبب شد تا آنان به رهبری نافع در بصره دست به شورش هایی بزنند و در مناطقی راه را بر کاروانیان ببندند. مردم بصره که از این حرکت ها خسته شده بودند، عاقبت «مهلَب بن ابن صفره» را که مردی شجاع و صاحب رأی بود به فرماندهی برگزیدند و مهلب آنان را شکست سختی داد [۴۴۸].

[صفحه ۱۷۹]

پس از فتح عراق به دست عبدالملک، مهلب از جانب وی چندین سال با

خوارج درگیر بود تا این که آنان نه به خاطر شکست نظامی، بلکه به علت وجود اختلاف بین خودشان، از گرد هم پراکنده شده و در نتیجه شکست خوردند. فرماندهی خوارج بعد از نافع، به «عبدالله بن ماحوز» و سپس به «عبدالله ماحوز» سپرده شد و وقتی این دو یکی پس از دیگری کشته شدند، «قطری بن الفجاء» رهبری ازارقه را به عهده گرفت. او چون با مخالفت گروهی از سپاهیان خود مواجه شد، با طرفداران خود به طبرستان گریخت و در آن جا کشته شد.

گروهی که از قطری جدا شدند با «ابن عبدربه کبیر» و بعد از او با «ابن عبدربه صغیر» بیعت کردند؛ ولی هر یک جداگانه، در نبرد با مهلب از پای در آمدند [۴۴۹].

هنوز فرقه ی ازارقه کاملاً قلع و قمع نشده بودند که «شیب خارجی»، یکی از شجاع ترین خوارج، پای به عرصه ی مخالفت و جنگ با حجاج نهاد. او در سال ۷۶ بارها سپاه عراق را شکست داد و دوبار، در حالی که حجاج از ترس در دارالاماره مخفی شده بود، وارد کوفه گردید. حجاج در این باره به عبدالملک نوشت:

«فقد عجز اهل الكوفة عن قتال شبيب في مواطن كثيرة في كل يقتل امرائهم و يفل جنودهم»؛

«اهل کوفه از جنگ با شیب عاجز شده اند و در هر بار، فرماندهانشان را کشته و سپاهیانشان را فراری داده است.»

و در آخر از عبدالملک خواست که سپاهی از شامیان را برای سرکوب شیب بفرستد.

عبدالملک شش هزار سپاهی را به یاری حجاج فرستاد [۴۵۰] و بعد از جنگ های فراوان، سرانجام شیب در سال ۷۷ کشته شد.

ارزیابی شورش های خوارج

با وجود شکست های زیاد و تلفات فراوانی که در سال های متمادی

آنان موفق به حفظ موجودیت خود شدند؛ اما از آن جهت که به هدف خود، یعنی نابود کردن بنی امیه نرسیدند، شکست خوردند.

عوامل پیروزی و گسترش خوارج را می توان در امور زیر خلاصه کرد:

۱. تاکتیک جنگی آنان در بیش تر مواقع، جنگ چریکی و پارتیزانی و به صورت جنگ و گریز بود، نه جنگ کلاسیک. شیخون، کار دائمی آن ها بود، در جنگ، از ترور و ایجاد رعب و وحشت، بهره ی کافی می بردند [۴۵۱] ابن زیاد می گوید: «نمی دانم با این ها چه کنم! نشد فردی از خوارج را بکشم، جز این که به سرعت قاتل او را کشتند [۴۵۲].»
۲. خوارج علیه ستمگرانی چون عبیدالله، حجاج و بنی امیه می جنگیدند و این خود عامل جذب شدن مردم به آنان بود؛ تا جایی که حتی افراد عابد و زاهد نیز به آن ها پیوستند.
۳. پایگاه و میدان مبارزه ی آنان، بیش تر در ایران بود و ایرانیان نیز، که به خاطر سیاست تبعیض نژادی امویان، از حکومت آنان متنفر بودند، در بسیاری از مواقع، خوارج را یاری می کردند؛ ضمن این که ایرانی ها از شجاعت بسیاری برخوردار بودند؛ چنان که گفته شده: «الموالی اشجع الخوارج و اشد هم جساره [۴۵۳].»
۴. وحشتی که از آن ها در دل مردم ایجاد شده بود، سبب می شد که برای حفظ جان، مال و ناموس خود با آنان همکاری کرده یا لاقول مخالفت نکنند.

اما در جواب این که چرا خوارج شکست خوردند، باید عوامل زیر را برشمرد:

۱. گرچه مردم برای حفظ جان و مال و ناموس خویش خوارج را یاری می کردند، اما از سوی دیگر، برای خلاصی از شر آن ها، به امویان نیز کمک می کردند. چنان که تجار بصره و

مناطق دیگر، وقتی خوارج را مانعی بر سر راه تجارت خود دیدند، برای قلع و قمع آنان به امویان کمک کردند.

۲. برخلاف شیعه، که قائل به تقیه بود، خوارج صراحت در گفتار و بی پردگی در رفتار را سرلوحه ی کار خود قرار داده بودند. تحریم تقیه از جانب فرقه ی ازارقه، آن ها را وادار می داشت

[صفحه ۱۸۱]

تا به هر شکل و در هر شرایطی مخالفت کنند، و حتی با تعداد کم نیرو، دست به شورش های بی موقع و غیر منظم بزنند و شکست را به جان بخرند.

۳. حضور شیعیان در عراق و به ویژه در کوفه، مانعی بر سر راه نفوذ خوارج بود. و از آن رو که امام اول شیعیان به دست خوارج شهید شده بود، شیعیان کینه ی عجیبی از خوارج داشتند. بنی امیه نیز از این وضعیت استفاده فراوان برد و به همین خاطر، خوارج کوفه بسیار کم تر از بصره بودند [۴۵۴].

۴. خشونت در اعمال و رفتار خوارج و هم چنین کوتاه نظری، جهالت و تحجر فکری آنان، سبب شد که به درک صحیح و عمیقی از دین نرسند. از این رو، مرتکب گناه کبیره را کافر دانسته و او را مستحق خلود در آتش می دانستند [۴۵۵] خوارج با این ویژگی ها، در طول حیات سیاسی خویش به سادگی ابزار دست افراد بی دین و نیرنگ باز قرار گرفته و از این طریق، ضربات مهلکی بر خود وارد ساخته، زمینه ی شکست خود را فراهم آوردند.

سکوت امام سجاد در برابر خوارج

بعد از واقعه ی نهروان، امام علی علیه السلام شیعیان را از جنگ با خوارج نهی کرد و فرمود:

لا تقاتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فاخطاه، کمن طلب الباطل فادرکه؛ [۴۵۶].

بعد از من با خوارج نبرد نکنید؛

زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده، مانند کسی نیست که پی باطل بوده و آن را یافته است.

امام علی علیه السلام با این دستور العمل، به شیعیان خود اعلام کرد که جنگ و مبارزه باید با دشمن اصلی دین یعنی امویان باشد. ایشان هر گونه مبارزه بر ضد خوارج را، که درگیر با امویان بودند، به نفع بنی امیه و به ضرر مصالح جامعه اسلامی، که باعث تضعیف بنیه ی مسلمانان و تقویت قوای بنی امیه می شد، بیان نمودند. و این یعنی خیانت در حق اسلام و

[صفحه ۱۸۲]

امت اسلامی. از این رو، حضرت شیعیان را از این عمل بازداشت [۴۵۷] اما شیعیان این دستور العمل را رعایت نکردند [۴۵۸].

نه تنها امیرالمؤمنین علیه السلام نبود که شیعیان را از نبرد با خوارج بازداشت، بلکه امام حسن علیه السلام نیز با سیره ی عملی خویش آن را ناپسند دانست. هنگامی که امام علیه السلام پس از صلح، عازم مدینه شد، خوارج شورش خود را آغاز کرده بودند. معاویه در نامه ای، از امام علیه السلام خواست تا مأموریت جنگ با خوارج را به عهده بگیرد. امام حسن علیه السلام در جواب نوشت: اگر می خواستم با کسی از اهل قبله بجنگم، از تو شروع می کردم [۴۵۹].

امام سجاد علیه السلام نیز به تبعیت از امامان علیهم السلام پیش از خود، هیچ موضع گیری خاصی بر ضد خوارج نداشت و با این که آنان گروهی منحرف و دارای عقاید باطل بودند، امام علیه السلام نه درگیری های آنان را تأیید و نه رد کرد.

شورش ابن اشعث (۸۰ - ۵۸۳ ه. ق.)

اشاره

در سال ۸۰ هجری، حجاج، عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را، با آن که از او دل خوشی نداشت، برای فتوحات به منطقه ی سیستان فرستاد و

به وی دستور داد رتبیل را که به آنجا حمله کرده بود، براند.

عبدالرحمن به آن جا رفت و لشکریان را به سرکوبی مهاجمان فرستاد و سیستان را آرام ساخت. پس از آن، نامه ای به حجاج نوشت که: «ما دشمن را از این سرزمین راندیم و غنیمت های فراوان به دست آوردیم و مصلحت نمی بینیم که به پیشروی ادامه دهیم.»

حجاج در جواب، او را به شدت توبیخ کرد و بین ادامه ی جنگ یا کناره گیری از فرماندهی مخیر ساخت.

لشکریان پسر اشعث، هنگامی که از مضمون نامه با خبر شدند، برآشفتمند و گفتند «حجاج ما را به جنگ فارسین می فرستد؛ اگر پیروز شدیم، به سود اوست و اگر کشته شویم، از دست ما آسوده شده است.» سپس با او همراه شدند و ضمن خلع حجاج، با

[صفحه ۱۸۳]

ابن اشعث، برای عمل به کتاب خدا، خلع امامان گمراه و جهاد با بی دینان بیعت کردند [۴۶۰].

دلایل وقوع این شورش را در امور ذیل می توان خلاصه کرد:

۱. فرستادن مردم عراق به دورترین مکان برای جنگ و فتوحات، که در نهایت، غنایم آن به دست حجاج می افتاد و از آن غنایم بهره ای به مردم نمی رسید [۴۶۱].

۲. فشار حجاج بر اهل ذمه ای که تازه مسلمان شده و به شهرها آمده بودند.

مهاجرت این افراد که کاهش خراج را در پی داشت، حجاج را وادار کرد که آنان را از شهرها اخراج کرده و دوبار در سرزمین هایی که زندگی می کرده اند، سکنی دهد. این عمل، گریه و ناله ی وا محمدای آنان را برانگیخت و زمینه را برای پیوستنشان به سپاه ابن اشعث، فراهم آورد. [۴۶۲].

۳. جزیه گرفتن از موالی، یکی از اسباب شورش گروه زیادی از آنان را فراهم

آورد.

بنا به گفته ی جاحظ، بیش ترین کسانی که بر ضد حجاج شورش کردند، فقها، جنگ جویان و موالی بصره بودند [۴۶۳].

سپاه عراق به فرماندهی عبدالرحمن، به جای آن که به فتوحات پردازد، به صورت یک لشکر شورشی، عازم عراق گردید و در ذی الحجه ی سال ۸۱ هجری وارد بصره شد. ورود سپاه به بصره با استقبال فراوان اهل شهر روبه رو شد و همه ی مردم بصره که از سخت گیری های حجاج به تنگ آمده بودند، اعم از قاریان و حافظان قرآن و بزرگان شهر، با عبدالرحمن بر سر جنگ با حجاج و خلع عبدالملک بیعت کردند [۴۶۴] در کوفه نیز همه ی مردم به او ملحق شدند [۴۶۵].

در میان یاران ابن اشعث، علاوه بر جمع کثیری از قاریان، تعداد زیادی از فقهای [۴۶۶] عراق، از جمله ابن ابی لیلی (که حجاج او را مورد ضرب و جرح قرار داده بود تا به

[صفحه ۱۸۴]

علی علیه السلام دشنام دهد [۴۶۷] (و نیز بسیاری از محبان علی علیه السلام در شورش شرکت داشتند که کمیل بن زیاد، فرماندهی گروهی از این قاریان را بر عهده داشت [۴۶۸].

عبدالملک که از این حرکت هراس داشت، حاضر شد برای درگیر نشدن با ابن اشعث، حجاج را از حکومت عزل کرده و امتیازهای دیگری هم بدهد؛ ولی عبدالرحمن که هم احساس پیروزی می کرد و هم به وعده های عبدالملک اطمینان نداشت، پیشنهاد وی را نپذیرفت [۴۶۹].

در این شورش، سخنانی از علی علیه السلام در تحریک مردم بر ضد بنی امیه نقل می گردید که حاکی از وجود افرادی با تمایلات شیعی در میان سپاه بود. ستمگری بنی امیه، در آزار و اذیت ضعیفان و محو نماز از دیگر موضوعات تبلیغی بر ضد بنی

امیه بود. چنان که می گفتند:

«قاتلوهم علی جورهم فی الحکم و تجبرهم فی الدین و استذلّالهم الضعفاء و امانتهم الصلاه» [۴۷۰].

«به خاطر ستم گری در حکومت، زورگویی در دین، به ذلت کشاندن ضعیفان و از بین بردن نماز، با آنان بجنگید.»

این شورش تا سال ۸۳ هجری ادامه داشت. از مهم ترین درگیری ها واقعه ی «دیر الجماجم» بود که در همین سال رخ داد. شکست ابن اشعث و اسیر شدن عده ی زیادی از یاران وی، باعث شد که در نبردهای بعدی نیز نتواند پیروز شود. او عاقبت رهسپار سیستان شد و در حالی که بسیاری از یارانش در راه خراسان از گردش پراکنده شده بودند، به هرات رفته و به رتبیل پناهنده شد.

حجاج هر کدام از اسیران دیر الجماجم را که به کفر خود اقرار نمی کرد، می کشت [۴۷۱] این کشتار به اندازه ای وسیع بود که حتی عبدالملک نیز در این باره به حجاج اعتراض کرد [۴۷۲] تعداد زیادی از فقیهان مشهور عراق نیز در این قتل عام، جان سپردند. شعبی یکی

[صفحه ۱۸۵]

از این فقیهان بود که بعد از شکست، خود را به حجاج فروخت. هم چنین سعید بن جبیر که به دست حاکم مکه، خالد بن عبدالله قسری، دستگیر و نزد حجاج فرستاده شد و حجاج بعد از پرسش از عقیده ی او راجع به خلفای اولیه (که خود نشانه ای از تردید وی در پذیرش آن ها بود) او را به قتل رساند [۴۷۳].

در سال ۸۵ هجری، حجاج، با وعده و وعید رتبیل را راضی کرد که پسر اشعث را به عراق بفرستد. او نیز سر عبدالرحمن بن اشعث را برای حجاج فرستاد [۴۷۴].

پیکار ابن اشعث، بعد از نبرد همراه علی علیه السلام و پیکار

در کنار توابین و مختار و جنگ با مصعب، چهارمین پیکار در نوع خود بود که عراقیان با آن مواجه شدند. این بار نیز عراقیان متفرق و متشتت، نتوانستند موفق شوند و شامیان به علت وحدت و حمایت بی دریغشان از خلفای اموی، پیروز شدند.

ارزیابی شورش ابن اشعث

شورش عبدالرحمن یک حرکت مکتبی و برای احیای حاکمیت حق نبود، بلکه شورشی علیه ظلم و ستم اموی بود. سپاهیان وی بیش تر، عراقیانی بودند که زیر چکمه های ظلم و ستم حجاج خرد شده بودند.

گرچه شرکت افرادی از شیعیان در این قیام، هم چون کمیل بن زیاد و نیز نقل سخنان و خطابه های علی علیه السلام حاکی از وجود گرایش های شیعی در بین سپاه است، اما در جهت گیری کلی و در مقایسه با نهضت توابین و مختار، این حرکت به هیچ وجه، یک حرکت الهی و دینی نبود. به خصوص رهبر نهضت کسی بود که در مورد اهل بیت علیهم السلام سابقه ی بدی داشت. عبدالرحمن و خاندانش، هیچ گاه میانه ی خوبی با اهل بیت علیهم السلام نداشتند. چنان که امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

اشعث شریک قتل علی علیه السلام، دخترش جعده، قاتل امام مجتبی علیه السلام و فرزندش محمد، شریک قتل امام حسین علیه السلام بود [۴۷۵] خود عبدالرحمن نیز زمانی از سوی حکومت آل زبیر، مأمور جمع آوری صدقات مدینه بود [۴۷۶].

[صفحه ۱۸۶]

پایگاه این قیام نیز در بین موالی بود که از ظلم و ستم امویان خسته شده بودند و هر پرچمی را برای نابودی این خاندان و جهت احیای مساوات اسلامی می یافتند، اطراف آن جمع می شدند. چنان که گفته شد، سیاست جزیه گرفتن حجاج از موالی مسلمان، تنفر و انزجار آنان از حجاج را

بیش تر کرد و آنان را به پیوستن به مخالفان حجاج واداشت.

موضع امام سجاد در برابر شورش ابن اشعث

هر چند قیام ابن اشعث بر ضد جور و ستم بنی امیه (و به ویژه عامل خونخوار و جنایتکار آنان، حجاج) بود، ولی چنان که گفته شد، عبدالرحمن، انسانی منحرف و باطل و نماینده ی حجاج و از پایه های حکومت اموی بود، اما وقتی حجاج بر او و سپاهیانش سخت گیری کرد، دست به شورش زد و گروه زیادی از موالی و افراد دیگر را با خود همراه کرد. بنابراین، درگیری او با حجاج، درگیری دو جبهه ی باطل بود نه درگیری حق و باطل. و امام سجاد علیه السلام دلیلی نمی دید که به سود یک جبهه و بر ضد جبهه ی باطل دیگر، وارد میدان شده و از آن حمایت کند.

مواضع سیاسی امام سجاد در برابر امویان

اشاره

چنان که در ابتدای این نوشتار آوردیم، مواضع امام سجاد علیه السلام در مقابل خلفای اموی و حکمرانان آنان، در دوران ۳۴ ساله ی امامتش، متفاوت بود و بر اساس تغییر اوضاع و شرایط، فراز و نشیب هایی داشت. از ابتدای دوره ی امامت آن حضرت، یعنی عصر عاشورا، تا بازگشت از سفر اسارت در شام، برخورد امام علیه السلام با عبیدالله، یزید و اطرافیان آنان، تند، حماسی، شجاعانه و پرخاشگرانه بود. در این دوره ی کوتاه ایشان تقیه را به مصلحت اسلام ندانسته و با در دست گرفتن جان خویش در آن جو پر اختناق و خفقان، که هر فریاد و اعتراضی در نطفه خفه می شد، طنین فریادش سکوت شب ستم را شکافت و چون پتکی آهنین بر سر ستمگران فرود آمد. در این برهه، امام علیه السلام پیام آوری بود که سکوتش، مرگ پیام عاشورا و فراموشی حماسه ی کربلا را به دنبال داشت و حضرت هرگز بدین سکوت تن نداد.

اما بعد از بازگشت

از سفر کربلا، روش مبارزاتی امام علیه السلام فرق کرد، حضرت در حالی به مدینه بازگشت که مردم شهر پیامبر به خاطر مشغول شدن به امور دنیایی و عیش و

[صفحه ۱۸۷]

نوش و غوطه ور شدن در انحرافات اخلاقی و فساد اجتماعی، به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرایش ضعیفی داشتند.

سیاست کناره گیری و سکوت

با توجه به شهادت بسیاری از شیعیان مخلص در واقعه ی جانگداز کربلا، و اختناق شدیدی که در اثر فاجعه ایجاد شده بود، زمینه برای فعالیت آشکار امام سجاد علیه السلام از بین رفته بود، و در نتیجه، کسی جرأت برقراری ارتباط با حضرت، به عنوان بازمانده ی اهل بیت علیهم السلام را نداشت. بنابراین، امام علیه السلام چاره ای جز تغییر روش ندید. از این رو در بقیه ی دوره ی حکومت یزید، امام علیه السلام از مردم کناره گرفت و حتی بنابر بعضی نقل ها، در خارج از شهر مدینه، زیر خیمه و چادر زندگی کرد. امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید:

پدرم علی بن الحسین علیه السلام بعد از کشته شدن پدرش حسین بن علی علیه السلام چندین سال در بادیه و چادر زندگی کرد؛ زیرا امام علیه السلام ملاقات با مردم و رفت و آمد با آنان را خوش نداشت. وی از همان بادیه برای زیارت مرقد جد و پدرش علیه السلام به عراق می رفت و کسی متوجه رفتار او نمی شد [۴۷۷].

امام سجاد علیه السلام با توجه به وصیت جدش، که از ناحیه ی خدا رسیده بود، کناره گیری را اختیار کرد. چنان که بنابر نقل امام صادق علیه السلام وقتی امام سجاد علیه السلام عهده دار امامت شد، مهر از وصیت جدش پیامبر صلی الله علیه و آله برداشت و دید که در آن به او خطاب

شده است: یا علی اطرق و اصمت» [۴۷۸].

«ای علی: (وقتی عهده دار امامت شدی) چشم از خلق بپوش و ساکت باش»

کناره گیری امام سجاد علیه السلام از اجتماع آن روز، عملی کاملاً مطابق با مصلحت زمان بود؛ زیرا حاکمان اموی در پی نابودی رکن مهم دین، یعنی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و این هدف را با کشتن امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش و اسیر کردن خاندان آن حضرت به اجرا گذاشته بودند. اکنون نوبت امام سجاد علیه السلام تنها بازمانده ی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در تمام کره ی خاکی، کس دیگری نبود که ادعا کند فرزند حسین بن علی علیه السلام و از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شایسته ی امامت است. این تنها بازمانده، هم ناشناخته است و هم بدون حامی

[صفحه ۱۸۸]

و یاور و هم در معرض اتهام مخالفت با نظام حاکم؛ او را به شدت زیر نظر دارد و منتظر بهانه ای است تا او را از میان بردارد و شیعه را بی رهبر کند. بنابراین، لازم است که امام برای حفظ خویشتن، که واسطه ی فیض و هدایت است، گام بردارد. به همین جهت، امام چند سال از اجتماع مردم کناره می گیرد و ارتباطش را بسیار محدود می کند تا حکومت به او اطمینان پیدا کند و زمینه برای فعالیتش فراهم آید.

مهم ترین اصل دینی، که امام با استفاده از آن، خود و شیعیان و پیروانش را از گزند اقدامات سرکوب گرانه ی امویان محفوظ نگه داشت، «تقیه» بود. تقیه سپری بود که هستی و دوام زندگی شیعه را در طول تاریخ تضمین کرده و ائمه علیهم السلام بارها رعایت

دقیق و توجه جدی به آن را به پیروان خود سفارش کرده اند. چنان که در خبری از امام سجاد علیه السلام چنین وارد شده است:

«کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند، همانند کسی است که قرآن را کنار نهاده و پشت به آن کرده باشد مگر کسی که در حال تقیه باشد. پرسیدند: تقیه چیست؟ فرمود: «یخاف جبارا عنیدا یخاف ان یفرط علیه او یطغی»؛

[تقیه آن است که] انسان از ستمگر ستیزه گر، به خاطر تجاوز یا ستم گریش بترسد [۴۷۹].

آن چه صحیح به نظر می رسد آن است که امام علیه السلام تا پس از واقعه ی حره به سیاست کناره گیری از جامعه ادامه داده و اثر آن هم در واقعه ی حره ظاهر شد؛ زیرا یزید به فرمانده ی خونخوار خود، مسلم دستور داد که به علی بن الحسین علیه السلام تعرض نکند؛ زیرا او با شورشیان همراهی نکرده است. مسلم هم با همه ی سفاکیی که داشت به امام علیه السلام احترام کرد و حضرت را محترمانه به منزل خویش فرستاد.

البته باید توجه داشت که امام علیه السلام در این مدت، به طور کامل زیر نظر مأموران اطلاعاتی بنی امیه بود و جمله ی یزید مبنی بر این که آن حضرت با شورشیان همراهی نکرده است، حاکی از همین مطلب است. وقتی از نظر آنان، امام علیه السلام فردی کناره گیر و بی خطر معرفی شد، دیگر احتیاجی به کناره گرفتن از اجتماع نبود و از آن پس افراد جامعه هم می توانستند با آسودگی خاطر، با امام علیه السلام ارتباط برقرار کنند و از او استفاده ببرند. بنابراین و به احتمال قوی، دوره ی زندگی امام علیه السلام در خارج از شهر از سال ۶۱ تا

سال ۶۳ بوده و بعد از آن ایشان به شهر مراجعت کرده اند و مردم نیز به او گرویده و فرمایش امام صادق علیه السلام تحقق پیدا کرد که فرمودند:

«مردم بعد از شهادت امام حسین علیه السلام همگی مرتد شدند جز سه نفر، سپس بازگشتند و به امام ملحق شدند و تعداد آنان زیاد شد [۴۸۰].»

امام سجاد و حجاج بن یوسف ثقفی

بعد از مرگ یزید در سال ۶۴، تا کشته شدن ابن زبیر به دست حجاج در سال ۷۳، حکومت اموی بر حجاز تسلطی نداشت و شهر مدینه تحت سلطه ی زبیریان بود. زمانی که عبدالملک بر عراق مسلط شد، حجاج را با سپاهی عظیم به جنگ عبدالله بن زبیر فرستاد و ابن زبیر به دست حجاج کشته شده، حجاج از طرف عبدالملک، حکومت حجاز را عهده دار شد. او بیش از بیست سال بر حجاز و عراق حکم راند. چنان که نوشتیم، حجاج در این مدت، حکومت وحشت و اختناق و ترور را بنا کرد و مردم را به کوچک ترین اتهام، مورد ضرب و جرح و قتل قرار می داد. در چنین شرایطی، امام علیه السلام چگونه می توانست بدون یار و یاور و عدم احتمال تأثیر در مردم، بر ضد دستگاه حاکم اقدامی کند؟ ظاهراً بین امام علیه السلام و حجاج برخورد تنیدی صورت نگرفته است که یکی از علل آن، موضع گیری تقيه ای امام علیه السلام بوده است که از اظهار مخالفت و بهانه دادن به دست دشمن سفاکی چون حجاج امتناع می ورزیده است، و دیگری دستور عبدالملک به حجاج بوده است. بعد از واقعه ی کربلا، روش مبارزاتی امام به گونه ای بود که از دید حکومت، حضرت «الخير الذی لا شرفیه» لقب گرفت. اما از دید حجاج،

اقدامات زیربنایی و سازنده‌ی امام علیه السلام برای حکومت بسیار خطرناک بود؛ لذا حجاج برای تعرض به حریم امام سجاد علیه السلام دنبال گرفتن اجازه از خلیفه بود. از این رو در نامه‌ی ای به عبدالملک نوشت: «اگر ثبات و دوام حکومت را می‌خواهی، علی بن الحسین را به قتل برسان.»

اما عبدالملک در جواب وی نوشت:

«از خون بنی هاشم برحذر باش و آن را حفظ کن! زیرا من دیدم که هرگاه آل ابوسفیان، در ریختن خون آنان حریص بودند، مدت کمی نگذشت که خدا حکومت آنان را از بین برد [۴۸۱].»

[صفحه ۱۹۰]

شیوه‌ی رفتار امام سجاد با هشام بن اسماعیل

بعد از حجاج، هشام بن اسماعیل از طرف عبدالملک والی مدینه شد. او حدود چهار سال والی مدینه بود و در سال ۸۷ از طرف ولید بن عبدالملک عزل شد. هشام در دوره‌ی امارت خود، به امام سجاد علیه السلام اذیت‌های فراوانی روا داشت. ولید به هنگام برکناری او دستور داد برای تنبیه، او را برابر مردم برپا بدارند تا هر کس هر چه می‌خواهد، به او بگوید. هشام می‌گفت: جز علی بن الحسین علیه السلام از کسی نمی‌ترسم.

هشام از تیره‌ی بنی مخزوم بود که از دیر زمان، با بنی هاشم دشمن بودند و این مرد در مدت حکومت خود بر مدینه، علی بن الحسین علیه السلام را آزار فراوان داد و به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله سخن زشت می‌گفت.

روز عزل او امام علیه السلام به یاران خود فرمود: مبادا به هشام سخن ناروایی بگویید و چون خود بر او گذشت، به وی سلام کرد. هشام وقتی این برخورد بزرگوارانه‌ی امام را دید، خطاب به آن حضرت گفت:

«الله اعلم حیث يجعل رسالته [۴۸۲].»

«و خدا بهتر می‌داند که رسالتش را

امام سجاد و عبدالملک

بین امام سجاد علیه السلام و عبدالملک برخوردهای مختلفی روی داده است. البته چنان که نوشتیم، عبدالملک بنا داشت با بنی هاشم به نرمی رفتار کند و از رویارویی و مبارزه با آنان دوری جوید. ولی در طول دوران حکومت خود، به شدت امام علیه السلام را زیر نظر داشت و جاسوس هایی گمارده بود که حتی مسائل داخلی و خصوصی زندگی حضرت را به او گزارش می دادند.

در جریان ازدواج امام سجاد علیه السلام با کنیز آزاد کرده ی خود، که عبدالملک طی نامه ای این اقدام حضرت را ناپسند شمرد، می خواست به امام علیه السلام بفهماند که از تمام جریانات زندگی حضرت، حتی امور خصوصی وی، آگاه است.

اما امام علیه السلام چنان جواب دندان شکن و کنایه آمیزی به عبدالملک نوشت که وقتی

[صفحه ۱۹۱]

سلیمان، پسر عبدالملک، نامه را خواند، گفت: «ای امیرالمؤمنین! علی بن الحسین عجب تفاخری بر تو کرده است [۴۸۴].»

البته برخوردهای تعرض آمیز امام علیه السلام با عبدالملک مربوط به زمانی است که شرایط مناسب برای این نوع برخوردها وجود داشته است. با توجه به این که عبدالملک در سال ۷۳ هجری، یعنی دوازده سال بعد از شروع امامت امام علیه السلام بر حجاز مسلط شد، برخوردهای بعدی امام با عبدالملک نیز تعرض آمیز است.

وقتی عبدالملک به حجاج نوشت که با بنی هاشم خوش رفتاری کند، امام علیه السلام همان وقت طی نامه ای به عبدالملک نوشت که تو در فلان ساعت، از فلان روز، از فلان ماه، برای حجاج چنین و چنان نوشتی و پیامبر صلی الله علیه و آله از آن به من خبر داده است. سپس نامه را مهر کرده و به غلامش داد تا به عبدالملک برساند.

وقتی عبدالملک نامه را خواند و تاریخ نامه ی خود را بعد از بررسی درست، موافق نوشته ی امام علیه السلام یافت، خوشحال شد و هدایایی را برای امام فرستاد [۴۸۵].

امام علیه السلام با فرستادن این نامه دو منظور را دنبال می کرد:

۱. به عبدالملک بفهماند که او به قدرت و خواست خداوند از همه ی جریاناتی که در کاخ او می گذرد، در همان وقت اطلاع پیدا می کند.

۲. به او آگاهی دهد که با پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط مستقیم دارد؛ یعنی علاوه بر این که فرزند نسبی رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، با ایشان رابطه ی روحی و معنوی هم دارد.

نامه ی امام علیه السلام به عبدالملک و خبر دادن از اقدام خوب وی؛ در واقع یک نوع اعلام برتری و چیرگی قدرت الهی امام علیه السلام بوده و او را به قبول این برتری فرامی خواند.

بی اعتنایی حضرت به عبدالملک

یکی از روش های مبارزاتی امام سجاد علیه السلام (هم چون دیگر امامان علیهم السلام) با حاکمان جور، دوری گزیدن از آنان بود. حضرت با این سیاست، مهر بطلان بر روش حکومتی آنان می زد. از سوی دیگر، حاکمان اموی برای آن که مردم را بیش تر اغفال کنند و حاکمیت

[صفحه ۱۹۲]

خود را مشروع و مقبول جلوه دهند، علاقه ی زیادی داشتند که امامان شیعه با آنان رفت و آمد داشته و هدایای آنان را بپذیرند.

عبدالملک در مراسم حج، هنگام طواف، امام سجاد علیه السلام را دید که پیشاپیش او مشغول طواف است و هیچ توجهی به او ندارد. عبدالملک با آن که حضرت را از قبل می شناخت، برای حفظ موقعیت، خود را به تجاهل زد و گفت: «این کیست که پیشاپیش ما طواف می کند و به ما بی اعتنایی می کند؟»

وقتی

گفتند که او علی بن الحسین علیه السلام است، امام را احضار کرد و گفت: «ای علی بن الحسین! من که قاتل پدرت نیستم، چرا پیش ما نمی آیی؟»

امام علیه السلام فرمود:

«قاتل پدرم با عملش دنیای خود را تباه کرد و آخرتش را هم پدرم خراب می کند و تو هم اگر دوست داری مثل او باشی، باش!»

عبدالملک گفت: «منظورم این بود که بیا و از دنیای ما بهره بگیر.»

در این موقع امام علیه السلام ردایش را پهن کرد و فرمود: «خدایا! حرمت و موقعیت اولیای خود را به او نشان ده»

ناگاه ردای امام پر از درهای درخشان شد و امام خطاب به عبدالملک فرمود:

«کسی که نزد خدا چنین مقامی داشته باشد، چه احتیاجی به دنیای شما دارد [۴۸۶].»

روزی عبدالملک امام سجاد علیه السلام را به شام احضار کرد. مأموران هم حضرت را در غل و زنجیر کرده و به سوی شام روانه کردند. در بین راه امام علیه السلام به قدرت امامت، خود را از قید و بند آزاد کرده، نزد عبدالملک حاضر شد و با تندی به او فرمود: «مرا به تو چه کار؟»

عبدالملک گفت: پیش ما بمان.

امام علیه السلام پاسخ دادند: دوست ندارم. سپس امام علیه السلام خارج شد در حالی که عبدالملک شدیداً ترسیده بود [۴۸۷].

این بی توجهی امام علیه السلام به شکل یک مبارزه سیاسی بروز کرده و آثار زیادی داشت؛ به طوری که عبدالملک، با آن شدت از امام می خواهد که نزد او بماند و به دارالحکومه رفت و آمد داشته باشد.

[صفحه ۱۹۳]

اگر امام علیه السلام یک فرد عابد و زاهد و گوشه نشین معرفی شده بود، نه کناره گیری از حکومت اهمیتی داشت و نه خلیفه با این تهدید و اصرار، خواستار

رابطه با او بود.

عبدالملک وقتی نتوانست با این روش‌ها و برخوردها، امام علیه السلام را با خود همراه کند و دید که حضرت در یک مبارزه سیاسی حساب شده، بر ضد او به تهیه زمین و امکانات پرداخته و مردم هم، به ویژه شیعیان، او را امام و مقتدای جامعه اسلامی می‌شناسند، تصمیم گرفت بعضی از حجت‌ها و دلایل‌های امامت، از جمله شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از امام سجاد علیه السلام بگیرد. بدین جهت در نامه‌ای تهدیدآمیز، از امام علیه السلام خواست که شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را به او ببخشد و گرنه مستمری‌اش را قطع خواهد کرد.

امام علیه السلام در جواب به او نوشت:

خداوند برای باتقویان، خروج از گرفتاری‌ها را از طریق‌ی که گمان نمی‌کنند، ضمانت کرده است.

و در آخر اضافه کردند:

«و خدای تعالی فرمود: «ان الله لا یحب کل خون کفور.» [۴۸۸] «خدا هیچ خیانت‌گر ناسپاسی را دوست ندارد.»

اکنون بنگر کدام یک از ما به این آیه سزاوارتریم [۴۸۹].

طرح استقلال اقتصادی امام

گرچه امام سجاد علیه السلام هم چون دیگر امامان علیهم السلام حکومت امویان را نامشروع و غاصبانه می‌دانست و روش حکومتی آنان را مردود اعلام کرده بود، اما اگر زمانی کیان اسلام و عزت و آبروی جامعه اسلامی، از سوی بیگانگان مورد تهدید و تعرض قرار می‌گرفت، حضرت برای حفظ آن، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد.

نقل شده است: در زمان عبدالملک، پارچه‌هایی به روم صادر می‌شد که روی آن‌ها شعار «لا اله الا الله، محمد رسول الله» نوشته شده بود. این مسأله بر حاکم کافر روم گران آمد. از این رو ضمن فرستادن نامه‌ای تهدیدآمیز به عبدالملک، مبنی بر حذف این

شعار، به وی اعلام کرد که اگر این کار را ترک نکند، در سکه ها، نام پیامبر صلی الله علیه و آله را به زشتی خواهد نوشت.

[صفحه ۱۹۴]

عبدالملک که در حل این مشکل ناتوان و درمانده بود، از امام سجاد علیه السلام کمک خواست. امام علیه السلام که آبروی جامعه ی اسلامی را در خطر دید، برای حفظ عزت و سرفرازی مسلمانان، این مشکل را حل کرد. حضرت به عبدالملک فرمود که استفاده از سکه های رومی را ممنوع سازد و به جای آن، سکه ی اسلامی بزند [۴۹۰].

با این طرح امام علیه السلام نیرنگ رومیان کارساز نشد و عزت و استقلال اقتصادی جامعه ی اسلامی از گزند بیگانگان محفوظ ماند.

نظر امام درباره عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز از کسانی بود که بعد از شهادت امام سجاد علیه السلام، به خلافت رسید؛ ولی حضرت قبل از شهادت، روش سیاسی وی را افشا کرد. عبدالله بن عطای تمیمی گوید:

«با علی بن الحسین علیه السلام در مسجد بودم. ناگاه عمر بن عبدالعزیز (که در آن زمان حاکم مدینه بود) از آن جا گذشت، در حالی که کفش های بند نقره ای در پا داشت و از گستاخ ترین مردم بود. عبدالله گفت: پناه بر خدا! این شخص فاسق بر مردم ولایت دارد! امام علیه السلام فرمودند: بلی، اما دیری نخواهد پایید که می میرد، در حالی که اهل آسمان او را لعنت کرده چون در حق ما ستم کرده است و اهل زمین برای او طلب آمرزش می کنند.» [۴۹۱].

امام علیه السلام با این سخن، از ظاهرنمایی های عمر در آینده، پرده برداشت و بیان کرد که اگر چه او تظاهر به زهد و پارسایی می کند و از ستم های بنی امیه بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و

جلوگیری به عمل آورده، ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین علیه السلام را منع می کند و فدک را به بنی هاشم برمی گرداند، اما تمام این کارها، ریاکاری و بر اساس نقشه های سیاسی است که می خواهد به وسیله آن ها پایه های حکومت خود را استوار سازد و بدین وسیله، مردم اغفال شده و مطیع و منقاد او گردند؛ زیرا که او به خوبی می داند که مردم، از جنایات و اعمال ننگین اجداد و نیاکان ناپاکش متنفر و بیزارند؛ از این رو، برای فریفتن مردم روش حکومتی خود را تغییر می دهد.

بنابراین، اگر او واقعا زاهد و عابد بود و از طغیان و سرکشی در برابر اوامر خدا، هراس داشت. می بایست اصل خلافت را، که به ناحق تصاحب کرده بود، به اهلش برمی گرداند و به امامت و زعامت امام سجاد علیه السلام و فرزندانش، که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها فرموده و نامشان را ذکر کرده بود، اعتراف می کرد.

بنا به نقل طبری، وقتی عمر بن عبدالعزیز، در روزگار حکومت ولید بن عبدالملک به سال ۸۷ هجری، فرماندار مدینه شد، جمعی از فقهای آن شهر، مانند عروه بن زبیر، ابوبکر بن سلیمان بن ابی خيثمه، سلیمان بن یسار و برخی دیگر را دعوت کرد تا بر امور دین نظارت داشته باشند و هنگام انحراف، او را هدایت کنند که از طریق حق نلغزد و راهی دوزخ نشود [۴۹۲] در حالی که اگر او در پندار خود صداقت داشت و واقعا در صدد یافتن راه حق بود، پس چرا از امام سجاد علیه السلام و فرزند بزرگوارش امام باقر علیه السلام که از نظر فقهی و علمی از همه بلند پایه تر بودند، دعوت نکرد.

او فدک را

نیز به بنی هاشم برگرداند. در صورتی که تمام ارزش فدک و غیر فدک، که امویان غضب کرده بودند، در برابر مقام خلافتی که خداوند برای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده بود، به پیشیزی نمی ارزید. آیا هیچ ظلمی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از این بالاتر که حقشان را به آن ها برنگردانند و به مردم اعلام نکردند که ایشان از ما، که بدون رضای خدا بر منبر نبوت بالا می رویم، برترند؟ در حالی که عمر می بایست ابتدا یوغ گمراهی را علی رغم مخالفت اطرافیان، از گردن خود بردارد؛ زیرا که مخالفت تمام اطرافیان و حتی تمام مردم در برابر خشنودی خدا ناچیز بود. اما او نه تنها این کار را نکرد و خلافت را به صاحبان اصلی اش برنگرداند، بلکه وقتی به خلافت رسید، چهره ی واقعی خویش را، از لا به لای بعضی از گفته ها و کردارش نمایان ساخت.

[صفحه ۱۹۶]

چنان که در زمان خلافتش بر مقرری شامیان، که طرفدار بنی امیه بودند، ده دینار افزود. ولی مردم عراق را به جرم آن که به آل علی علیه السلام تمایل داشتند و در خط بنی امیه نبودند، از آن محروم کرد [۴۹۳].

او هم چنین به خاطر حمایت علنی و آشکار «ابوطفیل عامر بن واثله» [۴۹۴] از امام علی علیه السلام و نقل فضایل آن حضرت و فرزندان معصومش، دستور داد وی را از حقوق بیت المال محروم سازند.

وقتی ابوطفیل به این کار عمر اعتراض کرد، عمر در جواب اعتراض گفت: «من شنیده ام شمشیرت را جلا داده و سر نیزه ات را تیز کرده و تیرت را به کمان گذاشته و سلاحت را

آماده ساخته ای و در انتظار امام قائم به سر میبری تا ظهور کند! بنابراین هر وقت آمد، سهم تو را خواهد داد.»

ابوظیفیل در مقابل گستاخی و زخم زبان عمر به او گفت: «جواب خدا را هم همین طور خواهی داد؟»

عمر در مقابل سخن ابوظیفیل شرمنده شد و سهمیه ی او را داد [۴۹۵].

جای بسی شگفتی است که عمر حق این مرد صحابی و یکی از دوستان راستین امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندانش را، که زندگی اش به این مستمری بستگی داشت، می گیرد و در مقابل، هم زمان با آن، کنیزکی را به قیمت ده باغ می خرد و به یکی از جوانان بنی امیه، که از فرزند زادگان عثمان بود و به آن دختر عشق می ورزید، می بخشد [۴۹۶].

بنابراین، آن چه در پایان این بحث باید گفت، آن است که تمام کارهای به ظاهر مردم پسندانه ی عمر بن عبدالعزیز، برای جلب دل های مردم به سوی خویش بود، تا بهتر بتواند بر آنان حکم راند. و گرنه او نیز هم چون نیاکانش، دلی آکنده از عداوت و دشمنی با آل علی علیه السلام داشت؛ زیرا از درخت تلخ، هر گز میوه ی شیرین به ثمر نخواهد رسید.

[صفحه ۱۹۷]

تربیت نیروهای صالح و عالم (نیرو سازی)

اشاره

امام سجاد علیه السلام در راستای تلاش های هدایتگرانه ی خود، به منظور نشر صحیح احکام و معارف والای دینی و بهتر زنده کردن سیره و سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام پیش از خود، به کار بزرگ دیگری دست زد که آن را می توان «نیرو سازی» نامید. بدین منظور حضرت به تربیت انسان های شایسته همت گماشت و نیروهای جذب شده را آموزش، بصیرت و آگاهی داد و موانع موجود در راه مبارزه را

به آنان آموخته و رازداری و دوری از نامحرمان را به آنان گوشزد کرد.

بیاناتی از امام علیه السلام نقل شده که دقت در متن آن ها نشان می دهد، آن ها دستور العمل های تشکیلاتی امام علیه السلام به یارانش بوده است؛ زیرا در این جا مخاطب حضرت، مؤمنان و هدایت یافتگانی هستند که هم چون امام علیه السلام مورد بغض و کینه ی دستگاه جور می باشند و معلوم است چنین کسانی جز پیروان و دوستان اهل بیت علیهم السلام نیستند. امام علیه السلام خطاب به آنان می فرماید:

ای مؤمنان! خدا ما و شما را از کید ظالمان و ستم حسودان و قهر ستمگران در امان بدارد. طاغوت ها و پیروانشان، همان دلبستگان به دنیا و فریفتگان به آن، شما را به فتنه نیندازند و گمراه نکنند...

پس، از خدا طلب یاری کنید و به طاعت از کسانی که از حاکمان و اطاعت شوندگان امروز، به اطاعت سزاوارترند، رجوع کنید...

امر خدا و اطاعت او را و اطاعت از کسانی که او اطاعتشان را واجب کرده، بر هر چیز مقدم بدارید. مسائلی که برای شما پیش می آید هم چون اطاعت از طاغوت ها و زینت های گمراه کننده ی دنیا را بر امر خدا و اطاعت کسانی که او اطاعتشان را واجب کرده، مقدم نکنید...

[صفحه ۱۹۸]

پرهیزید از مصاحبت و همراهی با گناهکاران و یاری ظالمان و مجاورت و هم نشینی با فاسقان، از فتنه ی آن ها حذر کرده و از اطراف آنان دور شوید... [۴۹۷].

امام علیه السلام در این منشور تشکیلاتی، طرفداران خود را که در رنج و محرومیت شدید به سر بردند، به صبر و تحمل و بی اعتنایی به زینت های دنیا دعوت کرده و به دوری از اهل باطل فرامی خواند و با این بیان،

جبهه ی مستقلی را پایه ریزی نموده و به جدا کردن صفوف می پردازد؛ زیرا صف مؤمنان باید از صف فاسقان ستمگر و پیروان آنان جدا باشد.

امام علیه السلام در بیان دیگری می فرماید:

ان علامه الزاهدین عن الدنيا الراغبین فی الآخره ترکهم کل خلیط و خلیل و رفضهم کل صاحب لا یرید ما یریدون [۴۹۸].

علامت بی اعتنایان به دنیا و علاقه مندان آخرت (مؤمنان جبهه ی حق) این است که هر دوست و یاری را که با آنان هم عقیده و هم خواست نیست، ترک می کنند و از آنان دوری می جویند.

حضرت، در دعای ابوحمزه ی ثمالی، شاگردان خود را چنین تربیت می کند:

آقای من! شاید مرا از درگاه خود رانده ای که شوق دعا و مناجات را به من نمی دهی و توفیق را از من دریغ می داری و از خدمت خود دور کرده ای! یا شاید دیده ای که حق تو را سبک می شمارم و دورم انداخته ای و مرا از خود روی گردان یافته ای و با من قهر کرده ای! و یا مرا در جایگاه دروغگویان یافته ای و طردم کرده ای! یا مرا هم انس با بیهودگان دیده ای و مرا با آنان واگذارده ای... [۴۹۹].

این جملات دعا نیز در حقیقت دستور العمل های تشکیلاتی هستند که امام علیه السلام به وسیله ی آن ها، شاگردان خود را تربیت می کند و به دوری جستن از غیر خودشان فرامی خواند تا رازهای آنان فاش نشود و دشمن نتواند در آنان نفوذ کرده و آنان را شکست دهد.

[صفحه ۱۹۹]

تربیت یافتگان امام

اشاره

حضرت سجاد علیه السلام در مدت ۳۴ سال امامت خود، افراد زیادی را تربیت کرد و برای تداوم انقلاب شیعه، توانست آنان را از هر جهت آماده کند. در رأس این افراد، فرزندش، امام محمد باقر علیه السلام بود که وظیفه ی

امامت را بعد از آن بزرگوار به عهده گرفت و سنگ بنای دانشگاه اهل بیت را گذاشت و فقه شیعه را پایه ریزی کرد.

فرزندان دیگر حضرت، عمر و حسین از عالمان، فقیهان و راویان حدیث بوده اند و به عبادت و درستکاری شهرت داشته اند [۵۰۰].

در این میان حسین بن علی بن الحسین علیه السلام روایات زیادی را از پدرش، امام سجاد علیه السلام، و برادرش، امام باقر علیه السلام و عمه اش، جناب فاطمه در دختر امام حسین علیه السلام، نقل کرده است و نیز جناب زید بن علی علیه السلام که به علم و تقوا و بزرگواری مشهور بوده و هموست که پرچم انقلاب کربلا را دگربار، برافراشت و خواب راحت را از چشم ستمگران برگرفت.

و از دختران حضرت، جناب «علیه» است که بانویی فاضل و از راویان حدیث بوده است. وی کتابی داشته که زراره از آن روایت می کرده است [۵۰۱].

علاوه بر فرزندان گرانقدر حضرت، اصحاب تربیت شده آن بزرگوار نیز، هم چون ستاره هایی درخشان در آسمان علم و دانش درخشیدند و پرتو افشانی کردند.

شیخ طوسی (ره) ۱۷۱ نفر را در زمره ی اصحاب و راویان آن بزرگوار ذکر کرده است. [۵۰۲] که برخی از مشاهیر آنان عبارتند از:

ثابت بن دینار، معروف به ابوحمزه ی ثمالی

وی نزد امام سجاد علیه السلام بسیار مقرب بود و از نظر مقام معنوی، در حد بالایی بود به طوری که اهل کرامت و صاحب اسرار امام علیه السلام بوده است. و بعد از حضرت سجاد علیه السلام، سالیان زیادی عمر کرد و محضر امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام را درک کرد و از

[صفحه ۲۰۰]

اصحاب آنان نیز، به شمار می آید. از امام رضا علیه السلام نقل شده:

ابوحمزه ثمالی در زمان خودش مانند

لقمان در عصر خویش بود؛ چون چهار امام از ما را خدمت کرد.

و نیز فرمودند:

«ابوحزمه چون سلمان در عصر خویش بوده است [۵۰۳].»

دعای ابوحزمه ی ثمالی، که در سحرهای ماه رمضان خوانده می شود، امام سجاد علیه السلام به ابوحزمه آموخته است.

ابو خالد کابلی

وی بنا بر بعضی از نقل ها، ابتدا به امامت محمد حنفیه معتقد بود ولی محمد، امام حقیقی را به او شناساند [۵۰۴] امام صادق علیه السلام، او را از افراد مورد اعتماد نزد امام سجاد علیه السلام شمرده است. وی به عنوان یکی از حواریین امام سجاد علیه السلام خوانده شده است [۵۰۵].

یحیی بن ام الطویل

او نیز از حواریین امام سجاد علیه السلام بود. یحیی در کناسه ی کوفه می ایستاد و با صدای بلند می گفت:

ما از آن چه از شما می شنویم، بیزاریم. هر کسی علی علیه السلام را سب کند، لعنت خدا بر او باد. ما از آل مروان و معبودهایی که غیر از خدا را گرفته اند، بیزاریم [۵۰۶].

او هم چنین در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به مردم گمراه از امامت می گفت:

ما به شما کافر شدیم و دشمنی و کینه بین ما و شما آشکار گردید [۵۰۷].

حجاج، دست و پای او را قطع کرد و وی را به شهادت رساند.

[صفحه ۲۰۱]

سعید بن جبیر

وی از اصحاب سرشناس امام سجاد علیه السلام بود و از نظر مقام علمی، جایگاه رفیعی در بین مردم داشت؛ چنان که درباره ی وی گفته اند:

بر روی زمین کسی نیست که به دانش فرزند جبیر نیازمند نباشد [۵۰۸].

امام صادق علیه السلام درباره ی وی می فرماید:

سعید بن جبیر، به امامت امام سجاد علیه السلام معتقد بود و امام سجاد علیه السلام هم او را ستایش می کرد و حجاج نیز به

همین گناه، او را شهید کرد.

حجاج از سعید پرسید، درباره ی ابوبکر و عمر چه می گویی؟ آنان در بهشتند یا دوزخ؟!

- اگر به بهشت رفتم و اهل آن را دیدم، حتما اهل آن را خواهم شناخت و اگر به جهنم رفتم و اهل آن را دیدم، خواهم شناخت که چه کسانی آن جا هستند.

- در مورد خلفا چه می گویی؟

- من و کیل آن ها نیستم.

- کدام یک از آن ها در نزد تو محبوب ترند؟

- هر کدام که بیشتر مورد رضای خالقم باشد.

- کدامشان در نزد خالق محبوب تر است؟

- این مطلب را فقط دانای نهان و آشکار می داند.

حجاج این مرد بزرگ

را به خاطر محبت اهل بیت علیهم السلام، به طرز فجیعی به شهادت رساند [۵۰۹].

سعید بن مسیب

امام سجاد علیه السلام درباره ی این صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

او به آثار گذشتگان از همه داناتر است و در زمان خویش نیز از همه آگاه تر بود [۵۱۰].

[صفحه ۲۰۲]

جابر بن عبدالله انصاری

او نیز صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله بود که عصر امام باقر علیه السلام را درک کرد. جابر از محضر امام چهارم علیه السلام کسب دانش می نمود و هموست که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

تو آن قدر زنده خواهی ماند تا این که مردی از اهل بیتم را درک می کنی که همانم من است و شکل و سیمای مرا دارد و شکافنده ی دانش است. به او سلامم را برسان [۵۱۱].

عمرو بن عبدالله سیعی

وی چهل سال نماز فجر را با وضوی نماز عشا خواند، هر شب قرآن را ختم می کرد و در زمان خودش عابدترین مردم بود، در نزد خاص و عام به وثاقت کلام، شهرت داشت و از افراد مورد اعتماد امام سجاد علیه السلام بود [۵۱۲].

از دیگر یاران سرشناس امام علیه السلام به افراد زیر می توان اشاره کرد:

از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله: عامر بن واثله کنانی و سعید بن جهان کنانی.

از تابعین: قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم و حسن؛ پسران محمد بن حنفیه، حبیب بن ابی ثابت، ابویحیی اسدی، سلمه بن دینار مدنی و محمد بن جبیر.

از اصحاب امام سجاد علیه السلام: فرات بن احنف، جابر بن محمد بن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن رافع، ابومحمد القرشی السدی الکوفی، ضحاک بن مزاحم خراسانی، ابان بن تغلب بن رباح، طاووس بن کیسان، حمید بن موسی کوفی، سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی، قیس بن رمانه، عبدالله برقی، فرزددق و شعیب. [۵۱۳].

امام سجاد علیه السلام با تربیت چنین یارانی، در حقیقت دومین مؤسس مدرسه ی بزرگ اسلامی بود. خانه و مسجد، مدرسه ی او بود. طلاب در آن جا پیرامون وی جمع

می شدند و بعدها، سازندگان تمدن اسلامی و مردان قانونگذاری، اندیشه و ادب اسلامی گردیدند [۵۱۴].

[صفحه ۲۰۳]

با آن که علم و دانش در خاندان حضرت موروثی بود، ایشان به منظور تجلیل از مقام دانشمندان، در جلسات درس فقها و علمای شهر مدینه شرکت می کرد و از این راه، دیگران را به دانش اندوزی، ترغیب و تشویق می کرد. چنان که روزی نافع بن جبیر به حضرت گفت: تو آقای مردم روزگار خود و فاضل ترین آنانی؛ چرا نزد این بنده! (زید بن اسلم) می نشینی؟

حضرت فرمود: «علم هر کجا باشد باید آن را دنبال کرد.» [۵۱۵].

هم چنین حضرت، با گروهی از اندیشمندان و فقهای مدینه به مذاکره و مباحثه می پرداخت. در این باره یزید بن حازم گوید: «سلیمان بن یسار را می دیدم با علی بن الحسین علیه السلام بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و تا بالا آمدن آفتاب به مذاکره و مباحثه می پرداختند. چون می خواستند برخیزند، عبدالله بن ابی سلمه سوره ای را می خواند و پس از ختم سوره دعا می کردند.» [۵۱۶].

امام سجاد علیه السلام، با تشکیل جلسه های درس و مباحثه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، رشته های مختلف علوم الهی را از قبیل تفسیر، حدیث و فقه به دوستداران دانش و معرفت می آموخت و دانش پژوهان را به درک عمیق احکام دین و استنباط احکام ترغیب می کرد. کوشش امام سجاد علیه السلام در این عرصه، ثمرات علمی فراوانی برای جامعه ی اسلامی به بار آورد و عالمان زیادی به دست حضرت تربیت شدند که گرد ایشان را می گرفتند و حضرت به عنوان محوری مستحکم در بین آنان به حساب می آمد. چنان که سعید بن مسیب می گوید:

قراء

به سوی مکه روانه نمی شدند، تا زمانی که امام سجاد علیه السلام روانه نمی شد. پس چون حضرت حرکت می کرد، با وی هزار نفر از آنان روانه می شدند. [۵۱۷].

امام علیه السلام در ستایش طالب علم جمله ای دارند که حاکی توجه بسیار زاید ایشان به دانش و دانش آموزی است؛ هنگامی که دانش آموزی به خدمتش می رسید، می فرمود:

[صفحه ۲۰۴]

«خوش آمدی ای سفارش شده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله» سپس می فرمود:

ان طالب العلم اذا خرج من منزله لم يضع رجله علی رطب و لا یابس من الارض الا سبحت له الی الارضین السابعه [۵۱۸].

چون دانش جو از خانه ی خود بیرون می آید، پای خود را بر هیچ تر و خشکی از زمین نمی گذارد، مگر آن که تا هفتمین طبقه ی زمین برای او تسبیح می کنند.

بنابراین، در نتیجه تلاش های حضرت سجاد در این زمینه، افراد زیادی از علم حضرت بهره مند شدند و زمینه برای نهضت عظیم علمی - فرهنگی امام باقر و امام صادق علیهما السلام فراهم می آید.

تربیت و آزاد سازی بندگان

اسلام منادی برادری و برابری بین افراد جامعه اسلامی بوده است و تفاوت و برتری را تنها با معیار تقوا محک زده و اختلاف قبیله ای و نژادی، که در جاهلیت ارزش فراوان داشت، از نظر اسلام کاملاً مردود و بی ارزش شمرده شده است. حسن ابراهیم حسن، بعد از تصریح بر این مطلب می نویسد:

پیامبر در خطبه معروف خود، که در آخرین سفر حج در عرفات ایراد کردند، چنین فرمودند: «ای گروه مردم! مؤمنان برادرانند، خدای شما یکی و پدرتان یکی است. همه ی شما زاده ی آدمید و آدم از خاک است.

گرامی ترین شما نزد خدا کسی است که پرهیزکارتر است. عرب بر غیر عرب جز به وسیله ی

پرهیزکاری امتیاز ندارد [۵۱۹].

وی در جای دیگر می نویسد:

گروهی از ایرانیان به سبب سادگی و مساواتی که برای همه مقرر شده بود، زود به اسلام گرویدند. صنعتگران، پیشه وران و طبقات متوسط و کشاورزان، که پیش از آن در فشار طبقه ی اشراف بودند، با رغبت پیرو

[صفحه ۲۰۵]

اسلام شدند؛ زیرا در سایه ی اسلام از آزادی و مساوات برخوردار می شدند [۵۲۰].

اما با روی کار آمدن امویان، این تعالیم حیات بخش و افتخار آفرین به فراموشی سپرده شد و اختلافات و برتری جویی های قبیله ای دوباره زنده شد. فتوحات، جنبه ی کشورگشایی و راهی برای کسب در آمد از راه غنایم و خراج شد. علاوه بر اختلافات قبیله ای، اختلاف نژادی و مسأله ی عرب و عجم و برتری عرب بر عجم، دوباره مطرح شد. موالی (مسلمانان غیر عرب) خوار شمرده شدند و عرب ها بر آنان تقدم و برتری یافتند. معاویه، سردمدار امویان، عرب را انسان و موالی را شبه انسان می شمرد [۵۲۱] سیاست تبعیض نژادی به حدی رسیده بود که عرب ها به موالی، دختر نمی دادند [۵۲۲].

ابراهیم بن هشام بن اسماعیل، والی مدینه، یکی از موالی را به خاطر آن که با زنی عرب ازدواج کرده بود، دوستانه ضربه شلاق زد و سر و ریش و ابروهای وی را تراشید و طلاق زن را از او گرفت! [۵۲۳].

احمد امین مصری در این باره می نویسد:

حکومت غیر اسلامی اموی، حکومتی نبود که بین مردم با مساوات رفتار کند و نیکوکار را، چه عرب یا غیر عرب، پاداش دهد و گناهکار را، عرب باشد یا موالی، کیفر کند و در آن حکومت، رعیت از لحاظ خدمات و حقوق یک سان نبود. حکومت عربی بود ولی حکام از

حساب و جیب غیر عرب به عرب خدمات می دادند و عرب بر مبنای جاهلی، آقایی می کرد نه بر مبنای اسلامی [۵۲۴].

امام سجاد علیه السلام با توجه به این اوضاع و شرایط در عصر خویش، به موالی عنایت ویژه ای داشت و نحوه ی رفتار امام علیه السلام با بردگان، در نهایت دقت و ظرافت پایه ریزی شده بود. مطالعه ی این بخش از زندگی حضرت، برای دست اندرکاران امور تربیتی جامعه،

[صفحه ۲۰۶]

بسیار جذاب و مفید است. رفتار حضرت دارای چند ویژگی برجسته است که به آن پرداخته می شود:

الف) بردگان و کنیزان بسیاری می خرید؛ اما آنان را بیش از یک سال نگه نمی داشت و به بهانه های مختلف آنان را آزاد می کرد. این خود بهترین دلیل است که امام علیه السلام از خدمت آنان بی نیاز بود و از این عمل، اهداف دیگری را دنبال می کرد.

ب) بردگان خود را فرزند می نامید و با تعبیر «یا بنی» (ای پسرکم) آنان را صدا می زد تا اعلام کند که در نظر او مسلمان آزاده و غیر آزاده هر دو برابرند، بر خلاف دیگران که بردگان را از حیوان هم پست تر می شمردند. رفتار حضرت با بردگان رفتاری کاملاً مطابق با موازین اسلام ناب بود، با آنان غذا می خورد، نشست و برخاست می کرد، سخن آنان را می شنید و... این رفتار را به طور طبیعی سبب می شد که محبت حضرت در دل آنان جای گیرد.

ج) بردگان را به گناهی تنبیه نمی کرد؛ بلکه گناهان آنان را در طول سال می نوشت و در آخر ماه رمضان آنان را جمع می کرد و گناه هر کس را بر او خوانده از او اقرار و اعتراف گرفته، می خواست همان طور که امام علیه السلام او را

می بخشد، او هم از خدا، بخشش امام علیه السلام را طلب کند. بعد آنان را آزاد کرده و جایزه می داد. و با این روش آنان را وامدار عفو و کرم و بزرگواری خود می ساخت.

د) در مدتی که بردگان در خدمت حضرت بودند، احکام و معارف دینی را از حضرت می آموختند و به سلاح بینش و معرفت مجهز می شدند.

ه) هنگامی که آنان را آزاد می کرد، مقدمات و وسایل لازم را برای زندگی را در اختیار آنان می گذاشتند تا بتوانند به طور مستقل و آبرومندانه زندگی کنند.

و) امام علیه السلام با بعضی از همین کنیزان آزاد شده ازدواج می کرد و بر خلاف رسوم آن روز جامعه ی عرب، این کار را سنت رسول خدا و پسندیده می شمرد و با این عمل، به موالی ارزش و شخصیت می داد [۵۲۵].

امام زین العابدین علیه السلام بدین منوال، جمع زیادی از بردگان را آزاد کرد و با این روش استثنایی، آثار و پیامدهای بسیار خوبی را برای جامعه به جای گذاشت، حضرت از این

[صفحه ۲۰۷]

طریق توانست عده ی زیادی طرفدار و یاور برای جبهه ی حق فراهم آورد و خانه ی امام علیه السلام در حقیقت، مدرسه ای شد برای پذیرش شاگردانی از بندگان و پرورش دادن و تربیت کردن آنان. و این در حالی بود که اگر امام علیه السلام می خواست به طور رسمی یک مدرسه برای این منظور باز کند، به یقین حکومت مانع می شد.

هر چند امام علیه السلام بنده ای را بیش از یک سال نگه نمی داشت و وقتی بنده ای را می خرید، در اول سال یا در بین سال و در شب عید فطر او را آزاد می کرد. (چنان که در شب عید فطر بیست برده آزاد می کرد.) [۵۲۶] ولی

آن ارتباط عاطفی و معنوی که بین حضرت و این بردگان به وجود آمده بود، باعث می شد که آنان بعد از آزادی، رابطه‌ی خود را با امام علیه السلام حفظ کنند و بدین ترتیب سپاهی برای امام علیه السلام به حساب آیند. در این باره سید الاهل می نویسد:

بردگان هم این روش امام سجاد علیه السلام را فهمیده بودند و بدین جهت، خود را به آن بزرگوار عرضه می کردند و او را برای آقایی خود برمی گزیدند و خود را از دسترس بزرگان دیگر، دور نگه می داشتند تا به دست امام علیه السلام بیفتند. زمان می گذشت و امام زین العابدین علیه السلام در هر سال، ماه، روز و نزد هر خطا و اشتباهی حریت و آزادی می بخشید تا این که سپاهی از مردان و زنان آزاد شده پیدا شدند که همه در ولای امام سجاد علیه السلام بودند و تعداد آنان به پنجاه هزار یا بیش تر می رسید [۵۲۷].

امام علیه السلام بردگان سیاه پوست را - در حالی که به آنان نیاز نداشت - می خرید و آنان را در مراسم حج، به عرفات می آورد. سپس هنگامی که به سوی مشعر کوچ می کرد، آزادشان کرده و به آنان جایزه های مالی می داد [۵۲۸].

استاد جعفر مرتضی از این بحث چنین نتیجه گرفته که موالی با مشاهده ی این اقدام، اهل بیت علیهم السلام انسان هایی نمونه و مسلمانانی شایسته دیده و به این دلیل حاضر می شدند که در شرایط مختلف، در کنار آنان قرار بگیرند. شواهدی وجود دارد مبنی بر این که این

[صفحه ۲۰۸]

بندگان، وقتی می دیدند علویان مورد ستم قرار گرفته اند، از آنان حمایت می کردند [۵۲۹] چنان که وقتی عبدالله بن زبیر، در مکه بر آل ابوطالب سخت گرفت و آنان

را در شعب ابوطالب محاصره کرد، در مدینه گروهی از سیاهان با این اقدام مخالفت کردند. یکی از این مخالفان غلام عبدالله بن عمر بود. عبدالله او را فراخواند، وی در حالی که شمشیرش را کشیده بود گفت: «به خدا قسم ما اجتماع کرده ایم تا شما را از باطلتان به سوی حقمان برگردانیم.» [۵۳۰].

در این جا جالب است بدانیم که برادران معروف حسین بن سعید اهوازی، حسن بن سعید اهوازی، احمد فرزند حسین [۵۳۱]، علی بن یحیی بن الحسن [۵۳۲] و نیز شعیب نامی [۵۳۳] از موالی امام سجاد علیه السلام بوده اند.

یکی از محققان، آمار موالی و بردگان را از میان اصحاب امامان معصوم علیهم السلام با استفاده از کتاب رجال شیخ طوسی، استخراج کرده است. با توجه به این آمار، از مجموع ۱۷۱ نفر یاران امام سجاد علیه السلام، ۲۰ نفر از موالی بوده اند که، نزدیک به ۱۲ درصد از مجموع اصحاب حضرت را دربر می گیرد [۵۳۴].

وجود این تعداد از موالی در بین یاران امام سجاد علیه السلام خود نشانگر اهتمام بیش از حد حضرت، به تربیت و آموزش بردگان بوده است. این در حالی است که روش حاکمان اموی، برتری دادن عرب بر غیر عرب و بهره مند کردن عرب ها از تمام امتیازات اجتماعی و محروم کردن عجم از تمام آن مزایا بود؛ بلکه غیر عرب خوارتر و کوچک تر از حیوان به حساب می آمد؛ تا حدی که گفته می شد: «نماز را قطع نمی کند مگر سگ یا الاغ یا برده!» حتی آن ها را (چنان که در کتاب مؤطا مالک آمده است) از ارث، بخشش، امر قضا، ولایت، امام جماعت شدن، ایستادن در صف اول و... محروم کرده. و غیر

عرب، همتای عرب شمرده نمی شد. به بندگی گرفتن عجم جایز بود و این عمل در حق عرب مجاز نبود [۵۳۵].

[صفحه ۲۰۹]

امام سجاد علیه السلام با این روش، منطق اموی را، که مبتنی بر تبعیض نژادی بود، از نظر اسلام مردود اعلام کرد و ارزش های اصیل اسلامی را دوباره زنده نمود.

نمونه هایی از رفتارهای تربیتی امام سجاد با بردگان

یکی از مسائلی که در بحث تربیت بندگان توسط امام علیه السلام مطرح است، نحوه ی رفتارهای فردی حضرت با بندگان است. به عبارت دیگر، امام علیه السلام چگونه رفتار می کرد که بندگان تحت تأثیر قرار می گرفتند و زمینه برای تربیت آن ها فراهم می شد؟

برای پاس به این پرسش، مناسب است نمونه هایی از این رفتارهای فردی بیان شود: الف) یکی از کنیزان حضرت بر دست ایشان آب می ریخت. ناگاه ظرف آب از دستش افتاد و به صورت امام علیه السلام خورد و صورتشان را زخمی کرد. هنگامی که حضرت سرش را به طرف او بلند کرد، کنیزك گفت: «خدای تعالی می فرماید: و الكاظمین الغیظ» (مؤمنان خشم خود را می خورند).

- خشم خود را فروخوردم!

- «و العافین عن الناس» (و بر مردم می بخشایند).

- خدا تو را بخشید.

- «و الله یحب المحسنین» [۵۳۶] (و خدا نیکوکاران را دوست دارد).

- برو که در راه خدا آزادی [۵۳۷].

گویی در این گفتگو؛ امام علیه السلام، آن کنیز را امتحان و آزمایش کرده و وقتی کنیز این آیه ی شریف را که مناسب موقعیت بود، خواند، حضرت آزادی را به وی، جایزه داد.

ب) یکی از غلامان امام سجاد علیه السلام خلافی مرتکب شد که مستحق تنبیه گشت.

امام علیه السلام تازیانه را برداشت و این آیه را تلاوت کرد:

«قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله» [۵۳۸].

به مؤمنان بگو از کسانی که

به روزهای خدا امیدی ندارند، عفو و گذشت کنند.

[صفحه ۲۱۰]

غلام در پاسخ گفت: «و من چنین نیستم؛ بلکه من به رحمت خدا، امید و از عذاب خدا، خوف دارم»

امام علیه السلام تازیانه را انداخت و فرمود: «تو آزادی» [۵۳۹].

و باز در این جا، امام علیه السلام می خواهد غلامش را امتحان کند که آیا معنا و مفهوم آیه را می داند. و وقتی غلام نشان می دهد که معنای آیه را می داند و از مؤمنان است، امام علیه السلام او را پاداش آزادی می دهد.

ج) روزی چند تن مهمان حضرت بودند. خادم وی سیخ کبابی را در دست داشت و با شتاب می آمد. ناگاه پایش لغزید و سیخ بر سر فرزندی از امام علیه السلام که زیر پلکان ایستاده بود، افتاد و طفل کشته شد. امام علیه السلام بدو فرمود: «تو در این کار قصد نداشتی. تو در راه خدا آزادی!» سپس حضرت به دفن کودک پرداخت [۵۴۰].

این ها نمونه هایی بسیار اندک از رفتارهای انسان ساز امام سجاد علیه السلام با بردگان خویش بود و این رفتارها فقط منحصر به بردگان و افراد زیردست نبود؛ بلکه رفتار حضرت با حیوانات نیز درس آموز است. نقل شده که: حضرت شتری داشت که ۲۲ بار بر پشت آن، حج کرده و هرگز شتر را آزار نرساند [۵۴۱].

ابراهیم بن علی از پدرش روایت می کند که با علی بن الحسین علیه السلام به حج مشرف شدم. روزی شتر حضرت در راه ماند. امام علیه السلام چوبدستی را برداشت تا به شتر بزند. سپس فرمود: «آه! اگر قصاصی نبود» و از آن عمل منصرف شد [۵۴۲].

مجموعه ی رفتارها و روش های تربیتی امام سجاد علیه السلام با بردگان، سبب شد که بسیاری از آنان مراحل بالایی

از ایمان را طی کنند و خود، برای دیگران الگو و نمونه‌ی انسان کامل شوند. داستان زیر نشان دهنده‌ی درجه‌ی بالای عبودیت و بندگی یکی از غلامان حضرت است؛

سعید بن مسیب گوید:

[صفحه ۲۱۱]

سالی قحطی شد و مردم همگی در طلب باران بودند؛ ولی دعایشان اجابت نمی‌شد. ناگاه دیدم غلام سیاهی از مردم کناره گرفت و بر بالای تلی رفت و به درگاه خدا دست به دعا برداشت. هنوز دعای او تمام نشده بود که ابری بر آسمان ظاهر شد. غلام خدا را شکر کرد و رفت و باران باریدن گرفت.

هنگامی که این کرامت را از او دیدم، تعقیبش کردم و مشاهده کردم داخل خانه‌ی امام سجاد علیه السلام شد. خدمت حضرت رسیدم و از ایشان خواستم که او را به من بفروشد و حضرت قبول کرد. وقتی غلام با خبر شد، علت کارم را پرسید و من نیز گفتم: به خاطر آن چه از تو دیدم مشتاق تو گشته‌ام. در این هنگام وی دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا این رازی بود بین من و تو؛ ولی حال فاش شد. پس مرا بمیران و پیش خود ببر و گریست تا از دنیا رفت [۵۴۳].»

[صفحه ۲۱۳]

تربیت اخلاقی و پرورش روحی جامعه‌ی اسلامی

اشاره

«و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما [۵۴۴].»

خدای متعال در این آیه‌ی شریف و هم‌چنین دیگر آیات سوره‌ی فرقان، صفات مؤمنان برگزیده را بیان فرموده است. از آن چه قبلاً نوشتیم و نیز در این فصل خواهیم نوشت، در خواهیم یافت که همه‌ی نشانه‌هایی که برای بندگان کامل پروردگار (عباد الرحمن) معین شده، در امام سجاد علیه السلام آشکار است. حضرت در دوره‌ی

تاریک حاکمیت بنی امیه با رفتار و گفتار خود، سیره ی فراموش شده ی جد و پدیر خویش و خاندان رسالت را زنده کرد و مردمی که سال ها با عصر رسالت فاصله داشتند، الگو و نمونه ی تربیت الهی، و اسلامی را به چشم خود دیدند: پرستش خدای یکتا، عبادتهای طولانی، محاسبه ی نفس تا حد ریاضت، نرمخویی، دستگیری از مستمندان، بخشش و...

سیره ی امام سجاد علیه السلام درس های تربیتی - اخلاقی فراوانی برای جامعه ی آن روزگار، که در فساد و فحشا غوطه ور بودند، به همراه داشت که، بعضی از آن ها را می آوریم.

گذشت از خطاکاران

امام زین العابدین علیه السلام هم چون پدران بزرگوارش، از کسانی که با وی گفتار یا رفتار ناشایستی داشتند، با بزرگواری گذشت می کرد. چنان که روزی بر مردمی می گذشت که بدگویی ایشان را می کردند، فرمود: «اگر راست می گوید، خدا از من بگذرد و اگر دروغ می گوید، خدا از شما بگذرد.» [۵۴۵].

[صفحه ۲۱۴]

زمانی مردی بیرون خانه، حضرت را دید و بدو ناسزا گفت. خادمان حضرت بر آن مرد حمله بردند. امام علیه السلام فرمود: «او را بگذارید». سپس بدو گفت: «آن چه از ما بر تو پوشیده مانده، بیش تر از آن است که می دانی. آیا حاجتی داری؟» مرد شرمنده شد و امام علیه السلام گلیمی را که بر دوش داشت، بر او افکند که هزار درهم به او بدهند. مرد از آن پس می گفت: «گواهی می دهم که تو فرزند پیامبری.» [۵۴۶].

هم چنین رفتار بزرگوارانه ی حضرت با هشام بن اسماعیل، حاکم مدینه که ستم های زیادی در حق حضرت روا داشته بود، درس خوبی به هشام و امثال وی داد.

سیره ی امام زین العابدین علیه السلام در این باره، تعالیم ارزشمند و درس های بزرگی به

امت اسلامی می آموزد که اگر در آن بنگرند و در مفاهیم آن درست بیندیشند، تند خویی ها و کج خلقی ها از بین رفته و بردباری و از خودگذشتگی جایگزین آن خواهد شد و ریشه ی مهر و محبت در میان مردم، به ویژه کسانی که خود را دارای لغزش و اشتباه می دانند، گسترش خواهد یافت.

دستگیری از بیچارگان و تهیدستان

اشاره

یکی از اقدامات بزرگ امام سجاد علیه السلام در عصر امامت خویش مساعدت و یاری افراد محروم جامعه ی اسلامی بود. حضرت هم، مانند اجداد طاهرینش، به این عمل عشق ورزیده و از خدا، دوستی هم نشینی با تهیدستان را طلب می فرمود. چنان که در دعای سی ام صحیفه ی سجاده می فرماید:

اللهم حبب الی صحبه الفقراء و اعنی علی صحبتهم بحسن الصبر [۵۴۷] پروردگارا! هم نشینی فقرا و تهیدستان را برایم محبوب گردان و مرا به شکیبایی نیکو بر همنشینی ایشان یاری فرما.

امام سجاد علیه السلام با روش های مختلف، به افراد محروم جامعه اسلامی کمک مالی می کرد و از این طریق، به امت اسلامی می آموخت که مسلمان واقعی، باید از احوال برادر مسلمان خود با خبر باشد و در غم ها و شادی های وی شریک باشد. این ویژگی متعالی امام علیه السلام به صورت های مختلفی بروز و نمود داشت:

[صفحه ۲۱۵]

صدقات پنهانی

وقتی شب فرا می رسید، حضرت انبان پر از غذا یا هیزم یا حاوی کیسه های دینار و درهم را بر دوش کشیده و بدون آن که کسی ایشان را بشناسد، بین نیازمندان تقسیم می کرد.

این افراد، کسانی بودند که امام علیه السلام آنان را کاملاً می شناخت و برای این که احساس حقارت و خواری نکنند، حضرت با چهره ی پوشیده به سراغ آنان رفته و حواجی ایشان را برطرف می کرد [۵۴۸] این کمک های امام علیه السلام چنان مخفیانه بود که پسر عموی مستمند حضرت، از ایشان گله مند بود و می گفت: علی بن الحسین علیه السلام رعایت خویشاوندی را نمی کند، خدا او را سزا دهد. امام علیه السلام این سخنان را می شنید و بردباری می کرد و خود را به وی نمی شناساند. هنگامی که حضرت به شهادت رسید و احسان از این

مرد بریده شد، دانست که آن مرد نیکوکار، علی بن الحسین علیه السلام بوده است. پس بر سر قبر حضرت رفت و گریه کرد [۵۴۹].

سفیان بن عینه، از زهری روایت کند: شبی سرد و بارانی علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که آرد و هیزم بر پشت داشت و می رفت. گفتم: پسر رسول خدا! این چیست؟

- سفری در پیش دارم و توشه ی آن را آماده کرده ام تا در جای امنی بگذارم.

- اجازه دهید خدمتکار من آن را بیاورد. امام علیه السلام قبول نکرد.

- پس اجازه دهید خودم آن را بیاورم؛ چون شأن شما را بالاتر از آن می بینم.

- ولی من شأن خود را از حمل باری که در سفر از هلاک شدن نجاتم دهد و ورودم به مقصد را نیکو گرداند، برتر نمی دانم. از تو می خواهم به حق خدا مرا واگذاری و پی کار خود بروی!

پس از چند روز، زهری از امام علیه السلام پرسید: از آن سفری که می فرمودی، اثری نمی بینم.

- حضرت فرمودند: «آری ای زهری! چنان که می پنداشتی، نیست. منظور من سفر آخرت بود و برای آن آماده می شوم. آمادگی برای این سفر، فقط در دوری از حرام ها و نهایت کوشش در راه خیر است [۵۵۰].»

[صفحه ۲۱۶]

این صدقات پنهانی، در طول عمر امام علیه السلام ادامه داشت تا این که به جوار پروردگار رفت. هنگام غسل، آثار کبودی ناشی از حمل غذا برای فقرا، در پشت وی نمایان بود [۵۵۱].

صدقات عمومی

هر جا و در هر زمانی اگر مستمندی چیزی از حضرت درخواست می کرد، حاجتش را روا می ساخت و می فرمود:

مرحبا به کسی که زاد و توشه ی آخرت مرا حمل می کند [۵۵۲].

حضرت دو بار اموال خود را در بین

مستمندان قسمت کرد و گفت:

خداوند، بنده ی مؤمن گناهکار توبه کار را دوست دارد [۵۵۳].

امام سجاد علیه السلام در روزی که روزه می گرفت، گوسفندی می کشت. هنگام عصر، سر دیگ می رفت و می گفت: این ظرف را برای فلاخن خانه و این ظرف را به فلاخن کس بدهید، تا این که غذا تمام می شد. سپس خود با نان و خرما افطار می کرد [۵۵۴].

سالی امام علیه السلام قصد حج کرد. خواهرش، سکینه، توشه ای به ارزش هزار درهم برای وی آماده ساخت وقتی حضرت به حره رسید، آن توشه را نزد او بردند و امام همه ی آن را بین مستمندان تقسیم کرد [۵۵۵].

پرداخت دیون بدهکاران

یکی از مصادیق انفاق های امام زین العابدین علیه السلام پرداخت دیون افرادی بود که با فرارسیدن مرگشان، به علت تهیدستی قادر به بازپرداخت بدهی خود نبودند.

امام سجاد علیه السلام روزی به دیدن محمد بن اسامه رفت. محمد در بستر مرگ بود و می گریست، امام علیه السلام پرسید: «چرا گریه می کنی؟»

- پانزده هزار دینار وام به گردن دارم و نمی توانم آن را بپردازم.

[صفحه ۲۱۷]

- گریه مکن! وام تو بر عهده ی من است و تو چیزی بر ذمه نخواهی داشت [۵۵۶].

هم چنین حضرت بدهکاری پسر عموی خویش، عبدالله بن حسن بن حسن را به عهده گرفت و آن را پرداخت کرد [۵۵۷].

کفالت خانواده های بی پناه و تهیدست

امام سجاد علیه السلام در واقعه حره و در آن روزهای آشوب و قتل و غارت، چهارصد خانواده از عبدمناف را در کفالت خود گرفت و تا وقتی که لشکر مسلم در مدینه بود، هزینه ی آنان را می پرداخت [۵۵۸].

علاوه بر این، حضرت در طول عمر شریف خود، صد خانواده را در مدینه، تحت کفالت داشت [۵۵۹].

صدقه دادن لباسی

وقتی زمستان یا تابستان به پایان می رسید، لباس آن فصل را صدقه می داد و هیچ وقت لباسی را در دو فصل نمی پوشید. چون علت این کار را پرسیدند، حضرت فرمود:

«من از پروردگارم شرم می‌کنم که بهای لباسی را که در آن خدا را عبادت کرده‌ام، صرف خوردن کنم [۵۶۰].»

روزی امام علیه السلام در حالی که جامه‌ای از خز گرانبها بر تن داشت، با مستمندی روبه‌رو شد. شخص فقیر تا آن لباس را بر تن امام علیه السلام مشاهده کرد، از آن خوشش آمد. حضرت بلافاصله لباس را به وی بخشید و از آن جا رفت. [۵۶۱].

بخشش‌ها و انفاق‌های امام سجاد علیه السلام گذشته از آن که حاکی از روح متعالی حضرت بود و صفتی از صفات برجسته‌ی انسانی به تمام معنا کامل را نشان می‌داد، وسیله‌ای برای

[صفحه ۲۱۸]

جذب دل‌های مردم به اهل بیت علیهم السلام بود. حضرت افراد زیادی را از این طریق به سوی حق هدایت کرد و به آنان فهماند که اهل بیت علیهم السلام شایسته‌ی زعامت و رهبری امت هستند. در جامعه اسلامی آن روز افراد زیادی بودند که از حق اهل بیت علیهم السلام شناختی نداشتند؛ از این رو هنگام روبه‌رو شدن با حضرت، در حق وی بی‌مهری خاصی از خود نشان می‌دادند.

امام علیه السلام همواره با رفتاری بزرگوارانه و نیز بخشش اموال،

آنان را متوجه اشتباه خود می کرد به طوری که از کرده ی خود پشیمان شده و از امام علیه السلام درخواست آمرزش می کردند.

نکته ای که در این کمک ها و بخشش ها، بسیار حائز اهمیت و درس آموز است و باید مورد توجه قرار گیرد، ویژگی های منحصر به فردشان است که در ذیل به آن ها اشاره می شود:

۱. این کمک ها غالباً مخفیانه و پنهانی بود به طوری که حضرت چهره خود را می پوشاند تا از یک سو، فرد مستمند احساس خواری و شرمندگی نکند و از سوی دیگر، روحیه ی تملق و چاپلوسی در برابر امام علیه السلام ایجاد نشود.

۲. امام علیه السلام این عمل را به دست خویش انجام می دهد و از نزدیک با زندگی تهیدستان آشنا می شود؛ به طوری که در موارد زیادی با آنان هم غذا شده، این عمل را یک کار افتخار آمیز می داند و حتی هم نشین شدن با آن ها را از خدا طلب می کند.

۳. حضرت با هم نشینی و برقراری رابطه ی نزدیک با خانواده های محروم، علاوه بر این که از آن ها دلجویی به عمل می آورد، با شناسایی محرومان واقعی، از به وجود آمدن روحیه ی رفاه زدگی و تنبلی و در نهایت از گدا پروری جلوگیری می کرد؛ نکته ای که در عصر حاضر، باید به آن توجه زیادی شود.

۴. امام سجاد علیه السلام در امر نفاق، نه تنها از آن چه خود دوست داشت و مورد استفاده قرار می داد به محرومان می بخشید، بلکه در موارد زیادی، دیگران را بر خود مقدم داشته و با این کار، در حقیقت به فرمایش آیه ی شریف «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» [۵۶۲] عمل می کرد. این در حالی بود که طبق نقل نافع بن جبیر، امام علی

بحثی در منابع مالی امام

بحثی که در این جا مطرح است، آن است که با وجود جو خفقان و پر از اختناق اموی و زیر نظر داشتن همه ی اعمال و حرکات حضرت، خصوصاً روابط ایشان با افراد، مخارج مالی امام علیه السلام چگونه و از چه راه هایی تأمین می شده است. با توجه به آن که از یک سو، حضرت بخشش های زیادی را به افراد می کند و حتی بدهی پانزده هزار دیناری محمد بن اسامه را پرداخت می کند و از سوی دیگر، بنابر تحقیقی که بعضی از محققان انجام داده اند، پدیده ی «سازمان و کالت» که مهم ترین وظیفه اش، جمع آوری حقوق شرعی (خمس و زکات و...) از شیعیان و رساندن آن ها به دست امامان معصوم علیهم السلام بوده است، هنوز پای نگرفته بود و (زمان شروع کار این نهاد، عصر امام صادق علیه السلام بوده و در عصر امام کاظم علیه السلام به صورت یک نهاد رسمی انجام وظیفه می کرده است) [۵۶۴].

به نظر می رسد که درآمد حضرت، از راه های گوناگونی تأمین می شده است که در ذیل به مهم ترین آن ها اشاره می شود:

۱. چشمه و زمین هایی که از پدر بزرگوارش، امام حسین علیه السلام به صورت ارث به حضرت منتقل شده بود؛

۲. سهمی از غنایم، نصیب ایشان می شد؛

۳. راه اندازی تجارت به وسیله ی خادمان خویش (که محموله های میوه و غلات را به مدینه حمل می کردند)؛

۴. مستمری و حقوقی که از زمان عمر، برای بنی هاشم معین شده بود و در دوران های بعد نیز ادامه داشت و امام سجاد علیه السلام هم که از بنی هاشم بود، از این حقوق بهره مند

۵. صدقات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام؛

۶. به وسیله ی کرامات و امور خارق العاده.

عبدالعزیز سید الاهل درباره ی درآمدهای امام علیه السلام می گوید: «حسین بن علی علیه السلام پیش از آن که به شهادت برسد، وام زیادی بر او هموار شده بود که شاید به هفتاد هزار دینار می رسید. او به عنوان وام از مردم می گرفت و در امور خیریه و صدقه انفاق می کرد و به یتیمان و فقرا اعطا می فرمود. حسین علیه السلام مقداری آب و زمین داشت که از آن ها غله به

[صفحه ۲۲۰]

دست می آورد و مالیات و خراج می پرداخت، از این بالا-تر، مستمری و فریضه ای (مقرری) بود که از زمان عمر، در بیت المال معین شده بود. آن گاه امام سجاد علیه السلام تصمیم گرفت که از آب و چشمه های پدر بزرگوارش، قسمتی را که در نجد «عین جدیه» یا «عین بجنس» نامیده می شد، به فروش برساند و نام این چشمه از آن جهت «بجنس» می خواندند که غلامی به همین نام بر سر آن کار می کرد و برای حسین علیه السلام از آن آب می کشید. امام سجاد علیه السلام آن را به ولید بن عتبه بن ابوسفیان فروخت و دین پدرش را ادا کرد [۵۶۵].

وی در جای دیگر می نویسد: «... امام سجاد علیه السلام اموال بسیاری در این راه (خرید بردگان) صرف کرد و از هیچ گونه کمک و مساعدتی دریغ نکرد و آن چه از پدر بزرگوارش به ارث برده و سهمی که از غنائم گرفته بود، در راه آبادانی زمین و تهیه ی آب به کار انداخت و برای تجارت، اشخاصی را استخدام کرد. آن گاه اشتران خود را برای حمل میوه به کشور

حجاز و نجد و برای آوردن غلات به شام فرستاد. پس از چندی مستخدمین او با اشتران بازمی گشتند در حالی که میوه ها و غلات بر دوش آن ها سنگینی می کرد. سپس به دادن طعام و خیرات پرداخته، با مردم با عطف و مهربانی رفتار می کرد و عفو و بخشش می نمود [۵۶۶].

یعقوبی درباره ی تجارت حضرت می نویسد:

«(بعضی نقل کرده اند که) حضرت شترانی داشت که از شام میوه حمل می کردند، پس چون سر عبید الله نزد حضرت آورده شد، دستور داد که آن میوه ها را (به میمنت این خبر) بین مردم مدینه بخش کردند.»

در مورد مستمری و حقوقی که بنی هاشم از بیت المال دریافت می کرده اند و امام سجاد علیه السلام نیز از آن بهره مند بوده است، شواهدی وجود دارد. چنان که در واقعه ی حره (بنابر بعضی از گزارش ها) وقتی امام سجاد علیه السلام با مسلم بن عقبه روبه رو شد، بعد از برخورد احترام آمیز مسلم با حضرت، وی از طرف یزید به خاطر منع موقت مقرری از حضرت عذرخواهی کرده و بلافاصله هزار درهم به حضرت می دهد و وی را روانه

[صفحه ۲۲۱]

منزلش می کند [۵۶۷] هم چنین زمانی که عبدالملک، به امام سجاد علیه السلام نامه ای می نویسد و از حضرت می خواهد که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او ببخشد و امام علیه السلام امتناع می ورزد، عبدالملک تهدید می کند که اگر امام علیه السلام شمشیر را ندهد، مستمری اش را از بیت المال قطع خواهد کرد. حضرت هم با دادن پاسخی قاطعانه به خواسته ی او توجهی نمی کند [۵۶۸].

صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام از دیگر مجاری درآمد ساز برای امام سجاد علیه السلام بوده است. شیخ مفید می نویسد:

«هنگامی که عبدالملک زمام خلافت را به دست گرفت، صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام برگرداند. [۵۶۹].»

و در جای دیگر می نویسد: «عبدالله و عمر، فرزندان امام سجاد علیه السلام متولی صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام بودند و نیز حسین بن زید می گوید: «عمویم عمر بن علی، بر کسی که صدقات علی علیه السلام را می خرید، شرط می کرد که در دیوار سوراخ و رخنه ای ایجاد کند و کسی را که از آن استفاده می کند، منع نکند [۵۷۰].»

از این گزارش ها استفاده می شود که صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام یکی از منابع قابل توجه و مهم مالی آن حضرت بوده است، به طوری که پسران امام علیه السلام متولی و مأمور جمع آوری آن ها بوده اند.

علاوه بر این، حضرت سجاد علیه السلام گاهی از طریق کرامات و امور خارق العاده، که از ویژگی های اولیای خداست، نیازهای مالی شیعیان خویش را برآورده می کردند: نقل شده که امام سجاد علیه السلام دو قرص نان به یکی از شیعیان مستمند دادند و او با یکی از آن ها، یک ماهی خرید و چون به خانه آورد و شکم آن را باز کرد، درون آن دو مروارید یافت که با آن ها همه ی بدهی هایس خویش را پرداخت کرد و بقیه ی عمر را در رفاه و آسایش سپری کرد [۵۷۱].

[صفحه ۲۲۲]

عبادت و راز و نیاز امام سجاد

امام سجاد علیه السلام در امر عبادت و پیشانی ساییدن در محضر معبود خویش، از همگان پیشی گرفته بود، چندان که مورد سؤال و حتی اعتراض خاندان و یاران خویش قرار می گرفت [۵۷۲].

حضرت همچون جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام، که پانصد درخت نخل داشت و

کنار هر یک دو رکعت نماز به جای می آورد، در شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می آورد. کنیز وی در وصفش گوید:
«هیچ شبی بستری برایش نگستردم و هیچ روزی خوراکی برایش فراهم نیاوردم [۵۷۳].»

البته در این مورد آن چه بیش تر باید مورد توجه قرار گیرد، ایمان و یقین حضرت بود که همه ی این اعمال را به خاطر آن انجام می داد؛ یعنی چون خدا را شایسته ی عبادت می دانست، به عبادت او می پرداخت نه به خاطر ترس و بیم از او یا به خاطر طمع به بهشت و نعمت های آن [۵۷۴].

امام سجاد علیه السلام در هنگام ادای فریضه ی نماز، چنان ترس و وحشتی سراسر وجودش را فرا می گرفت که تمام اعضای بدنش می لرزید و چون وارد نماز می شد، چنان خشک و بی حرکت می ایستاد که جز آن چه باد از لباسش تکان می داد دیگر حرکتی از او مشاهده نمی شد [۵۷۵] و طوری نماز به پای می داشت که گویی نماز وداع می خواند و آخرین نماز را به جای می آورد [۵۷۶].

روزی حضرت در سجده بود، ناگاه خانه دچار حریق شد. اهل خانه فریاد برآوردند: آتش! فرزند رسول خدا! اما ایشان بدون توجه به آن فریادها، نماز را به پایان رساند. وقتی از او پرسیدند: چه چیز شما را به خود سرگرم کرده بود که به آتش توجه نکردید؟ حضرت فرمود: «آتش بزرگ مرا به خود مشغول کرده بود [۵۷۷].»

در روز عرفه ای حضرت جمعی را دید که از مردم گدایی می کنند. فرمود: «وای بر

[صفحه ۲۲۳]

شما! آیا در چنین روزی از غیر خدا حاجت می طلبید؟ در حالی که امید می رود در این روز آن چه در رحم مادران باشد، سعادت مند شوند

امام علیه السلام نافله هایی را که در روز از او فوت می شد، در شب قضا می کرد و می فرمود: فرزندانم! این نماز بر شما واجب نیست، ولی دوست دارم شما بر کار خیر عادت کنید و آن را ادامه دهید [۵۷۹].

زهری می گوید: «در روز قیامت ندا می دهند که سید عابدان زمان خود، برخیزد. در آن وقت علی بن الحسین علیه السلام برخواهد خاست [۵۸۰].

شیخ مفید از طاووس یمانی نقل می کند که: «شب داخل حجر اسماعیل شدم. علی بن الحسین علیه السلام نیز وارد حجر شد و به نماز ایستاد، وقتی به سجده رفت، با خود گفتم مردی از بهترین اهل بیت علیهم السلام است، گوش کنم چه می گوید. پس شنیدم که در سجده می فرمود: بنده ی کوچک تو، نیازمند درگاه تو و گدای تو خواهنده ی از تو در پیشگاه توست [۵۸۱].

طاووس گوید: «این دعا را در هیچ اندوهی نخواندم، مگر آن که برطرف شد [۵۸۲].

این گزارش ها، تنها گوشه ی کوچکی از عبادت ها و نیایش های امام سجاد علیه السلام بود که بازگو شد. بی شک هیچ قلمی یارای نوشتن، و هیچ زبانی توان توصیف واقعی این ویژگی برجسته ی حضرت را ندارد.

گذشته از این مطلب که عبادت های امام علیه السلام جنبه ی فردی داشته و برای کسب بالاترین درجات کمال، که خاصه امامان معصوم علیهم السلام می باشد، بوده است. اما ورای آن، امام سجاد علیه السلام اهداف بزرگ تری را تعقیب می کرد. بدون تردید، تأثیر چنین عبادت هایی را در جامعه ای که هر روز سردمدارانش، مردم را به امور دنیای و مادی و حیوانی فرامی خوانند، نمی توان انکار کرد. امت اسلامی را با مشاهده ی این اعمال از اهل بیت علیهم السلام، که گل سرسبد انسان های روی کره ی خاکی هستند، به آنان اقتدا کرده و

و حقیقت هدایت شده و به این باور می رسیدند که پیشوا و رهبر واقعی امت اسلامی، باید شخصی چون امام زین العابدین علیه السلام باشد و آنان که اکنون در مصدر کارند، جز حاکمان غاصب و ستمکار نیستند. از این رو، این عمل امام علیه السلام بستر مناسبی را برای مبارزه با حاکمان جبار اموی فراهم می آورد.

تواضع و فروتنی

با این که امام زین العابدین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و علت وجودی کائنات به شمار می رفت و نیز زینت متواضعان و گوهر تابان امامان علیهم السلام در بلندای آسمان فضیلت بود، اما در عین حال می بینیم آن چنان با قشرهای پایین جامعه می جوشید و با آن ها هم نشینی می کرد و بر سر یک سفره می نشست، که گویی خود یکی از آنان بود. حضرت با این روش، به جامعه اسلامی یاد می داد که کبریایی و بزرگی، جز برای ذات اقدس بی همتای باری تعالی شایسته ی احدی نخواهد بود.

حضرت آن چنان با تواضع و فروتنی حرکت می کرد که گویی پرنده ای بر سرش نشسته است و آن چنان صاف و هموار قدم برمی داشت که هرگز طرف راستش برطرف چپ پیشی نمی گرفت [۵۸۳] این در حالی بود که گاهی برای حفظ شخصیت و آموزش دین شناسان، که باید از همه ی مظاهر پستی و دنائت اجتناب کنند، در کمال ابهت و عظمت مشاهده می شد؛ چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که علی بن الحسین علیه السلام گاه حیوان سواری به صد دینار می خرید تا بدین وسیله احترام خود را حفظ کند [۵۸۴].

چنان که نوشتیم، برای کمک رسانی به محرومان، حضرت خود شخصا اقدام می کرد و اگر افرادی

مانند زهری قصد کمک به حضرت را داشتند، امام علیه السلام می فرمود که این کار را باید فقط خود انجام دهد.

هرگاه داماد یا شوهر خواهر حضرت بر او وارد می شدند، ایشان عباى خود را برای آن ها می گستراند و می فرمود:

[صفحه ۲۲۵]

«آفرین بر کفایت کننده ی مشکلات و پوشاننده ی عورات [۵۸۵].»

امام سجاد وقتی به سفر حج می رفت، چون می خواست برای مسافران خدمت گزاری کند خود را به مسافران دیگر معرفی نمی کرد. در یکی از سفرها مردی او را در حین کار شناخت و به دوستانش گفت: آیا می دانید این آقا کیست؟ او علی بن الحسین علیه السلام است! همین که کاروانیان امام را شناختند، همگی خود را در برابر او به زمین انداختند و برای عذرخواهی، دست و پایش را بوسیدند. وقتی از او پرسیدند: چرا در مسافرت ها خود را معرفی نمی کند، حضرت فرمود:

«در یکی از سفرها که کاروانیان مرا می شناختند، به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله محبت هایی به من کردند که سزاوار آن نبودم. لذا تصمیم گرفتم با کسانی مسافرت کنم که مرا نشناسند [۵۸۶].»

حضرت روزی از راهی که جذامی ها سفره ای گسترده بودند و با هم غذا می خوردند، گذشت. آنان همین که چشمشان به حضرت افتاد، ایشان را دعوت کردند با آنان غذا بخورد. حضرت فرمود: «اگر روزه دار نبودم حتما با شما هم غذا می شدم.» ولی همین که به منزل رسید، دستور داد غذایی آماده کردند، آن گاه آنان را دعوت کرد و با آن ها غذا خورد [۵۸۷].

امام سجاد علیه السلام با کوشش های فراوان رسالت بزرگ امامت و رهبری جامعه را، که در این برهه از زمان از جانب خدا به وی واگذار شده بود، به انجام

رساند و بی شک در این عرصه، دست به جهادی بزرگ زد. اگر چه اوضاع و شرایط عصر امام سجاد علیه السلام به وی اجازه ی تشکیل حکومت نداد، ولی با این اقدامات، زمینه و شرایط مناسب را برای فعالیت های دو امام بعد از خود را فراهم آورد؛ چندان که شرایط و فضای باز برای نشر علم و دانش، که از زمان امامت امام باقر علیه السلام شروع شد و در عصر امامت امام صادق علیه السلام منجر به تأسیس دانشگاه چهار هزار نفری با فارغ التحصیلان متخصص در علوم مختلف شد، مرهون تلاش ها و به بیان دقیق تر، «جهاد امام سجاد علیه السلام» در عرصه های مختلف است.

[صفحه ۲۲۷]

شهادت امام علیه السلام

درباره ی سال شهادت امام زین العابدین علیه السلام قول های فراوانی از مورخان وجود دارد که در بین آن ها، سال نود و چهارم [۵۸۸] و نود و پنجم [۵۸۹] شهرت دارد. اما قوت قول مبنی بر شهادت ایشان در سال نود و چهارم بیش تر است، با توجه به آن که این سال را «سنه الفقهاء» نامیده اند؛ چون گروه بسیاری از فقهای مدینه در این سال از دنیا رفتند.

مورخان نقل کرده اند که آن بزرگوار به دست ولید بن عبدالملک مسموم شد [۵۹۰].

کفعمی در مصباح می نویسد: «روز شنبه بیست و دوم محرم سال نود و پنج هجری در ایام حکومت ولید بن عبدالملک، هشام ایشان را مسموم کرد [۵۹۱].»

سید بن طاووس می گوید: خداوند عذاب کسی که حضرت را به قتل رساند، زیاد کند و آن کس ولید بن عبدالملک است [۵۹۲].

شبی که امام سجاد علیه السلام بامداد آن به جوار پروردگار رفت، فرزند خود محمد باقر علیه السلام را فرمود: «آبی برای وضوی من بیاور» و چون آب را

آوردند، فرمود: «نمی‌خواهم، در این آب مردار است.» پس از جستجو، معلوم شد موشی در آب مرده است.

حضرت به فرزندش محمد باقر علیه السلام فرمود: «پسرم! این همان شبی است که مرا وعده داده اند.»

چون زمان وفات امام علیه السلام فرا رسید، بی‌هوش شد و چون چشم خود را گشود،

[صفحه ۲۲۸]

سوره‌های واقعه و فتح را خواند و سپس فرمود: «الحمد لله الذي صدقنا وعده و اورثنا الارض فنتبوا من الجنه حيث نشاء فنعم اجر العاملين [۵۹۳] آن‌گاه خاموش شد و چیز دیگری نفرمود [۵۹۴].

امام سجاد علیه السلام در بقیع کنار قبر شریف عموی بزرگوارش، امام حسن علیه السلام و در زیر گنبدی که جناب عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدفون بود، به خاک سپرده شد [۵۹۵].

مردم مدینه در عزای حضرت سوگوار شدند و هنگام تشییع و دفن آن بزرگوار، چنان جمعیتی از مردم جمع شده بودند که مدینه مانند آن را کم‌تر دیده بود [۵۹۶].

[صفحه ۲۲۹]

خلاصه و نتیجه گیری

از آن‌چه تاکنون نگاشتیم، روشن شد که عصر امام سجاد علیه السلام یکی از پرآختناق‌ترین دورانهای تاریخ اسلام برای شیعیان بوده است، دوره‌ای که شیعه، هم از بعد اعتقادی و هم از بعد سیاسی در شرایط بسیار سختی به سر می‌برد، تشکیلات و انسجام آن فروپاشیده بود و در آستانه‌ی انقراض قرار گرفته بود. امام سجاد علیه السلام با بهره‌گیری از اصل تقیه، هستی و دوام شیعه را حفظ کرد و در پوشش آن، به هدایت و رهبری جامعه پرداخت و با تبیین فرهنگ اصیل اسلامی، در قالب پند و اندرز و دعا و نیایش، معارف متعالی دینی را برای جامعه‌ی آن روزگار به ارمغان آورد. هم

چنین حضرت با تربیت نیروهای صالح و عالم، زنده و نگه داشتن یاد و خاطره‌ی نهضت عاشورا، موضعگیری‌های متقن و محکم در برابر اعمال و رفتار امویان و شورش‌ها و قیام‌های عصر خویش، دفاع فرهنگی، تربیت اخلاقی و پرورش روحی جامعه‌ی اسلامی از راه ارائه‌ی سیره‌ی عملی خویش و احیای سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و فقه امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن زمان فقط نامی از آن باقی مانده بود، به بهترین وجه، رسالت بزرگ هدایت و رهبری شیعه را به انجام رساند و زمینه‌ی انقلاب فرهنگی و علمی را برای دو امام بعدی، یعنی امام باقر و امام صادق علیهما السلام فراهم آوردند. آن چه در پایان این نوشتار، از این تحقیق باید نتیجه گرفت، به شرح زیر است:

۱. برخلاف اعتقاد بعضی از مورخان و نویسندگان شیعه و سنی، مبنی بر این که امام سجاد علیه السلام بعد از واقعه کربلا از مردم کناره گرفت و به امور عبادی و فردی خویش پرداخت، این نوشتار با رد این دیدگاه باطل، تبیین کرد که حضرت، نقش فعالانه‌ای در جامعه‌ی اسلامی، به ویژه جامعه‌ی شیعی داشته است و با اهتمام به وضعیت شیعیان، آنان را از خطر انقراض نجات داده است.

۲. اگر چه امام سجاد علیه السلام همچون پدر بزرگوارش به خاطر اوضاع و شرایط حاکم بر

[صفحه ۲۳۰]

عصر خویش اقدام به مبارزه‌ی مسلحانه نکرد، اما این بدین معنا نبود که حضرت رسالت بزرگ هدایت و رهبری را مهمل گذارد و جامعه اسلامی را به حال خود رها کرد تا امویان هر چه خواهند بر سر آن بیاورند. بلکه حضرت با استفاده از سپر تقیه

با تغییر در روش مبارزه، که شرایط حاکم، آن را می طلبید، این مهم را به انجام رساند.

۳. امام زین العابدین علیه السلام در انجام رسالت الهی خویش، نه تنها از روش پند و ارشاد امت و ارائه ی معارف بلند دینی در قالب دعا استفاده کرد، بلکه با انواع کمک های مالی (با روش هایی که بیان گردید) و ارائه ی سیره ی صحیح زندگی، که سعادت دنیوی و اخروی جامعه را تضمین می کرد، به تربیت نیروهای متعهد، و دانا همت گماشت و در این راه از هیچ اقدامی فروگذار نکرد.

[صفحه ۲۳۱]

چهل حدیث از سخنان امام سجاد علیه السلام

۱. لو يعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المهج و خوض اللجج [۵۹۷].

اگر مردم بدانند که در طلب علم چه فوایدی است، آن را می طلبند، اگر چه با ریختن خون دل و فرورفتن در گرداب ها باشد.

۲. من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنيا [۵۹۸].

هر کس خود را گرامی داند، دنیا نزد او خوار است.

۳. یا بنی لا- تصحبن خمسه و لا- تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق. فقلت جعلت فداک یا ابه من هم؟ قال علیه السلام ایاک و مصاحبه الکذاب، فانه بمنزله السراب یقرب لک البعید و یبعد لک القریب. و ایاک و مصاحبه الفاسق فانه باعک بأکله او اقل من ذلک. و ایاک و مصاحبه البخیل فانه یخذلک فی ماله احوج ما تکون الیه. و ایاک و مصاحبه الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک. و ایاک و مصاحبه القاطع لرحمه. فانی وجدته ملعوناً فی کتاب الله فی ثلاثه مواضع. [۵۹۹].

از وصایای حضرت سجاد علیه السلام به امام باقر علیه السلام:

پسرم! با پنج کس دوستی مکن و سخن مگو و هم سفر مباش.

-این پنج کس کیانند؟

۱. دروغگو،

که دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می سازد.

۲. فاسق، چون تو را به لقمه ای یا کم تر از لقمه ای می فروشد.

۳. بخیل، که بدان چه از مال او سخت نیازمندی، از تو دریغ می کند.

۴. احمق، چه او می خواهد به تو سود برساند، در حالی که زیان می رساند.

۵. کسی که قطع رحم کند، که او را در سه جای کتاب خدا لعنت شده یافتیم.

[صفحه ۲۳۲]

۴. من قنع بما قسم الله له، فهو من اغنی الناس [۶۰۰].

کسی که بدان چه خدا نصیب او کرده قناعت کند، از بی نیازترین مردمان است.

۵. قيل لعلی بن الحسین علیه السلام: من اعظم الناس خطراً؟ فقال: «من لم یر الدنیا خطراً لنفسه [۶۰۱].

از امام علیه السلام پرسیدند: چه کسی از همه ارجمندتر است؟ گفت: «کسی که دنیا را ارجی ننهد.»

۶. اتقوا الکذب الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل، فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر [۶۰۲].

از دروغ کوچک و بزرگ، جدی و شوخی بپرهیزید، چون کسی که دروغ کوچک گفت، کم کم به بزرگ هم جرأت می کند.

۷. من کتم علماً او اخذ علیه صفداً، فلا نفعه ابداً [۶۰۳].

آنکه علمی را پنهان دارد (به دیگران نیاموزد) یا بر آموختن آن چیزی بگیرد، هرگز او را سود ندهد.

۸. ان الجسد اذا لم یمرض، اشر و لا خیر فی جسد یاشر [۶۰۴].

تن اگر بیمار نشود، به تبختر در می افتد و در تنی که به تبختر درافتد، خیری نیست.

۹. فقد الا حبه غربه [۶۰۵].

از دست دادن دوستان، غربت است.

۱۰. ایاک و الغیبه، فانها ادم کلاب النار [۶۰۶].

(به مردی که بد کسی را می گفت فرمود) از غیبت پرهیز که آن، نان خورش

آدمیان سگ صفت است.

۱۱. افعل الخیر الی کل من طلبه منك فان کان اهله قد اصبحت موضعه و ان لم یکن باهل، کنت انت اهله و ان شتمک رجل عن یمینک ثم تحول الی یسارک و اعتذر الیک، فاقبل عذره [۶۰۷].

[صفحه ۲۳۳]

(به فرزند خود امام باقر علیه السلام فرمود:)

هر کس که از تو چیزی بخواهد، بده؛ اگر در خور آن بود، بدان چه باید رسیده ای و اگر در خور نبود، تو در خور آن بوده ای. و اگر کسی از سمت راست تو، تو را دشنام داد و به جانب چپ تو رفت و از تو پوزش خواست، پوزش او را بپذیر.

۱۲. مجالس الصالحین داعیه الی الصلاح و آداب العلماء زیاده فی العقل و طاعه و لاه الامر تمام العز و استنماء المال تمام المروه و ارشاد المستشیر قضاء لحق النعمه و کف الاذی من کمال العقل و فیه راحه للبدن عاجلا و آجلا [۶۰۸].

با صالحان نشستن، صلاح آرد؛ و ادب عالمان را فراگرفتن، خرد افزایش؛ و اطاعت مؤولان، (حکام الهی) کمال عزت است؛ و به کار انداختن مال از مروت است؛ و راهنمایی آن که از تو مشورتی خواهد، قضای نعمت است؛ و اذیت نرساندن، نشانه ی کمال خرد و مایه ی آسایش دنیا و آخرت است.

۱۳. هلک من لیس له حکیم یرشده و ذل من لیس له سفیه یعضده [۶۰۹].

کسی که دانایی ندارد تا او را راهنما باشد، تباه شد و کسی که سفیهی ندارد تا او را یاری کند، خوار گشت.

۱۴. طلب الحوائج الی الناس، مذله للحیاه و مذهبه للحیاء و استخفاف بالوقار، و هو الفقر الحاضر، و قله طلب الحوائج من الناس، هو الغنی الحاضر [۶۱۰].

درخواست

از مردم، مایه ی ذلت زندگی، بر باد رفتن حیا، کم شدن وقار و فقر حاضر است و کم تر خواهش کردن، توانگری نقد است.

۱۵. ان من اخلاق المؤمن، الانفاق علی قدر الاقتار و التوسع علی قدر التوسع و انصاف الناس من نفسه و ابتدائه اياهم بالسلام [۶۱۱].

از خوی مؤمن آن است که در تنگدستی، به اندازه ی درآمد خرج کند و در رفاه، به قدر گشایش، و درباره ی مردم منصف باشد و در سلام به همگان پیشی گیرد.

[صفحه ۲۳۴]

۱۶. ثلاث منجیات للمؤمن: كف لسانه عن الناس و اغتياهم و اشغاله نفسه بما ينفعه لآخرته و دنياه و طول البكاء علی خطيئته [۶۱۲].

سه چیز نجات بخش مؤمن است: زبانش را از غیبت مردم بازدارد، خود را به چیزی مشغول کند که در دنیا و آخرت، او را سود دهد و بر گناهان، بسیار گریه کند.

۱۷. من ضحك ضحكه، مج من عقله مجه [۶۱۳].

کسی که بلند بخندد، اندکی از عقل خود را از دست داده است.

۱۸. نظر المؤمن فی وجه اخيه المؤمن للموده و المحبه، له عباده [۶۱۴].

نگاه محبت آمیز مؤمن به صورت برادر ایمانی خود، عبادت است.

۱۹. عجت لمن یحتمی من الطعام لمضرته و لا یحتمی من الذنب لمعرته [۶۱۵].

در شگفتم از آن کس که از طعام به خاطر زیان آن می پرهیزد اما از گناه به خاطر زشتی آن نمی پرهیزد.

۲۰. اياك و الابتهاج بالذنب، فان الابتهاج به اعظم من ركوبه [۶۱۶].

مبادا به گناهی که می کنی شادمان شوی که شادمانی به گناه، بدتر از ارتکاب آن است.

۲۱. ان المعرفه و کمال دین المسلم، ترکه الکلام فیما لا یعنیه و قله مرأته و حلمه و صبره و حسن خلقه [۶۱۷].

معرفت (خداشناسی) و کمال دین مسلمان، ترک سخنان بیهوده، کم تر جدل کردن، حلم، صبر و خوش خویی است.

۲۲. لا یقل عمل مع تقوی و کیف یقل ما یتقبل [۶۱۸].

هیچ کاری با تقوا اندک نیست، چگونه عملی که قبول (درگاه خدا شود، اندک است.

۲۳. قال بحضرتہ رجل: اللهم اغننی عن خلقک. فقال علیہ السلام: «لیس هکذا: انما الناس بالناس،

[صفحه ۲۳۵]

و لکن قل: اللهم اغننی عن شرار خلقک [۶۱۹].

مردی در حضور حضرت گفت: «خدایا! مرا از خلقت بی نیاز کن.» امام علیه السلام فرمود: چنین نیست، مردم به یکدیگر زنده اند، بگو: خدایا! مرا از شرار خلقت بی نیاز فرما.»

۲۴. بئس القوم، قوم ختلوا الدنیا بالدین، و بئس القوم، قوم عملوا باعمال یطلبون بها الدنیا [۶۲۰].

بد مردمی هستند مردمی که دنیا را به وسیله ی دین شکار کرده اند و چه بد مردمی هستند مردمی که کارهایی انجام داده و با آن ها در پی دنیا هستند.

۲۵. المؤمن من دعائه علی ثلاث: اما ان یدخر له، و اما ان یعجل له و اما ان یدفع عنه بلاء یرید ان یصیبه. [۶۲۱].

دعای مؤمن یکی از سه فایده را داراست: یا برای آخرتش ذخیره می شود، یا در دنیا مستجاب می گردد و یا بلایی که می خواهد به او برسد را از او دفع می کند.

۲۶. اربع من کن فیه کمال اسلامه و محصت عنه ذنوبه و لقی ربه و هو عنه راض: من وفی لله عزوجل بما یجعل علی نفسه للناس و صدق لسانه مع الناس و استحی من کل قبیح عندالله و عند الناس و حسن خلقه مع اهله [۶۲۲].

امام باقر علیه السلام به نقل از امام سجاد علیه السلام می فرماید:

هر که چهار چیز در او باشد، دینش کامل و

گناهانش زدوده خواهد شد و هنگامی که به دیدار خدا می رود، خدا از او راضی خواهد بود:

۱. برای خدا به وعده ی خود عمل کند؛

۲. به مردم راست بگوید؛

۳. از انجام هر کاری که نزد خدا و مردم زشت است، شرم نماید؛

۴. با خانواده اش خوش اخلاق باشد.

۲۷. جاء رجل الى علي بن الحسين عليه السلام، فسئله عن مسائل فاجاب ثم عاد ليسئل عن مثلها، فقال علي بن الحسين عليه السلام: «مكتوب في الانجيل، لا تطلبوا علم ما لا تعلمون و لما تعملوا بما علمتم.

[صفحه ۲۳۶]

فان العلم اذا لم يعمل به، لم يزد صاحبه الا كفرا و لم يزد من الله الا بعدا [۶۲۳].

مردی خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و از او مسائلی پرسید و آن حضرت جواب داد.

سپس بازگشت تا هم چنان بپرسد. آن گاه حضرت فرمود: در انجیل آمده است که تا بدان چه دانسته اید عمل نکرده اید، از آن چه نمی دانید نپرسید. همانا دانشی که به آن عمل نشود، جز کفر (ناسپاسی) داننده و دوری او را از خدا، نیفزاید.

۲۸. ان الله ليغض البخيل السائل الملحف [۶۲۴].

خداوند آدم بخیل گدای سمج را دشمن می دارد.

۲۹. قال له رجل: «لاحبك في الله حبا شديدا». فنكس عليه السلام رأسه، ثم قال: «اللهم اني اعوذ بك ان احب فيك و انت لي مبغض». ثم قال له: «احبك للذي تحبني فيه [۶۲۵].

مردی به حضرت گفت: من شما را برای خدا سخت دوست دارم. حضرت اندکی سر به زیر افکنده، سپس فرمود: «خداوندا! به تو پناه می برم که مردم مرا برای تو دوست دارند و تو مرا دشمن داری.» آن گاه فرمود: «من نیز تو را برای همان خدایی دوست دارم که تو در

راه او به من محبت داری.»

۳۰. ما من شیء احب الی الله بعد معرفته من عفه بطن و فرج و ما [من] شیء احب الی الله من ان یسئل [۶۲۶].

پس از شناخت خدا، هیچ چیز نزد او محبوبتر از عفت شکم و دامن نیست و خدا هیچ چیز را چون حاجت خواستن از او، دوست ندارد.

۳۱. عن ابی حمزه الثمالی قال: سمعت سید العابدین علی بن الحسین بن ابی طالب علیه السلام یقول لشیعته: «علیکم باداء الامانه. فوالذی بعث محمدا بالحق نبیا، لو ان قاتل ابی الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ائتمنی علی السیف الذی قتله به، لأدیته الیه.»

ابو حمزه ثمالی می گوید از علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که به شیعیان خود می فرمود:

«بر شما باد به ادای امانت. سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری مبعوث کرد، اگر قاتل پدرم حسین همان شمشیری که با آن، وی را کشته به من امانت سپارد، آن

[صفحه ۲۳۷]

را به وی رد کنم [۶۲۷].

۳۲. اللجاجه مقرونه بالجهاله [۶۲۸].

لجاجت همراه با جهالت است.

۳۳. اللئیم یأکل ماله الاعداء، و الذی خبث. لا یخرج الا نکدا [۶۲۹].

مال شخص فرومایه را دشمنان می خورند و آن چه ناپاک و پلید شد، جز نتیجه ی اندک و بی فایده ندهد.

۳۴. یا بنی اصبر علی النوائب و لا تتعرض للحقوق و لا تجب اخاک الی الامر الذی مضرته علیک اکثر من منفعتیه له [۶۳۰].

پسرک من! بر بلا شکبیا باش و به حقوق دیگران تجاوز مکن و کسی را در کاری یاری مکن که زیان آن برای تو بیش از سود آن برای اوست.

۳۵. یکتفی اللیب بوحی الحدیث و ینسی البیان عن قلب الجاهل [۶۳۱].

انسان دانا

به سخن رمز و اشاره اکتفا می کند ولی شخص نادان بیان روشن را هم از یاد می برد.

۳۶. کثره النصیح تدعو الی التهمه [۶۳۲].

خیرخواهی و نصیحت زیاد، انسان را در معرض تهمت قرار می دهد.

۳۷. لکل شیء فاکهه و فاکهه السمع، الکلام الحسن [۶۳۳].

برای هر چیزی لذتی است و لذت گوش، در شنیدن سخن زیباست.

۳۸. من رمی الناس بما هم فیه، رموه بما لیس فیه [۶۳۴].

کسی که از مردم، به خاطر آن چه در آن هاست عیب جویی کند، مردم از او به خاطر عیبی که در او نیست، عیب جویی می کنند.

[صفحه ۲۳۸]

الخیر کله صیانه الانسان نفسه [۶۳۵].

همه خیر در این است که انسان خود را (از آلودگی ها) نگه دارد.

۴۰. الشرف فی التواضع و العز فی التقوی و الغنی فی القناعه [۶۳۶].

شرافت در فروتنی و عزت در پرهیزگاری و بی نیازی در قناعت است.

پاورقی

[۱] متأسفانه این همه آثار در مایه های تاریخی، آن هم مربوط به پیشوایان بزرگ اسلام، نتوانسته در کتاب «تاریخ نگاری در اسلام» که از طرف سازمان سمت تدوین و چاپ شده، جایگاهی پیدا کند! گویا از نظر تدوین کنندگان آن، کتابهایی مانند ارشاد شیخ مفید، کشف الغمه اربلی، اعلام الوری، مناقب آل ابی طالب، در حد کتابهایی همچون تحفه الامراء فی تاریخ الوزراء، آثار الوزراء، طبقات الشافعیه و تاریخ دولت اتابکی (التاریخ الباهر فی الدوله الاتابکیر) ارزش معرفی نداشته اند!

[۲] ابن سعد کاتب واقدی، محمد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۶.

[۳] خنجی اصفهانی، فضل الله روزبهان، وسیله الخادم الی المخدوم، به کوشش رسول جعفریان، ص ۱۷۷.

[۴] صبحی، احمد محمود، نظریه الامامه، ص ۳۴۹؛ به نقل از کاظم جواد الحسینی، حیاه الامام علی بن الحسین، ص ۳۲۰ و

حسن، ثوره زید، ص ۳۱-۳۰.

[۵] مختار اللیثی، سمیره، جهاد الشیعه، ص ۲۹.

[۶] البته باید توجه داشت که این کتاب بحث تاریخی خود را از اسلام آغاز کرده است نه از ابتدای آفرینش.

[۷] کتاب «عبدالله بن سبا» اثر محقق عالی قدر، علامه عسکری، نقد روایات سیف در تاریخ طبری است.

[۸] طبرسی، ابومنصور احمد بن ابی طالب، الاحتجاج، تعلیق سید محمد باقر موسوی خراسان، ص ۱۳.

[۹] نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن عباس، رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، ص ۳۷۲.

[۱۰] عسکری، مرتضی، نقش ائمه علیه السلام در احیاء دین، ج ۱، ص ۹۰-۸۶.

[۱۱] ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد، المصنف فی الاحادیث و الاثار، ج ۱، ص ۲۷۲.

[۱۲] آیت الله خامنه ای، علی، پژوهشی در زندگی امام سجاد علیه السلام، ص ۱۰-۹.

[۱۳] مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۷؛ الطبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۰. تاریخ های دیگری هم گفته شده است، مانند ۱۵ جمادی الاولی سال ۳۶، ۲۱ شعبان سال ۳۶، ۳۷، و ۳۸ هجری. جهت اطلاع بیش تر ر، ک: بحرانی اصفهانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، ج ۱۸، الامام علی بن الحسین علیه السلام، ص ۱۴-۱۲.

آقای شهیدی در تاریخ مشهور خدشه کرده و آن را صحیح ندانسته و تاریخ صحیح ولادت را سال ۴۸ هجری دانسته است. ر.ک: شهیدی، سید جعفر، زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۳۷-۳۰. آقای جعفریان این قول را مردود دانسته و دلایلی را بر رد آن اقامه کرده است؛ ر.ک: جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۵۹.

[۱۴] شیخ مفید،

همان، ج ۲، ص ۱۳۷.

[۱۵] اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۶۰.

[۱۶] کنیه های دیگر آن حضرت ابومحمد، ابوالقاسم، و ابوبکر ذکر شده است، ر.ک: شیخ طبرسی، همان، ج ۱، ص ۴۸۰؛ بحرانی اصفهانی، همان، ج ۱۸، ص ۲۰ - ۱۹.

[۱۷] شیخ طبرسی، همان، ج ۱، ص ۴۸۰.

[۱۸] شهیدی، پیشین، ص ۸.

[۱۹] شیخ مفید، پیشین، ج ۲ ص ۱۳۷؛ شیخ طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۰؛ اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۲۸۵.

[۲۰] ابن عماد حنبلی، ابوالفلاح عبدالحی بن احمد بن محمد، شذرات الذهب، تحقیق: محمود الارناؤوط، ج ۱، ص ۳۷۴.

[۲۱] نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، ص ۳۲۳.

[۲۲] چنان که در زمان و مکان وفات وی نیز اختلاف است. آقای کریمان درباره ی وجود مقبره ی شهربانو در یکی از کوه های شهر ری - که بر اساس شهرتی عامیانه، محل دفن شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام پنداشته می شود - ضمن تحقیقی گسترده و ارزشمند، اثبات کرده که این مکان نمی تواند مقبره ی بی بی شهربانو باشد؛ ر.ک: ری باستان، ج ۱، ص ۴۱۶ - ۴۰۳؛ و نیز: ناسخ التواریخ (مشکوه الادب)، ج ۸، ص ۳۹ - ۳۷.

[۲۳] شهیدی، پیشین، ص ۱۱ - ۱۰.

[۲۴] کریمان، همان، ص ۴۰۹.

[۲۵] دکتر شیبی می نویسد: اصل این عقیده از گوینو در کتاب «دین و فلسفه در آسیای میانه» است که احمد امین و دکتر حسن ابراهیم حسن آن را تکرار کرده اند. ر.ک: شیبی، کامل مصطفی، الصله بین التصوف و التشیع، ج ۱، ص ۱۶۳.

[۲۶] مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۰۱ - ۱۰۰.

[۲۷] محققان شیعه به این شبهه پاسخ های جامع و کاملی داده اند، برای نمونه ر.ک: مطهری،

مرتضی، همان، ص ۱۱۱ - ۱۰۱؛ جعفریان، رسول، بررسی کوتاه پیرامون رابطه ی تشیع و ایران، ص ۷۶ - ۷۲.

[۲۸] شهیدی، پیشین، ص ۲۷ - ۱۲.

[۲۹] منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، (پیکار صفین)، ترجمه ی پرویز اتابکی، تصحیح و شرح عبدالسلام هارون، ص ۲۶.

[۳۰] ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن وهب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۳.

[۳۱] الصفار القمی، محمد بن الحسن بن فروخ، بصائر الدرجات، تصحیح و تعلیق میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، ص ۳۳۵.

[۳۲] مطهری، مرتضی، پیشین، ص ۱۰۸.

[۳۳] قحطانیان عرب های ساکن جنوب عربستان هستند که از دیر زمان معینیان، سبا و حمیریان در آن جا پادشاهی داشته اند، در حالی که عدنانیان (عرب های شمالی) بیابان نشین بودند.

[۳۴] ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی الحسینی، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۷۳.

[۳۵] همان، ص ۱۷۲.

[۳۶] طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۱۹۸؛ البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج سوم، ص ۳۲۵.

[۳۷] صفار القمی، پیشین، ص ۳۳۵.

[۳۸] شهیدی، پیشین، ص ۲۴.

[۳۹] بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ص ۳۱۱.

[۴۰] همان، ص ۲۶۲.

[۴۱] همان، ص ۲۶۳.

[۴۲] بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۲۵.

[۴۳] تائم جمع تمیمه به معنای بازبندی است که خاندان عرب برای دفع چشم زخم و دفع ارواح پلید، همراه فرزندان خود می کردند. به تمیمه از این رو تمیمه گویند که تمام دوا و شفا در آن است. اسلام این اعتقاد فاسد را باطل کرده است. لسان العرب، ج ۲، ص ۵۴.

[۴۴] کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

[۴۵] مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۴، حاشیه ش

[٤٦] شهيدى، پيشين، ص ٢٥.

[٤٧] ابن شهر آشوب مازندراني، ابوجعفر محمد بن علي، مناقب آل ابى طالب، تحقيق يوسف البقاعى، ج ٤، ص ١٨١.

[٤٨] شيخ طبرسى، پيشين، ص ٤٨٠؛ يعقوبى، پيشين، ص ٣٠٣.

[٤٩] اربلى، پيشين، ص ٢٨٦؛ و قريب به اين مضمون: شيخ مفيد، پيشين ص ١٤٣؛ شيخ طبرسى، پيشين، ص ٤٨٨.

[٥٠] ابن عساكر، ابوالقاسم على بن حسن ابن هبه الله بن عبدالله الشافعى، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق على شيرى، ج ٤١، ص ٣٧٨.

[٥١] صدوق، ابوجعفر بن على بن الحسين بن بابويه القمى، علل الشرايع، ج ١، ص ٢٧٢؛ ابن شهر آشوب، همان، ص ١٥٥.

[٥٢] ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ج ١٠، ص ١٥٩.

[٥٣] اصفهانى، ابونعيم احمد بن عبدالله، حليه الاولياء و طبقات الاصفياء، ج ٣، ص ١٣٥؛ اربلى، پيشين، ص ٢٦٤؛ ابن شهر آشوب، پيشين، ص ١٨٠.

[٥٤] همان، ص ١٣٦؛ همان، ص ٢٦٩.

[٥٥] همان، ص ١٣٧.

[٥٦] ابن شهر آشوب، پيشين، ص ١٦٣.

[٥٧] همان، ص ١٥٣؛ اربلى، همان، ص ٢٦٩.

[٥٨] اصفهانى، همان، ص ١٣٦؛ اربلى، همان، ص ٢٦٩.

[٥٩] ابن سعد، پيشين، ج ٥، ص ١٦٦.

[٦٠] انعام/ ١٢٤.

[٦١] ابن سعد، همان، ص ١٧٠؛ شيخ مفيد، پيشين، ص ١٤٧؛ ابن شهر آشوب، پيشين، ص ١٧٧؛ يعقوبى، پيشين، ص ٢٨٣.

[٦٢] شيخ مفيد، پيشين، ص ١٤٧؛ طبرسى، پيشين، ص ٤٩١.

[٦٣] ابن طاووس، رضى الدين على بن موسى بن جعفر، اقبال الاعمال (مضممار السبق فى ميدان الصدق)، تحقيق جواد قيومى

اصفہانی، ج ۱، ص ۴۴۵ - ۴۴۳.

[۶۴] ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۱۲۳.

[۶۵] همان، ص ۱۳۲ - ۱۳۱.

[۶۶] همان، ص ۱۳۲.

[۶۷] ابن سعد، پیشین، ص ۱۷۲.

[۶۸] ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۷۴.

[۶۹] شیخ مفید، پیشین، ص ۱۴۴؛ الطبرسی، پیشین، ص ۴۸۸.

[۷۰] عسقلانی، احمد بن علی بن

حجر، تهذیب التهذیب، ج ۷؛ ص ۲۶۹؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۳۸۹.

[۷۱] بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۲.

[۷۲] شیخ صدوق، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۲؛ اربلی، پیشین، ص ۲۹۲، ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۹.

[۷۳] الذهبی، پیشین، ص ۳۹۱.

[۷۴] ابن عنبه، پیشین، ص ۱۷۴.

[۷۵] شیخ مفید، پیشین، ص ۱۵۳.

[۷۶] قدیم ترین مصدر شیعی که متعرض این قصیده با ذکر سند شده است: طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی، اختیار معرفه الرجال معروف به «رجال الکشی»، تصحیح و تعلیق میرداماد استرآبادی، تحقیق سیدمهدی رجائی، ج ۱، ص ۳۴۵ - ۳۴۳.

کشی ۲۸ بیت از آن قصیده را آورده است. در این که سراینده ی این قصیده فرزددق است یا شاعر دیگر و این که در مدح چه کسی سروده شده است، آیا ممدوح امام سجاد علیه السلام است یا کسی دیگر؟ تعداد بیت های قصیده چقدر است؟ چه کتاب های آن را آورده اند؟ آیا فرزددق اعتقاد به اهل بیت علیه السلام داشته است؟ ر.ک: موسوی مفرم، سید عبدالرزاق، زندگانی امام زین العابدین علیه السلام، ترجمه ی حبیب روحانی، مشهد، ص ۵۶۶ - ۵۴۸. مقایسه شود با، شهیدی، پیشین، ص ۱۳۲ - ۱۱۳.

[۷۷] بیهقی، محمد بن ابراهیم، المحاسن و المساوی، ص ۲۱۳. در این نقل به جای هشام به اشتباه عبدالملک ذکر شده است.

[۷۸] طوسی، همان، ج ۱، ص ۳۴۵؛ مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ص ۱۹۴ - ۱۹۳.

[۷۹] در این باره ر.ک: آیت الله خامنه ای، سیدعلی، پژوهشی در زندگی امام سجاد علیه السلام، ص ۱۴ به بعد.

[۸۰] طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۲.

[۸۱] کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب

بن اسحاق، الفروع من الکافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۴۱۵.

[۸۲] ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، تحقیق احمد راتب حموش و محمد ناجی العمر، ج ۱۷، ص ۲۱.

[۸۳] همان، ص ۲۵۵.

[۸۴] عبدالله بن زبیر از معدود افرادی بود که با یزید بیعت نکرد. از این رو، پس از مرگ معاویه اندکی پیش از حرکت امام حسین علیه السلام به سوی مکه، به آن شهر گریخت و در آن جا مشغول فعالیت های سیاسی شد. پس از شهادت امام حسین علیه السلام چون رقیبی در حجاز نداشت، پیروانی پیدا کرد و خود را خلیفه خواند. یزید تا آخر عمر خود نتوانست او را شکست دهد. او تا سال ۷۳ هجری همچنان در مکه حاکمیت داشت و بر حجاز، عراق، مصر و قسمتی از شرق اسلامی حکم می راند؛ در حالی که قلمرو حکومت امویان تنها به شام و پاره ای از مناطق دیگر محدود گشته بود. بنابراین از سال ۶۱ تا سال ۷۳ هجری دو خلیفه بر قلمرو اسلامی حکمرانی می کردند، ولی با شکست و کشته شدن عبدالله بن زبیر به دست نیروهای عبدالملک در سال ۷۳ هجری، تمام مناطق اسلامی تحت حکومت مروانیان قرار گرفت و شام از نو مرکزیت یافت.

[۸۵] بلاذری، پیشین، ج ۶، ص ۱۸۰.

[۸۶] مبرد، ابوالعباس، محمد بن یزید، الکامل فی اللغه و الادب، تحقیق عبدالحمید هنداوی، ج ۱، ص ۹۸؛ ابن خلکان، ابوالعباس احمد بن محمد بن ابی بکر، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس، ج ۲، ص ۵۰۰؛ زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، ربیع الابرار و نصوص الاخبار، ج ۳، ص ۴۳.

[۸۷] شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام،

[۸۸] علائلی، عبدالله، الامام الحسين عليه السلام (سمو المعنى فى سمو الذات)، ص ۵۹ - ۵۸.

[۸۹] سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، ص ۲۰۵.

[۹۰] نخجوانی، هند و شاه بن سنجر بن عبدالله، تجارب السلف، ص ۶۷؛ معتمد الدوله، فرهاد میرزا، ق مقام ذخار و صمصام بتار، ج ۱، ص ۲۲۹.

[۹۱] ابن طباطبا (ابن طقطقی)، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه ی محمد وحید گلپایگانی، ص ۱۵۴.

[۹۲] طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۸؛ بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۵.

[۹۳] همان، ص ۳۸۱؛ همان، ص ۳۴۶؛ یعقوبی، پیشین، ص ۲۵۰.

[۹۴] جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا) ج ۲، ص ۴۹۰.

[۹۵] طبری، همان، ص ۳۷۶.

[۹۶] همان، ص ۳۸۲؛ بلاذری، همان، ص ۳۵۷.

[۹۷] بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۵۵.

[۹۸] ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکریم الشیبانی، الکامل فی التاریخ، ص ۱۸۲.

[۹۹] ابن طباطبا (ابن طقطقی)، محمد بن علی، الفخری، ص ۱۲۲ و ۱۲۴.

[۱۰۰] سیوطی، پیشین، ص ۲۱۷ - ۲۱۶. ابن طباطبا، پیشین، ص ۱۲۲.

[۱۰۱] همان، ص ۲۱۸؛ ابن اثیر، پیشین، ص ۵۲۲.

[۱۰۲] همان، ص ۲۱۹ - ۲۱۸.

[۱۰۳] شهیدی، پیشین، ص ۹۸.

[۱۰۴] ابن طباطبا، پیشین، ص ۱۲۲؛ ابن اثیر، پیشین، ص ۵۲۱.

[۱۰۵] یعقوبی، پیشین، ص ۲۶۶؛ سیوطی، پیشین، ص ۲۱۷؛ پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۲۴۴.

[۱۰۶] مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۹۱.

[۱۰۷] سیوطی، پیشین، ص ۲۱۵؛ یعقوبی، پیشین، ص ۲۷۲.

[۱۰۸] ابن اثیر، پیشین، ص ۳۵۹.

[۱۰۹] از پیشگاه قدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر بیان این سخنان شرم آور که به سبب ضرورت، بیان گردید، پوزش می خواهم.

[۱۱۰] سپهر، عباسقلی خان، ناسخ التواریخ (مشکوه الادب)، ج ۶، (حضرت سجاد

عليه السلام)، ص ۸۷؛ پیشوایی، مهدی، ص ۲۴۵.

[۱۱۱] مسعودی، ج ۳، ص ۱۲۷؛ ابن اثیر، پیشین، ص ۳۷۵.

[۱۱۲] در این باره ر.ک: ابن عبد ربه الاندلسی، ابو عمر احمد بن محمد، العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۶.

[۱۱۳] ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۵ ص ۲۴۲؛ مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۷.

[۱۱۴] مسعودی، پیشین، ص ۱۶۷ - ۱۶۶.

[۱۱۵] اصفهانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۹؛ سیوطی، پیشین، ص ۲۲۳؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۴.

[۱۱۶] صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، الخصال، ترجمه و تصحیح سید احمد فهری زنجانی، ج ۱، ص ۳۷۸؛ پیشوایی، پیشین، ص ۲۵۱.

[۱۱۷] خوارزمی، ابوالمؤید موفق بن احمد، مقتل الحسین، تحقیق محمد السماوی، ج ۱، ص ۳۳۷.

[۱۱۸] شوقی ضیف، تاریخ الادب العربی (العصر الاسلامی) ج ۲، ص ۳۴۷.

[۱۱۹] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۶۷.

[۱۲۰] ابن عبد ربه الاندلسی، پیشین، ج ۶، ص ۱۱.

[۱۲۱] اصفهانی، ابو الفرج علی بن الحسین، کتاب الاغانی، ج ۸، ص ۳۸۵.

[۱۲۲] همان، ج ۶، ص ۳۰۵.

[۱۲۳] شوقی ضیف، الشعر و الغناء فی المدینه و مکة لعصر بنی امیه، ص ۵۰.

[۱۲۴] اصفهانی، ابو الفرج علی بن الحسین، پیشین، ج ۸، ص ۳۶۸ - ۳۶۷.

[۱۲۵] شهیدی، پیشین، ص ۱۰۴.

[۱۲۶] همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۰.

[۱۲۷] ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۴.

[۱۲۸] مسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین بن علی، اثبات الوصیه، ص ۱۶۸.

[۱۲۹] شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶۴.

[۱۳۰] طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۳۳۲.

[۱۳۱] ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۵؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۲.

[۱۳۲] همان، ص ۱۷۰. این روایت در امالی شیخ طوسی، ص ۱۵۴ و بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۰ به امام باقر نسبت داده شده است.

[۱۳۳] ابن خلکان، پیشین، ج ۷، ص ۱۰۷.

[۱۳۴] ابن ابی الحدید،

پیشین، ج ۱۱، ص ۴۴.

[۱۳۵] همان، ج ۱۱، ص ۴۶.

[۱۳۶] مغنیه، محمد جواد، الشیعه و الحاکمون، ص ۹۷ - ۹۵.

[۱۳۷] مظفر، محمد حسین، تاریخ الشیعه، ص ۳۶.

[۱۳۸] آیه الله خامنه ای، علی، پیشوای صادق علیه السلام، ص ۲۴.

[۱۳۹] ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۴.

[۱۴۰] محمد جعفری، سید حسین، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه ی سید محمد تقی آیت اللهی، ص ۲۷۸ - ۲۷۷.

[۱۴۱] همان ص ۲۸۰.

[۱۴۲] طوسی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۹.

[۱۴۳] همان، ص ۳۳۶.

[۱۴۴] مرتضی العاملی، سید جعفر، دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، مقاله ی «الامام السجاد علیه السلام باعث الاسلام من جدید»، ص ۸۵ - ۸۴.

[۱۴۵] تستری (محقق کاظمی)، اسدالله، کشف القناع عن وجوه حجیه الاجماع، قم، مؤسسه ی آل البیت علیهم السلام، ص ۶۷.

[۱۴۶] مرتضی العاملی، پیشین، همان صفحه، به نقل از جامع بیان العلم و فضلہ، ج ۲، ص ۲۴۴.

[۱۴۷] همان، ص ۸۱؛ همان، ص ۲۴۵ - ۲۴۴.

[۱۴۸] همان، به نقل از الزهد و الرقائق، ابن مبارک، ص ۶۱.

[۱۴۹] ابن شعبه ی حرانی، ابومحمد حسن بن علی بن الحسین، تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، ص ۲۸۸ - ۲۸۴؛ الکلبینی الرازی، الروضه من الکافی، ص ۷۶ - ۷۲.

[۱۵۰] آیه الله خامنه ای، پیشین، ص ۳۸ - ۳۶.

[۱۵۱] ابن شعبه ی حرانی، پیشین، ص ۲۹۰ - ۲۸۸؛ پیشوایی، پیشین، ص ۲۶۴ - ۲۶۳.

[۱۵۲] ابن شهر آشوب مازندرانی، ابوجعفر محمد بن علی، معالم العلماء، ص ۱۲۵، (شرح حال متوکل، راوی صحیفه) و ص

۱۳۱ (شرح حال یحیی بن علی بن محمد الحسین رقی)؛ آقا بزرگ تهرانی، شیخ محمد محسن، الذریعه، الی تصانیف الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸.

[۱۵۳] مجلسی، پیشین، ج ۱۰۷، ص ۴۵ - ۴۳ و ص ۶۳ - ۶۰.

[۱۵۴] معارف، مجید، پژوهشی در

تاریخ حدیث شیعه، ص ۶۷.

[۱۵۵] برای نمونه، ر.ک: مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ص ۱۴۶، ۴۶۷، ۴۸۴، ۵۸۵، ۳۲۸ که به ترتیب دعا‌های سی و دوم، چهل و دوم، چهل و سوم، چهل و پنجم و چهل و ششم در آن آمده است؛ و نیز: اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۴۵۰ که به ترتیب دعا‌های چهل و چهارم و چهل و دوم و ج ۲، ص ۸۷ که دعای چهل و هفتم در آن آمده است.

[۱۵۶] ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۶، ص ۱۸۷ - ۱۷۸؛ ج ۱۱، ص ۱۹۲.

[۱۵۷] آقا بزرگ تهرانی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۵۹ - ۳۴۵.

[۱۵۸] برای نمونه ر.ک: الصحیفه السجادیه الجامعه، تحقیق محمد باقر موحد ابطحی، ص ۷۲۵ - ۶۲۹؛ حسینی حسنی مدنی شیرازی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۳ - ۵۳.

[۱۵۹] آقا بزرگ تهرانی، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۱ - ۱۸.

[۱۶۰] در این که چرا به صحیفه ی سجادیه «صحیفه ی کامله سجادیه» گفته شده است ر.ک: شهیدی، پیشین، ص ۱۹۱ - ۱۹۰.

[۱۶۱] راوی صحیفه، متوکل به هارون می گوید: این دعاها ۷۵ باب بوده که یازده باب آن را فراموش کرده و شصت و چند باب آن را حفظ نمودم). مرحوم سید علی خان مدنی پس از نقل بیان متوکل، احتمال می دهد که چند باب دیگر نیز توسط راویان بعدی حذف یا فراموش شده و عملاً به ۵۴ باب تقلیل یافته است. ر.ک: ریاض السالکین، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۱۹۷.

[۱۶۲] ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۳۷.

[۱۶۳] برای نمونه ر.ک: حسینی حسنی مدنی شیرازی، ریاض السالکین.

[۱۶۴] الصحیفه السجادیه الجامعه، دعای چهل و هفتم، ص ۳۱۹ - ۳۱۶.

[۱۶۵] الصحیفه السجادیه الجامعه، پیشین، ص ۴۱۷.

[۱۶۶]

همان، ۱۸۲.

[۱۶۷] همان، دعای چهل و هشتم، ص ۳۵۲.

[۱۶۸] همان، دعای دهم، ص ۷۴.

[۱۶۹] همان، ص ۸۶.

[۱۷۰] همان، دعای چهل و هشتم، ص ۳۵۲.

[۱۷۱] همان، ص ۳۵۷.

[۱۷۲] همان، ص ۴۱۸.

[۱۷۳] همان، دعای چهاردهم، ص ۹۶.

[۱۷۴] همان، دعای بیستم، ص ۱۱۴.

[۱۷۵] همان، دعای چهل و چهارم، ص ۲۱۱.

[۱۷۶] همان، دعای چهل و چهارم، ص ۲۱۰ - ۲۰۹.

[۱۷۷] همان، ص ۲۱۱.

[۱۷۸] همان، دعای بیست و سوم، ص ۱۲۴.

[۱۷۹] همان، دعای چهل و هفتم، ص ۳۳۲.

[۱۸۰] «خدایا! آب آشامیدنی آنان را به وبا آلوده فرما» امام علیه السلام در این جمله، به یکی از کشفیات تازه ی علم پزشکی، یعنی کشف میکروب وبا که تا عصر پاستور ناشناخته مانده بود، اشاره می کند و گوشه ی کوچکی از علم و دانش بی کران خویش را که ویژه این خاندان است، نمایان می سازد.

[۱۸۱] همان، دعای بیست و هفتم، ص ۱۳۶ - ۱۳۲.

[۱۸۲] توبه/۱۱۱.

[۱۸۳] توبه/۱۱۲.

[۱۸۴] طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۵؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۹.

[۱۸۵] همان، دعای ششم، ص ۵۷.

[۱۸۶] همان، ص ۹۱.

[۱۸۷] همان، دعای بیست و پنجم، ص ۱۲۸.

[۱۸۸] همان، ص ۲۵۶.

[۱۸۹] ابواب الخمسین و مافوقه، ص ۶۸۴-۶۷۴.

[۱۹۰] مجلس پنجاه و نهم، ص ۲۲۵-۲۲۱.

[۱۹۱] ج ۲، ص ۳۸۱-۳۷۶.

[۱۹۲] در مورد سند رساله ی حقوق و تعداد حقوق ر.ک: موسوی مقرر، سید عبدالرزاق، الامام زین العابدین ص ۱۳۲-۱۱۹؛ حسینی جلالی، سید محمد رضا، جهاد الامام السجاد علیه السلام، ص ۲۹۶-۲۵۵.

[۱۹۳] بقره / ۱۷۹. و برای شما در قصاص زندگانی است.

[۱۹۴] طبرسی، پیشین، ص ۳۱۹.

[۱۹۵] سبأ / ۱۸. و میان آن ها و شهرهایی که در آن ها پر نعمت گردانیم باز قریه هایی (نزدیک به هم) قرار دادیم و منزلهایی برابر معین کردیم.

در آن راه ها، ایمن از گزند شب ها و روزها سفر کنید.

[۱۹۶] طلاق / ۸. چه بسا قریه هایی که از فرمان پروردگار و پیامبرانشان سرباز زدند.

[۱۹۷] کهف / ۹۵. آن قریه ها را هلاک کردیم.

[۱۹۸] یوسف / ۸۲. از شهری که در آن بوده ایم و از کاروانی که همراهش آمده ایم، پرس.

[۱۹۹] طبرسی، پیشین، ص ۳۱۳؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۴۲.

[۲۰۰] درباره ی این خطبه ها در فصل پنجم سخن خواهیم گفت.

[۲۰۱] خوارزمی، پیشین، ج ۲، ص ۷۸ - ۷۶.

[۲۰۲] ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۲۸۴.

[۲۰۳] ابن اعثم الکوفی، پیشین، ج ۵، ص ۱۳۰؛ ابن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۳ - ۱۰۲.

[۲۰۴] ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۳۶۵.

[۲۰۵] صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۳۱۹.

[۲۰۶] طبرسی، پیشین، ص ۳۱۷.

[۲۰۷] الصحیفه السجادیه الجامعه، دعای چهل و هفتم، ص ۳۲۳ - ۳۲۲.

[۲۰۸] همان، دعای چهل و هشتم، ص ۳۵۱.

[۲۰۹] حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهه الناظر و تنبيه الخاطر، تحقیق سید محمد باقر موحد ابطحی، ص ۹۴.

[۲۱۰] صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۲۴.

[۲۱۱] صدوق، الخصال، ص ۶۳۹ - ۶۳۵؛ اصفهانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۲ - ۱۴۱.

[۲۱۲] طبرسی، پیشین، ص ۳۱۶؛ اربلی، پیشین، ص ۳۱۰ - ۳۰۹؛ البته باید توجه داشت که محمد بن حنفیه از مردان بزرگ تاریخ اسلام بوده است و منازعه ی وی با امام یک منازعه ی صوری بوده تا به کسانی که مردد بوده اند یا او را امام می دانسته اند، بفهماند که امام بر حق علی بن الحسین علیه السلام است.

[٢١٣] اربلى، همان، ص ٣١٠؛ قطب الدين راوندى، الخرائج و

الجرائح، ج ۲، ص ۵۸۵.

[۲۱۴] مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی الهذلی، اثبات الوصیه، ص ۱۷۲ - ۱۷۱؛ اربلی، همان، ص ۳۱۲ - ۳۱۱؛ قطب الدین راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۶.

[۲۱۵] طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۳۶.

[۲۱۶] ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۵.

[۲۱۷] همان؛ اصفهانی، پیشین، ج ۳، ۱۳۶؛ ابن فتال نیشابوری، محمد، روضه الواعظین، ص ۲۱۸.

[۲۱۸] طبری، (عماد الدین طبری)، کامل بهائی، ج ۲، ص ۲۶۲.

[۲۱۹] ابن قتیبہ ی دینوری، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۵.

[۲۲۰] ابن طاووس، پیشین، ص ۹۴.

[۲۲۱] طبرسی، الاحتجاج، ص ۳۱۱.

[۲۲۲] شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، التوحید، تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی تهرانی، ص ۳۶۶ - ۳۶۷.

[۲۲۳] مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۳؛ اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۴ - ۲۸۳.

[۲۲۴] اربلی، همان، ص ۲۹۳.

[۲۲۵] طبرسی، پیشین، ص ۳۱۷ - ۳۱۶.

[۲۲۶] برای نمونه ر.ک: یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۱؛ ابن سعد پیشین، ج ۵، ص ۱۶۶؛ اصفهانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۴ - ۱۴۳؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۶۳.

[۲۲۷] کلینی، الاصول من الکافی، ج ۳، ص ۱۹۷.

[۲۲۸] ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۱۲۸.

[۲۲۹] آل عمران / ۱۸۷.

[۲۳۰] مریم / ۵۹.

[۲۳۱] ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۳۱۷ - ۳۱۳. بعضی از محققان در انتساب این نامه به امام سجاد علیه السلام و اینکه مخاطب نامه زهری باشد، تشکیک کرده و نویسنده نامه را مطابق نقل ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، (ج ۳، ص ۲۴۹ - ۲۴۶) «سلمه بن دینار» دانسته و مخاطب نامه را بنابر بعضی از قرائن مستفاد از نامه، یکی از علویان که به بنی امیه پیوسته

است، معرفی می کند: ر.ک: حسین غیب الهرساوی، مجله ی «الفکر الاسلامی» ش ۲۷، مقاله ی «خادم الامویین محمد بن شهاب الزهری، ص ۲۰۲، و ۲۰۷ - ۲۰۶.

[۲۳۲] طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب، پیشین، ص ۳۱۴ - ۳۱۳.

[۲۳۳] صبحی صالح، علوم الحدیث و مصطلحه، ص ۴۲.

[۲۳۴] ابن شعبه ی حرانی، پیشین، ص ۲۸۴؛ شیخ کلینی، الروضه من الکافی، ص ۷۲.

[۲۳۵] ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۴.

[۲۳۶] معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۳۲.

[۲۳۷] طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۳۳.

[۲۳۸] همان، ص ۳۳۲.

[۲۳۹] مظفر، تاریخ الشیعه، ص ۳۶.

[۲۴۰] شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۳.

[۲۴۱] مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۷۴.

[۲۴۲] سلسله ی سند این روایات چنین است: «حدثنا زید بن علی عن ابيه عن جده عن علی بن ابی طالب علیه السلام».

[۲۴۳] شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۳۸ - ۶۳۵؛ شیخ کلینی، الفروع من الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۲ - ۱۴۱.

[۲۴۴] ابن عبدربه الاندلسی، العقد الفرید، ج ۴، تحقیق علی شیری، ص ۳۶۲.

[۲۴۵] ابن ابی شیبّه، المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۲۴۴.

[۲۴۶] اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۵.

[۲۴۷] طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۵ - ۳۱۴.

[۲۴۸] همان، ص ۳۱۵.

[۲۴۹] الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۷۱۱.

[۲۵۰] همان، ص ۱۲۶۴.

[۲۵۱] ابن سعد، پیشین، ص ۱۶۹.

[۲۵۲] طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۱۳.

[۲۵۳] الحر العاملی، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۶.

[۲۵۴] شریف قرشی، باقر، حیاہ الامام زین العابدین علیہ السلام، ص ۳۰۳، به نقل از من لا یحضرہ الفقیہ، ص ۲۴۴.

[۲۵۵] طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۸۰.

[۲۵۶] همان، ج ۱۰، ص ۳۲۶ - ۳۲۵؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۰.

[۲۵۷] ذہبی، ابو عبد اللہ محمد بن احمد بن عثمان، میزان الاعتدال، تحقیق

علی محمد البجاوی، ج ۱، ص ۴۸۵ - ۴۸۴.

[۲۵۸] شیخ کلینی، الفروع من الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

[۲۵۹] احادیثی که به عنوان نمونه ذکر شد، اخباری است که بر زبان امام علیه السلام جاری شده است. البته اگر در نقل حدیث از امام، تکلم به آن را از جانب امام شرط ندانیم، در این صورت می توان احادیث زیادی که از امامان بعد از امام سجاد علیه السلام نقل شده است، به امام سجاد علیه السلام نسبت داد که لازمه ی آن، انتساب حجم زیادی از روایات به آن حضرت می باشد. هم چنان که از امام باقر علیه السلام درباره ی احادیثی که بدون ذکر سند از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می کند، سؤال شد، حضرت فرمود:

«اذا حدثت بالحديث و لم اسنده فسندی فيه ابی زین العابدین، عن ابیه الحسین الشهید علیه السلام، عن ابیه علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام، عن رسول الله صلی الله علیه و آله، عن جبرئیل، عن الله عزوجل؛ (شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۷؛ شیخ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۰۹؛ قطب الدین راوندی، الخرائج و الحرائج، ج ۲، ص ۸۹۳.

وقتی حدیثی را نقل می کنم و سند آن را ذکر نمی کنم، سند من در چنین مواردی پدرم زین العابدین از پدرش حسین شهید علیه السلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خدا است.

[۲۶۰] العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹؛ الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۹.

[۲۶۱] بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۲.

[۲۶۲] ابن سعد، پیشین، ص ۱۷۲.

[۲۶۳] طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، کتاب الغیبه، تحقیق عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح، ص

[۲۶۴] قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ص ۴۰۱ - ۴۰۰.

[۲۶۵] ابن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۸۶؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۱ و نزدیک به این مضمون طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، الامالی، ص ۹۱.

[۲۶۶] ابن طاووس، همان، ص ۹۱.

[۲۶۷] ابن طاووس، پیشین، ص ۹۳ - ۹۲.

[۲۶۸] شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۵؛ ابن طاووس، پیشین، ص ۹۴ - ۹۳.

[۲۶۹] زمر / ۴۲.

[۲۷۰] شیخ مفید، ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۵۰؛ ابن طاووس، ص ۹۵ - ۹۴.

[۲۷۱] طبری، پیشین، ص ۳۵۷.

[۲۷۲] ابن طاووس، پیشین، ص ۹۹.

[۲۷۳] شهیدی، پیشین، ص ۶۵.

[۲۷۴] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۳۳.

[۲۷۵] همان، ص ۳۲ - ۳۱.

[۲۷۶] شوری / ۲۳.

[۲۷۷] اسراء / ۲۶.

[۲۷۸] انفال / ۴۱.

[۲۷۹] احزاب / ۳۳.

[۲۸۰] ابن اعثم، پیشین، ص ۱۳۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷ - ۳۰۶؛ ابن طاووس، پیشین، ص ۱۰۳ - ۱۰۲.

[۲۸۱] ابن طاووس، پیشین، ص ۱۰۴.

[۲۸۲] طبری، پیشین، ص ۳۵۶؛ همان، ص ۱۰۵ - ۱۰۴.

[۲۸۳] حدید / ۲۲: هیچ واقعه‌ی ناخوشایندی در زمین و نه در نفستان به شما نمی‌رسد مگر این که قبل از حتمی و عملی کردن آن، در کتابی نوشته شده بود. این بر خدا آسان است.

[۲۸۴] پیشین، ص ۳۵۲؛ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۰.

[۲۸۵] شوری / ۳۰: هر مصیبتی که به شما می‌رسد به خاطر اعمال (بد) خود شماست و خدا از خیلی (اعمال ناشایست) می‌گذرد.

[۲۸۶] امام علیه السلام آنرا منبر نخواند؛ زیرا که منبر جایی است که در آن سخن از حق رانده شود نه سخن از باطل.

[۲۸۷] خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۷۸ - ۷۶؛ قمی، شیخ عباس، پیشین، ص ۴۵۱ - ۴۴۹.

[۲۸۸] همان، ص ۷۸.

[۲۸۹]

قمی، پیشین، ص ۴۵۱.

[۲۹۰] خوارزمی، پیشین، ج ۲، ص ۶۹؛ طبری، حسن بن علی بن محمد بن علی بن الحسن و عماد الدین طبری، کامل بهائی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۶.

[۲۹۱] طبری، همان، ص ۳۰۲؛ قمی، پیشین، ص ۴۵۱.

[۲۹۲] ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۳.

[۲۹۳] طبری، همان، ص ۳۰۲.

[۲۹۴] مفید، پیشین، ص ۱۲۲.

[۲۹۵] سبط ابن الجوزی، یوسف بن فرغلی بن عبدالله، تذکره الخواص، ص ۲۶۰.

[۲۹۶] ابن طاووس، پیشین، ص ۱۱۳.

[۲۹۷] خوارزمی، پیشین، ص ۸۲.

[۲۹۸] شیخ مفید، پیشین، ص ۱۲۲.

[۲۹۹] ابن طاووس، پیشین، ص ۱۱۴.

[۳۰۰] بعضی از محققان این رخداد را موافق با واقعیات تاریخی نمی دانند به ویژه آن که، مقدار مسافت طولانی مسیر کاروان را نمی شود تا بیستم صفر ۶۱ طی کرد. اما به نظر می رسد که با توجه به نقشه هایی که برخی از پژوهشگران ترسیم کرده اند، وقوع چنین حادثه ای چندان استبعادی نداشته باشد. محقق عالیقدر حضرت آیه الله شهید قاضی طباطبایی (ره) در تحقیقی گسترده، ضمن ارائه اسناد و مدارک، کوشیده تا ثابت نماید که این ملاقات و مجلس سوگواری، در نخستین اربعین شهادت رخ داده و کاملاً با حقایق تاریخی و موقعیت جغرافیایی سازگار است. ک: تحقیق درباره ی اول اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام.

[۳۰۱] شیخ مفید، پیشین، ص ۳۴.

[۳۰۲] «یا اهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین فادمعی مدرار»

«الجسم منه بکربلاء مضر ج

و الرأس منه على القناه يدار».

[۳۰۳] ابن طاووس، پیشین، ص ۱۱۶ - ۱۱۵.

[۳۰۴] همان، ص ۱۱۸ - ۱۱۶.

[۳۰۵] همان، ص ۱۱۸.

[۳۰۶] طوسی، الامالی، ص ۶۷۷.

[۳۰۷] ابن طاووس، پیشین، ص ۱۲۱.

[۳۰۸] اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۸؛ همان، ص ۱۲۲، شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۸، اربلی، پیشین، ص ۳۱۴.

[۳۰۹] گریه کنندگان پنج نفرند، حضرت آدم

علیه السلام، حضرت یعقوب علیه السلام، حضرت یوسف علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام و حضرت سجاد علیه السلام.

[۳۱۰] یوسف / ۸۶.

[۳۱۱] شیخ صدوق، همان، ص ۳۰۳ - ۳۰۲؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۶ - ۱۶۵.

[۳۱۲] شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۱۱ - ۱۱۰.

[۳۱۳] حسینی جلالی، سید محمد رضا، جهاد الامام السجاد علیه السلام، صفحه ی ۱۸۴.

[۳۱۴] مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۹ به نقل از مصباح المتهدجد.

[۳۱۵] همان، ص ۷.

[۳۱۶] الکلینی الرازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الفروع من الکافی، ج ۶، ص ۴۷۴.

[۳۱۷] ابن طاووس، ص ۸۸ - ۸۷.

[۳۱۸] الطبری، کامل بهائی، ج ۲، ص ۳۰۲؛ قمی، پیشین، ص ۴۵۱.

[۳۱۹] بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۵۰؛ طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۸.

[۳۲۰] همان، ص ۳۳۸ - ۳۳۷، همان، همان صفحه.

[۳۲۱] صوافی اراضی کشاورزی و نخلستان های متعلق به انصار بود که با بهای بسیار اندک، اموی ها از آن ها خریداری کرده بودند و هر سال عواید آن به خزانه ی اموی ها واریز می شد. ابن قتیبه ی دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۲۲۸ - ۲۲۷.

جهت آشنایی بیشتر با این واژه و موارد استعمال آن، ر.ک: لسان العرب، ابن منظور، ج ۷، ص ۳۷۰، واژه ی «صفا»؛ زمین در فقه اسلامی، حسین مدرسی طباطبایی، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۱.

[۳۲۲] یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۰؛ ابن قتیبه نیز شبیه این روایت را نقل کرده است: ابن قتیبه دینوری، پیشین، ص ۲۲۸ - ۲۲۷.

[۳۲۳] بلاذری، پیشین، ص ۳۳۷؛ طبری، پیشین، ص ۳۷۴.

[۳۲۴] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۶۹؛ طبری، پیشین، ص ۴۱۰.

[۳۲۵] ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۷.

[۳۲۶] ابن قتیبہ ی دینوری، پیشین، ص ۲۳۰؛ طبری، پیشین، ص ۳۷۰.

[۳۲۷] دینوری، همان

ص ۲۳۰؛ ابن سعد پیشین، ج ۵، ص ۲۹ - ۲۸؛ طبری، ص ۳۷۲.

[۳۲۸] یعقوبی، پیشین، ص ۲۵۰.

[۳۲۹] ابن قتیبہ ی دینوری، همان ص ۲۳۲؛ طبری، همان، ص ۳۷۲؛ دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، ص ۳۶۴؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۴۱ - ۳۴۰.

[۳۳۰] یعقوبی، همان، ص ۲۵۰؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۴۶؛ مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۷۰؛ ابن قتیبہ ی دینوری، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۶.

[۳۳۱] بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۸.

[۳۳۲] ابن قتیبہ ی دینوری، پیشین، ص ۲۳۱.

[۳۳۳] بلاذری، پیشین، ص ۳۵۱؛ دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، پیشین، ص ۲۶۷.

[۳۳۴] چشمه ساری است نزدیک مدینه در سمت راست کوه رضوی: حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۵۰.

[۳۳۵] شهیدی، پیشین، ص ۸۳.

[۳۳۶] طبری، پیشین، ص ۳۷۲.

[۳۳۷] اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۴.

[۳۳۸] طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۹.

[۳۳۹] ابن اعثم، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۳.

[۳۴۰] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۷۹.

[۳۴۱] اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۳.

[۳۴۲] ابن ابی الحدید، پیشین، ص ۲۵۹.

[۳۴۳] شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۵۲.

[۳۴۴] ابن اثیر، پیشین، ص ۵۵۹.

[۳۴۵] یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۱.

[۳۴۶] اگر چه این خبر مربوط به واقعه ی حره نیست اما به هر حال چون بحث بیعت امام علیه السلام را دربر دارد، در این جا به بیان و نقد آن پرداخته شد.

[۳۴۷] کلینی الرازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الروضه من الکافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ص ۲۳۵؛ مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۴۶، ص ۱۳۸؛ الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، تحقیق و تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی، ج ۱۱، (باب ۳۵؛ جواز اقرار الحر بالرقیه مع التقیه و ان کان سیدا) ص ۴۹۸ -

[۳۴۸] شهیدی، پیشین، ص ۸۵.

[۳۴۹] استادی رضا، ده رساله، ج ۱، مقاله ی «امام سجاد علیه السلام و داستان حره»، ص ۳۷۲.

[۳۵۰] شهیدی، پیشین، ص ۹۱.

[۳۵۱] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۸۰.

[۳۵۲] نحل: ۱۰۶: «الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان»، به تفسیر آیه ی شریفه مراجعه شود.

[۳۵۳] استادی، همان، ص ۳۵۹ - ۳۵۸.

[۳۵۴] طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۲۶؛ بلاذری پیشین، ج ۶، ص ۳۶۴.

[۳۵۵] همان، ص ۴۲۷؛ همان، ص ۳۶۴.

[۳۵۶] همان، ص ۴۲۸ - ۴۲۷؛ همان، ص ۳۶۵.

[۳۵۷] همان، ص ۴۲۷. دینوری، پیشین، ص ۱۷۱.

[۳۵۸] طبری، پیشین، ۴۲۸؛ بلاذری، ص ۳۶۶ - ۳۶۵.

[۳۵۹] همان، ص ۴۷۰.

[۳۶۰] همان، ص ۴۳۵؛ ص ۳۶۸ - ۳۶۷.

[۳۶۱] همان، همان صفحه، همان، صفحه ۳۶۹.

[۳۶۲] همان، ص ۴۵۲؛ همان، ص ۳۶۹.

[۳۶۳] همان، ص ۳۳۴ و ۳۴۹؛ همان، ص ۳۶۷.

[۳۶۴] طبری، پیشین، ص ۴۳۲.

[۳۶۵] بلاذری، پیشین، ص ۳۶۷.

[۳۶۶] همان، ص ۳۶۹؛ طبری، پیشین، ص ۴۵۵.

- [۳۶۷] همان، ص ۳۶۸؛ همان، ص ۴۵۲ - ۴۵۱.
- [۳۶۸] همان، ص ۳۶۹؛ همان، ص ۴۵۳.
- [۳۶۹] همان ص ۳۷۰؛ همان، ص ۴۵۶.
- [۳۷۰] طبری، پیشین، ص ۴۶۲.
- [۳۷۱] همان، ص ۴۶۱ - ۴۶۰؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۷۰.
- [۳۷۲] همان، ص ۳۷۱؛ همان، ص ۴۶۴.
- [۳۷۳] همان، ص ۴۶۵ - ۴۶۴.
- [۳۷۴] همان، ص ۴۷۰؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۷۳.
- [۳۷۵] محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۸۶.
- [۳۷۶] طبری، پیشین، ص ۴۳۳.
- [۳۷۷] همان، ص ۴۶۴؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۷۱.
- [۳۷۸] طبری، پیشین، ج ۴ ص ۴۴۱؛ بلاذری، پیشین، ج ۶، ص ۳۷۶.
- [۳۷۹] همان، ص ۴۴۲ - ۴۴۱ و ۳۷۷؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸.
- [۳۸۰] همان، ص ۴۴۵؛ همان، ص ۳۷۹.
- [۳۸۱] همان، ص ۴۴۶.
- [۳۸۲] همان، ص ۴۳۴ و ۴۴۹؛ همان، ص ۳۶۷.
- [۳۸۳] همان، ص ۴۷۱.
- [۳۸۴] ابن اعثم، کتاب الفتوح،

ج ۶، ص ۲۲۶؛ بلاذری، پیشین، ص ۳۸۳.

[۳۸۵] بلاذری، همان، ص ۳۸۴.

[۳۸۶] مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۳۶۵ به نقل از رساله ی «شرح الثار» ابن نما.

[۳۸۷] بلاذری، همان، ص ۳۸۶.

[۳۸۸] طبری، پیشین، ص ۵۱۶-۵۱۷؛ بلاذری، همان، ص ۳۹۷.

[۳۸۹] همان، ص ۵۲۴.

[۳۹۰] بلاذری، همان، ص ۴۰۵. قریب به این مضمون: ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد، پیشین، ص ۲۴۳.

[۳۹۱] همان، ص ۴۱۰ - ۴۰۶، همان، ص ۲۴۵ - ۲۴۴؛ مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۳۷۷ - ۳۷۴.

[۳۹۲] همان، ص ۴۲۶ - ۴۲۴؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۹.

[۳۹۳] همان یعقوبی پیشین، ج ۲، ص ۲۵۹.

[۳۹۴] طبری، پیشین، ص ۵۵۹؛ بلاذری، پیشین، ص ۴۲۹.

[۳۹۵] همان، ص ۵۶۰.

[۳۹۶] همان، ص ۵۷۲ - ۵۷۰؛ یعقوبی، پیشین، ص ۲۶۴ - ۲۶۳.

[۳۹۷] دینوری، پیشین، ص ۲۹۳.

[۳۹۸] طبری، پیشین، ص ۵۱۶.

[۳۹۹] همان، ص ۵۱۸.

[۴۰۰] همان.

[۴۰۱] ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۲۰.

[۴۰۲] همان، ص ۳۲۲ - ۳۲۱.

[۴۰۳] طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۴۲.

[٤٠٤] مجلسی، پیشین، ج ٤٥، ص ٣٣٩.

[٤٠٥] مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ٣؛ ص ٢٠٥.

[٤٠٦] مجلسی، پیشین، همان، ص ٣٤١ - ٣٤٠؛ مامقانی، پیشین، ص ٢٠٥.

[٤٠٧] همان، ص ٣٣٩.

[٤٠٨] همان، ص ٣٤٤.

[٤٠٩] همان، ص ٣٤٣.

[٤١٠] همان، ص ٣٤٣.

[٤١١] مامقانی، پیشین، ص ٢٠٥ - ٢٠٣.

[٤١٢] مسعودی، پیشین، ج ٣، ص ١٠٠ - ٩٩. قریب به این مضمون: یعقوبی، پیشین، ج ٢، ص ٢٦٤؛ طبری، پیشین، ص ٥٧٤.

[٤١٣] احمد امینی نجفی، عبدالحسین، الغدير، ج ٢، ص ٣٤٨ - ٣٤٣.

[٤١٤] رضوی اردکانی، پیشین، ص ٩٦ - ٨٤؛ افتخار زاده، پیشین، ص ٦٤ - ٦١.

[٤١٥] موسوی خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ١٩، ص ١٠٥.

[٤١٦] همان، ص ١٠٨.

[٤١٧] حسینی جلالی، جهاد الامام السجاد علیه السلام،

ص ۲۳۸.

[۴۱۸] طوسی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۱.

[۴۱۹] مجلسی، پیشین، ص ۳۶۵.

[۴۲۰] طوسی، همان، ص ۳۴۱.

[۴۲۱] همان، ص ۳۴۰.

[۴۲۲] همان.

[۴۲۳] ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۴.

[۴۲۴] دینوری، پیشین، ص ۲۲۶؛ الطبری، پیشین، ج ۴، ص ۲۳۹.

[۴۲۵] همان، ج ۴، ص ۲۸۸؛ البلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۵.

[۴۲۶] بلاذری، همان، ج ۵، ص ۳۲۰.

[۴۲۷] همان، ص ۳۱۹.

[۴۲۸] دینوری، پیشین، ص ۲۶۸ - ۲۶۷؛ مسعودی پیشین، ج ۳، ص ۸۲.

[۴۲۹] همان، ص ۲۶۸.

[۴۳۰] سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۲.

[۴۳۱] دینوری، پیشین، ص ۳۱۳ - ۳۱۱.

[۴۳۲] همان، ص ۳۱۵ - ۳۱۴؛ سیوطی، پیشین، ص ۲۱۲.

[۴۳۳] ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۰۲.

[۴۳۴] همان، ص ۱۰۷.

[۴۳۵] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۸۰.

[۴۳۶] یعقوبی، پیشین، ج ۲ ص ۲۶۱؛ بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۳.

[۴۳۷] همان، ص ۲۶۱.

[۴۳۸] مسعودی، پیشین، ص ۹۸؛ یعقوبی، همان، ص ۲۶۴.

[۴۳۹] دینوری، پیشین، ص ۳۰۹؛ یعقوبی، همان، ص ۲۶۲.

[۴۴۰] اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۹؛ اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۴.

[۴۴۱] بلاذری، پیشین، ج ۶، ص ۲۲.

[۴۴۲] ابن قتیه دینوری، پیشین، ج ۲، ص ۲۵.

[۴۴۳] طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۰۳.

[۴۴۴] بلاذری، پیشین، ص ۴۲۳ و ۴۳۷.

[۴۴۵] همان، پیشین، ص ۴۲۴.

[۴۴۶] همان، ص ۴۲۵ - ۴۲۴.

[۴۴۷] طبری، پیشین، ص ۵۹۵؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۳.

[۴۴۸] ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۶۵۲ - ۶۴۸.

[۴۴۹] همان، ج ۳، ص ۱۳۲ - ۱۲۸؛ یعقوبی، همان، ص ۲۷۶ - ۲۷۵؛ همان، ج ۴، ص ۴۷۷.

[۴۵۰] طبری، پیشین، ج ۵، ص ۸۵؛ یعقوبی، همان، ص ۲۷۴.

[۴۵۱] جعفریان، تاریخ خلفاء، ص ۶۱۳ به نقل از: الحیوان، ص ۴۱ به بعد.

[۴۵۲] بلاذری، پیشین، ج ۵، ص ۴۱۹.

[۴۵۳] جعفریان، همان، ص ۶۱۴ به

نقل از الكامل فى التاريخ، ج ۳، ص ۳۷۳.

[۴۵۴] راوى، ثابت اسماعيل، العراق فى العصر الاموى، ص ۲۴۳.

[۴۵۵] شهرستانى، ابوالفتح محمد بن عبدالکريم بن ابى بکر احمد، الملل و النحل، ج ۱، تحقيق محمد سيد كيلانى، ص ۱۱۵ و ۱۲۲.

[۴۵۶] صبحى صالح، پيشين، خ ۶۱، ص ۹۴.

[۴۵۷] مرتضى العالمى، دراسات و بحوث فى التاريخ و الاسلام، ج ۱، مقاله ى «لماذا نهى اميرالمؤمنين عن قتال الخوارج»، ص ۳۷.

[۴۵۸] طبرى، پيشين، ج ۵، ص ۱۴۳ - ۱۴۲.

[۴۵۹] ابن اثير، پيشين، ج ۲، ص ۴۴۹.

[۴۶۰] طبرى، پيشين، ج ۵، ص ۱۴۰ تا ۱۴۷.

[۴۶۱] ولهاوزن، تاريخ الدوله العربيه، ص ۲۲۵. به نقل از تاريخ خلفا (تاريخ سياسى اسلام) ج ۲، ص ۵۸۶.

[۴۶۲] طبرى، همان، ج ۵، ص ۱۸۲.

[۴۶۳] ابن عبدربه الاندلسى، العقد الفريد، ج ۳، ص ۴۱۶.

[۴۶۴] طبرى، پيشين، ص ۱۵۱.

[۴۶۵] همان، ص ۱۵۵.

[۴۶۶] همان، ص ۱۶۳.

[۴۶۷] ابن سعد، پيشين، ج ۶، ص ۱۶۸.

[۴۶۸] طبرى، همان، ص ۱۵۸.

[۴۶۹] همان، ص ۱۵۷.

[۴۷۰] همان، ص ۱۶۳.

[۴۷۱] همان، ص ۱۶۹.

[٤٧٢] مسعودى، پيشين، ج ٣، ص ١٣٤.

[٤٧٣] همان، ص ١٦٤؛ ابن قتیبہ دینورى، پيشين، ج ٢، ص ٦٣ - ٦٠.

[٤٧٤] طبرى، پيشين، ص ١٨٨.

[٤٧٥] شيخ كلينى، روضه كافى، ص ١٦٧.

[٤٧٦] بلاذرى، پيشين، ج ٥، ص ٣٧٥.

[٤٧٧] ابن طاووس، غياث الدين السيد عبدالكريم، فرحه الغرى، ص ٤٣.

[٤٧٨] نعمانى، محمد بن ابراهيم، كتاب الغيبه تحقيق على اكبر غفارى، ص ٥٣.

[٤٧٩] ابن سعد، پيشين، ج ٥، ص ١٦٥.

[٤٨٠] طوسى، ابو جعفر، اختيار معرفه الرجال، ج ١، ص ٢٣٨. شيخ مفيد، الاختصاص، ص ٦٤.

[٤٨١] قطب راوندى، ابوالحسين سعيد بن هبه الله، الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٥٦.

[٤٨٢] انعام / ١٢٤.

[٤٨٣] ابن سعد، پيشين، ج ٥، ص ١٧٠؛ الطبرى، پيشين، ج ٥، ص ٢١٧.

[٤٨٤] كلينى، الفروع من

[۴۸۵] مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۷۲ - ۱۷۱؛ اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۲ - ۳۱۱؛ قطب راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۶.

[۴۸۶] قطب راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۵.

[۴۸۷] اصفهانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۲.

[۴۸۸] حج / ۳۲.

[۴۸۹] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۵.

[۴۹۰] مکی العاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، البیان، ص ۱۸۵؛ ابن کثیر پیشین، ج ۹، ص ۱۲۲؛ جهت اطلاع بیشتر ر.ک: مرتضی العاملی، پیشین، مقاله ی «ضرب النقود فی الاسلام» ص ۱۵۴ - ۱۴۱؛ دکتر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۲۱۰ - ۲۰۸. آقای دکتر شهیدی مبعداتی را برای این قضیه ذکر کرده است؛ علامه جعفر مرتضی در مقاله یاد شده با رد آن مبعدات و اشکالاتی که در اصل این قضیه است، اصل آن را برای امام سجاد علیه السلام اثبات کرده است.

[۴۹۱] قطب راوندی، پیشین، ج ۲، ص ۵۸۵ - ۵۸۴؛ الصفار القمی، بصائر الدرجات، ص ۱۷۰؛ الطبری الصغیر، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم، دلائل الامامه، ص ۲۰۴؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۴۳. هم چنین قریب به این مضمون، ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است: قطب راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۶؛ مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۲۵۱. در ادامه ی این خبر، ابوبصیر از چنین داوری از سوی امام درباره ی عمر بن عبدالعزیز تعجب کرده و از امام علیه السلام سؤال می کند که: ای پسر رسول خدا مگر شما از عدل و انصاف عمر سخن به میان نیاوردید (پس چگونه است که او را چنین مذمت می کنید؟) اما در جواب می فرماید: در جای ما نشسته است در حالی که

برای او در آن (حکومت) هیچ گونه حقی نیست.

[۴۹۲] طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۷ - ۲۱۶.

[۴۹۳] یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۶.

[۴۹۴] وی در سال سوم هجری به دنیا آمده و هشت سال از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله را درک و اوصاف آن حضرت را بیان کرده است: ابن سعد، پیشین، ج ۶، ص ۱۳۰.

[۴۹۵] یعقوبی، پیشین، ص ۳۰۷.

[۴۹۶] مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۰ - ۱۹۹.

[۴۹۷] ابن شعبه ی حرانی، تحف العقول، ص ۲۹۰ - ۲۸۸.

[۴۹۸] همان، ص ۳۱۰.

[۴۹۹] طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی، مصباح المتعبد، تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی، ص ۵۳۱.

[۵۰۰] پیشین، ج ۲، ص ۱۷۰ - ۱۶۹ و ۱۷۴؛ طبرسی، ج ۱، ص ۴۹۵.

[۵۰۱] نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۰۴.

[۵۰۲] طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، رجال الطوسی؛ تحقیق سید محمد صادق آل بحرالعلوم، ص ۱۰۲ - ۸۱.

[۵۰۳] شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال؛ ج ۲، ص ۴۵۸.

[۵۰۴] همان، ج ۱، ص ۳۳۶.

[۵۰۵] همان، ج ۱، ص ۴۳؛ شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶۱.

[۵۰۶] مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۱۲.

[۵۰۷] شیخ مفید، همان، ص ۶۴.

[۵۰۸] ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۶.

[۵۰۹] طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۳۶ - ۳۳۵؛ شیخ مفید، پیشین، ص ۲۰۵.

[٥١٠] همان، ص ٣٣٥.

[٥١١] همان، ص ٢١٨ و ٢٢٣.

[٥١٢] شيخ مفيد، پيشين، ص ٨٣.

[٥١٣] طوسي، رجال الطوسي، ص ١٠٢ - ٨١؛ ابن شهر آشوب، پيشين، ص ١٧٧ - ١٧٦.

[٥١٤] عادل اديب، پيشوايان ما، ترجمه ي اسد الله مبشري، ص ١٥٨.

[٥١٥] ابن سعد، پيشين، ص ١٦٧؛ اصفهاني، حليه الاولياء، ص ١٣٨.

[٥١٦] ابن سعد، همان صفحه.

[٥١٧] طوسي، اختيار معرفه الرجال، ج ١، ص ٣٣٣.

[٥١٨] شيخ صدوق، الخصال، ص ٦١٧.

[٥١٩] حسن،

حسن ابراهیم، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۹.

[۵۲۰] همان، ص ۲۲۲.

[۵۲۱] ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۸۴.

[۵۲۲] کلینی، الفروع من الکافی، ج ۱، ص ۴۲۲.

[۵۲۳] اصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین، الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۰۶.

[۵۲۴] مصری، احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۲۷.

[۵۲۵] مرتضی العاملی، دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ص ۸۹ - ۸۷.

[۵۲۶] ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۴۴.

[۵۲۷] سید الاهل، عبدالعزيز، زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام، ترجمه ی حسین وجدانی، ص ۴۹؛ هر چند این رقم اغراق آمیز است ولی به هر روی نشانه ی زیادی آن هاست.

[۵۲۸] ابن طاووس، همان، ص ۴۴۵.

[۵۲۹] مرتضی العاملی، پیشین، ص ۸۹.

[۵۳۰] بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳؛ ص ۴۸۸.

[۵۳۱] شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۸۲۷.

[۵۳۲] شیخ طوسی، رجال الطوسی، ص ۳۸۲.

[۵۳۳] همان، ج ۱، ص ۳۴۲.

[۵۳۴] جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۳۰.

[۵۳۵] مرتضی العاملی، پیشین، ص ۸۹.

[۵۳۶] آل عمران / ۱۳۴.

[۵۳۷] مفید، پیشین، ص ۱۴۷ - ۱۴۶؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۷.

[۵۳۸] جاثیه / ۱۴.

[۵۳۹] اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۶.

[۵۴۰] ابن الجوزی، جمال الدین ابوالفرج، صفه الصفوه، ج ۲، ص ۴۵۲ - ۴۵۱؛ اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۳.

[۵۴۱] کلینی الرازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الاصول من الکافی، ترجمه ی سید جواد مصطفوی، ص ۳۷۰؛ اصفهانی، حلیه الاولیاء، ص ۱۳۳.

[۵۴۲] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۵؛ اربلی، همان، ص ۲۸۰.

[۵۴۳] مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۷۵ - ۱۷۴.

[۵۴۴] فرقان / ۶۳. بندگان خدای بخشنده، آنانند که در زمین آرام راه می روند و چون نادانان با آنان نابخردانه سخن گویند، به نیکویی بدان ها پاسخ دهند.

[۵۴۵] ابن شهر آشوب، پیشین، ج

[۵۴۶] اربلی، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۶.

[۵۴۷] موحد ابطحی، سید محمد باقر، الصحیفه السجادیه الجامعه، پیشین، دعای سی ام، ص ۱۵۱.

[۵۴۸] شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۶.

[۵۴۹] اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۰؛ اربلی، پیشین، ص ۳۰۳.

[۵۵۰] شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۰؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۳.

[۵۵۱] همان، الخصال، ص ۶۱۶؛ اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۶.

[۵۵۲] همان، همان صفحه؛ ابن شهر آشوب، ص ۱۵۴.

[۵۵۳] همان، همان صفحه؛ ابن سعد، ج ۵، ص ۱۶۹.

[۵۵۴] ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۵۵.

[۵۵۵] اربلی، پیشین، ص ۲۶۶؛ ابن الجوزی، صفه الصفوه، ج ۲، ص ۴۴۹.

[۵۵۶] شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۹؛ اصفهانی، پیشین، ص ۱۴۱؛ اربلی، پیشین، ص ۲۸۱.

[۵۵۷] شیخ کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۹۷.

[۵۵۸] اربلی، همان، ص ۳۰۴.

[۵۵۹] شیخ صدوق، پیشین، ص ۶۱۷؛ ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۲.

[۵۶۰] طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی، تهذیب الاحکام، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۳۹۷.

[۵۶۱] شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۶.

[۵۶۲] آل عمران / ۹۲. هرگز به نیکی دست نخواهید یافت تا (زمانی که) انفاق کنید از آن چه دوست می دارید.

[۵۶۳] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۱.

[۵۶۴] جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه ی سید محمد تقی آیه اللهی، ص ۱۳۵ - ۱۳۴.

[۵۶۵] سید الاهل، پیشین، ص ۳۲ - ۳۱؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۴۴ - ۱۴۳.

[۵۶۶] همان، ص ۴۷.

[۵۶۷] ابن اعثم، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۳.

[۵۶۸] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۵.

[۵۶۹] شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۰.

[۵۷۰] همان، ص ۱۷۱ - ۱۶۹.

[۵۷۱] شیخ صدوق، الامالی، ترجمه ی آیه الله کمره ای، مجلس شصت و نهم، ص ۴۵۵ - ۴۵۳؛ ابن شهر آشوب، همان، ص

۱۴۶؛ ابن فتال نیشابوری، روضه الواعظین،

[۵۷۲] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۱؛ اربلی، پیشین، ص ۲۹۵ - ۲۹۴ و ۳۰۶ - ۳۰۵.

[۵۷۳] شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۷ - ۶۱۶.

[۵۷۴] اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۴؛ ابن الجوزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۸.

[۵۷۵] شیخ کلینی، الفروع من الکافی، ج ۳، کتاب الصلاه، ص ۳۰۰.

[۵۷۶] شیخ صدوق، همان، ص ۶۱۶.

[۵۷۷] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۵۰؛ ابن الجوزی، پیشین، ص ۴۴۷.

[۵۷۸] شیخ صدوق، همان، ص ۶۱۷.

[۵۷۹] اربلی، پیشین، ص ۲۶۳؛ ابن الجوزی، پیشین، ص ۴۴۸.

[۵۸۰] همان، ص ۳۰۳.

[۵۸۱] عیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک.

[۵۸۲] شیخ مفید، پیشین، ص ۱۴۴ - ۱۴۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۹.

[۵۸۳] ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۶۳ - ۱۶۲.

[۵۸۴] برقی، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد، کتاب المحاسن، تحقیق سید جلال الدین حسینی، ص ۶۳۹.

[۵۸۵] کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۳۳۸.

[۵۸۶] مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۶۹ (به نقل از عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۵).

[۵۸۷] شیخ کلینی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۷؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۳.

[۵۸۸] بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۳۶۲؛ ابن سعد، پیشین، ص ۱۷۱؛ شبرای، عبدالله بن محمد بن عامر، الاتحاف بحب

الاشراف، ص ۱۴۲؛ اربلی، پیشین، ص ۳۰۲؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۳.

[۵۸۹] شیخ مفید، پیشین. ص ۱۳۷؛ شیخ کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۳۷۲؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۷۵؛ الطبری

الصغیر، دلائل الامامه، ص ۱۹۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۸۸.

[۵۹۰] ابن صباغ مالکی، علی بن محمد ابن احمد، الفصول المهمه، ص ۲۰۹ - ۲۰۸؛ ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۷۶؛ الطبری الصغير، همان، ص ۱۹۲.

[۵۹۱] مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۱۵۳ - ۱۵۲.

[۵۹۲] همان، ص ۱۵۳.

[۵۹۳] الزمر / ۷۴. سپاس خدایی را که

وعدہ ی خویش را دربارہ ی ما راست فرمود و بہشت را میراث ما کرد تا ہر جا کہ خواہیم جای گیریم. پس چہ نیک است پاداش عاملان.

[۵۹۴] شیخ کلینی، همان، ص ۳۷۲ - ۳۷۱.

[۵۹۵] شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۸؛ طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۱؛ ابن شہر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۵؛ اربلی، پیشین، ص ۲۷۵.

[۵۹۶] شہیدی، زندگانی علی بن الحسین علیہ السلام، ص ۲۰۲.

[۵۹۷] شیخ کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۳.

[۵۹۸] ابن شعبہ ی حرانی، تحف العقول، ص ۳۱۸.

[۵۹۹] همان، ص ۳۱۹.

[۶۰۰] همان، ص ۳۱۸؛ ابونعیم اصفہانی، پیشین، ص ۱۳۵.

[۶۰۱] همان، ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۶، ص ۲۳۳.

[۶۰۲] همان.

[۶۰۳] ابونعیم اصفہانی، پیشین، ص ۱۴۰؛ اربلی، پیشین، ص ۲۹۹.

[۶۰۴] همان، ص ۱۳۴؛ همان، ص ۲۹۶.

[۶۰۵] همان، ص ۱۳۴؛ همان، ص ۲۹۶.

[۶۰۶] اربلی؛ همان، ص ۳۰۶؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۹، ص ۶۲.

[۶۰۷] ابن شعبہ، حرانی، ص ۳۲۴.

[۶۰۸] همان.

[۶۰۹] اربلی، پیشین، ص ۳۱۳.

[۶۱۰] ابن شعبہ ی حرانی، پیشین، ص ۳۱۹.

[۶۱۱] همان، ص ۳۲۳.

[٦١٢] همان، همان صفحه.

[٦١٣] ابونعیم اصفهانی، پیشین، ص ١٣٤؛ اربلی، پیشین، ص ٢٩٨ - ٢٩٧.

[٦١٤] ابن شعبه حرانی، همان، ص ٣٢٣.

[٦١٥] ابن صباغ مالکی، پیشین، ص ٢٠٢.

[٦١٦] اربلی، پیشین، ص ٣٠٦.

[٦١٧] ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ٣٢٠؛ یعقوبی، پیشین، ص ٣٠٤.

[٦١٨] همان، ص ٣١٨.

[٦١٩] یعقوبی، ص ٣٠٤.

[٦٢٠] همان.

[٦٢١] ابن شعبه ی حرانی، همان، ص ٣٢٠.

[٦٢٢] شیخ صدوق، الخصال، ج ١، باب الاربعه، ص ٢٤٦.

[٦٢٣] شیخ کلینی، پیشین، الاصول من الکافی، ج ١، ص ٥٦.

[٦٢٤] ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ٣٢٢.

[٦٢٥] همان، ص ٣٢٣.

[٦٢٦] همان، ص ٣٢٤ - ٣٢٣.

[٦٢٧] شیخ صدوق، الامالی، ص ٢٤٦.

[٦٢٨] حلوانی، نزهه الناظر و تنبيه الخاطر، ص ٩١.

[٦٢٩] همان، ص ٩٢.

[٦٣٠] ابونعیم اصفهانی، پیشین، ص ١٣٨.

[٦٣١] حلوانی، پیشین، ص ٩٣.

[۶۳۲] همان.

[۶۳۳]

همان، ص ۹۱.

[۶۳۴] همان.

[۶۳۵] ابن شعبه حرانی، ص ۳۱۸.

[۶۳۶] حلوانی، پیشین، ص ۹۲.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

